



در زیباترین قطعه‌ی زمان مسألت عشق

حمزه
ولعی

رمضان ، مسألت عشق است در نازترین و ناب‌ترین قطعه‌ی زمان؛ ماهی که باید با پای سلوک زیر باران سخاوتمندانه‌ی حضور به حیاط خلوت ملکوت رفت و با حضرت عشق در زیر باران اشراق قدم زد و با او به نجیب‌ترین قطعه‌های ناپیموده سفر کرد. فصلی که باید قبای عاشقی به تن کرد و به سمت قریه‌های بلوغ به انتهای حضور شتافت و بر بام اشراق ستاره‌های تمنا را چید و در ترنم بارانِ عطرِ سیب و تلاوت امنِ یجیب غسل عزیمت نمود و دو رکعت نماز حضور برای رسیدن به بلوغ به جای آورد.

رمضان ، فرصتی است تا حقیقت بر ما جاری شود و مادر حقیقت ظهور کنیم؛ شکوه سحرش را بفهمیم و در شب‌هایش به میهمانی اهالی آسمان برویم؛ مجالی برای تلاوت جوشن ، تراویدن و زلال شدن ، جاری شدن و سرشار شدن ، فرصتی است تا همه‌ی واژه‌های ناب خلقت را به شب شعری ببریم که در افق ملکوت ، قدر ، سحر ، نیایش ، حضور ، پرهیز ، تکلیف و ظهور تکلم کنند.

فصلی است در انتهای حضور که اهل آسمان هبوط می‌کنند و با آسمانی‌ترین مردان اهل زمین دل به مهر مفاتیح می‌دهند و عشق جوشن را در خوش‌بوترین لحظه‌های حیات در جان خویش جاری می‌سازند. امکانی است برای مکالمه با ملکوت در کوچه‌های آبی نیایش و مجالی برای نوشدن ، دیگر شدن ، پریدن ، اوج گرفتن و درخور آسمانی شدن؛ فرصتی که در همه‌ی معانی زیبای خلقت جاری شویم .



بین خدا و زمین

بین خدای و جغرافیای سحر



وقتی تنهایی را هیچ گناهی سیاه نمی کند، وقتی تشنگی را هیچ آبی و سوسه نمی کند، وقتی که لبهایمان تکرار تلاوت تماشای خدای شود، می توان تمام آفرینش را در یک کلمه خلاصه کرد.

«رمضان» نام تشنگی است که خدا به انسان هدیه داده است. اینجاست که تمام آنچه که باید بود را به آنچه که هست پیوند می زنند و در تابش طهارت روح به ملکوت متحیری می رسند که «سحر» رستاخیز نافله آنست؛ «سحر» تواضعی است که روح را به اجابت می رساند. «سحر» جغرافیای است بین خدا و زمین، آنجا که عروج شکل می گیرد و حضور معنی می یابد. «سحر» عارفانه عشقی است که می خواند و می بیند، می بیند و می بارد، می بارد و تازه می شود. «سحر» مناجات است بی قیام، بدون قنوت و بی کلام.

«سحر» دایرة المعارف تمام ذکرهای جهان است.

تا آسمان غروب می کند «سحر» و سوسه دل‌های عاشق می شود. از بلندای آفرینش که بنگرید از سمت تبسمی که فرشتگان به چله نشسته اند به صداقت لحظه ای می رسید که بهشت در آن خلاصه شده است و مردمان سالخورده شهر در تلاطم آن تکاپو می کنند و آنجا همان جائیست که تازیانه ایمان بر گرده کفر می نشیند و معجزه سجده هر دقیقه آن را تکرار می کند.

آنجا که بزرگ مرد تاریخ عالم و آدم به اجابت می رسد. «سحر» غروب مردیست که تکلیف شیعه را در آخرین سجده مشخص می کند. آنجا که ضربت کفر، استوایی می شود که کائنات را به دو نیم می کند و



آفرینش

بسمفونی پرغوغای آفرینش

قدر؛

شب که می شکفت، آسمان عمیق می شود، ستاره‌ها در کثرتی از نور به دور ماه حلقه می زنند و آغاز حضورشان را جشن می گیرند. ابرها، قطعه قطعه، آسمان را فرش می کنند و باد آرام و متین از لابلای این همه حضور می گذرد. این تمام آن چیز است که مدام تکرار و تکرار می شود و این‌ها همه مقدمه آن شب بزرگی است که تردید تاریخی آن، حضور سه مرحله قرآن، نماز و نیایش است و آن شب بزرگ «قدر» است؛ همان شبی که نزول فرشتگان، سمفونی پرغوغای آفرینش را می نوازند و بستر زمین، خانقاه ملائکی می شود که چله شهود را در یک شب به پایان می رسانند.

«قدر» امپراطوری آفرینش است که تنها در یک شب به زمینیان اهدا می شود و تنها مردان سالخورده شهود می توانند خاک این عظمت را به تملک بنشینند. تملکی که در قلبها ریشه دارد و زیبایی ضربانش رقص موزون شوق و شریانست.

«قدر» اجتهاد راهیست که مسیر خاک تا خدا را می کاهد و سالک دل سوخته را به مرهم مطبوع وصل می رساند. اگر تا مرحله دیدن رسیدی در کنار پایکوبی خیس اقیانوس‌ها... آن طرف تنهایی سبز درختان، پشت مناجات آبی ابرها، دستهایی را می بینی که گلدسته‌های خاموش پرواز شده‌اند.

دقیق به نجابت چشمها، خیره خیره نگاه کن. به محض این که صدای نور تو را خطاب کرد، به زمین سجده کن و قرآن را بالای سرت بگذار و هزار مرتبه آغاز رسیدنت را زمزمه کن و این همان گمشده توست که فقط یکبار به اجابت می نشیند. می توانی با صدای بلند سکوت کنی و با حنجره‌ای خاموش داد بزنی؛ یقینی از آرامش و آسودگی بودن را دور می زنی و گامهایت تا دل هزار راه نرفته را به حسادت می برند.

تسلیم که شدی عصیان تو آغاز می شود و باز پس از یکشب از آغوش «قدر» متولد می شوی... حالا بلند شو و با عظمتی از آسمان و آب نماز بخوان. و چشمهایت را در ابرهای خیس تماشا بتکان.

قدر تکلیفی در قلمها ریشه دارد
وزنایی فریادش رقص برزخ
مطوب در نور است



و خوبی‌ها تغزل و خوبی‌هاگ خدا تغزل قشنگ خدا محراب آب

وقتی که زمین به نیایش تو متبرک می‌شود، وقتی که سحر اسم اعظم تمام سالکان جهان است وقتی که نماز تغزل قشنگ خدا و خوبی‌هاست. وقتی که فرشتگان نیایش خود را در قنوت تو بال می‌زنند. وقتی که ماه عقیق انگشتر زیبایی می‌شود. وقتی که بهشت در برابر تو آن قدر کوچک می‌شود که گنجایش تو را ندارد. آن جاست که دنبال جایی می‌گردی که همه آنچه را به تو بخشیده‌اند که پیدا بیایی محلی با مشخصات ملکوت، با معماری معراج و با رنگ آبی حضور، آن جا نمی‌تواند جایی به جز «محراب» باشد. همان جایی که سجده تو قیام تمام کائنات و قیام تو تواضع ملائک است. جایی که خدا هبوط و انسان عروج می‌کند. محراب بهشت کوچکی است که خدا معماری آن را به دست ملکوتی خویش تمام کرده است و خشت خشت آن از بال فرشتگان و عرشیان است، همان جایی که همای عروج بر شانه‌ات می‌نشیند و تو را تا منتهای عرش می‌برد. محراب کروکی بهشت است برای گمشدگان وصال؛ همان‌هایی که آن قدر رسیده‌اند تا رفتنشان متبرک شده است.

به دنبال هر چه که باشید، تا انتهای هر راهی که بروید، عاقبت تمام رفتن‌ها دیدن است و «دیدن» عطش مسافریست که می‌کاود و می‌پیماید و هر آنچه سختی و مشقت را بر خود سهل می‌گیرد. «دیدن» کمال رسیدن است و رسیدن وسوسه رفتن. محراب وسوسه مسافریست که رفتن را به شوق دیدن می‌پیماید و در آرامش آن آرام می‌گیرد، همان سکوتی که حنجره را تا ترانه خیس آفرینش می‌برد. محراب بنیانگذار خونین شیعه قبل از ملکوت تا بی‌نهایت نیایش است. جایی که پیشانی سحر به خاک می‌افتد و شمشیر در فرود خود شرم می‌کند.

محراب ذوالفقاریست که از غلاف نیایش بیرون آمده و تو را تا عروج تماشا محافظت می‌کند. اگر در سحری از صداقت و نور به آستان امن عشق رسیدی زانو بزن و پیشانی‌ات را بر عظمتی میهمان کن؛ که شعاع جبروتش خورشید را می‌سوزاند و بلندای آن بالهای رسیدن به معبودند. به انتها که رسیدی دلگیر نباش، آن طرف‌تر از اکنون دل‌تنگی‌ات، همیشه تو آغاز می‌شود و باید همان‌گونه که هستی بودندت را متبرک بکنی و با بدنی از اجابت به ملاقات سپیده بروی، وعده سالکان محراب تند عروج!



با ستاره‌های عشق آذین می‌شوید می‌شوید چون کودکان احساس و سفره‌هایی که فایده‌ی یتیمیم

کودکان محزونم کلمه‌ای جز علی نمی‌شناسند، که یتیمی آنها را به بزرگی اسمی چنین پیوند زده باشد. یتیمان کوفه را بگوئید سفره‌های بی‌نان خویش را بگسترند، سفره‌هایی که با ستاره‌های عشق آذین می‌شود و ماه‌تکه‌نانی است که هر شب روشنی‌اش را به خرابه‌های کوفه می‌آورد و نخلستانهای کوفه چقدر پرثمرند که کوله‌بار آفرینش را با خرما می‌تازه‌پر می‌کنند و این شهر چقدر پرسخاوت که در هیچ خرابه‌اش کودکی بی‌نان و خرما نمی‌خواهد.

حالا همهٔ کودکان به یتیمی کودکان کوفی رشک می‌برند که سفره‌هاشان با ماه و ستاره آذین می‌شود. آه‌ای تنهاترین آینه خدا، سورهٔ امامت را بر خرابه‌های ما جاری کن که کودکان احساس در خرابه‌های عاطفه تنه‌ایند و منتظر رکعتی نان و خرما، نافله کلمات را به جامی آورند و تو تنهاترین امامی که کوچه‌های غریب را با کوله‌باری از عشق میهمان می‌کنی و یتیمان محبت را با دستهای زلالت به دریائی ترین سواحل آرامش می‌رسانی.

امشب هوا را به ابری ترین چشمها سوگند می‌دهم و ماه را به آبشار گونه‌هایی که از نقطه چین ستاره‌ها گذشته‌اند. زبانم را هزار بار به تیمم می‌کشم و با همه کلمات استغاثه می‌کنم. می‌خواهم پس از آخرین یتیم کوفه مرا هم بازپرسی که کودکانه حرفم «یتیم» نمیرند. آه‌ای بزرگترین معنی هستی آیا رواست در آخرین محله احساس مردی که کودکی‌اش را تمام نمی‌کند با کلماتی یتیم به انتها برسد. در حالیکه اسم تو را می‌داند و هر شب رد پای تو را در کوچه‌های کوفه به بوسه می‌نشیند!! این چگونه عشقی است کوله‌بارت را باز کن. آسمان از آن توست و تو سخاوتمندترین کلمه‌ای که آفرینش را سزاست و ماه‌تکه‌نانی است که تو به آسمان بخشیده‌ای. خرما شیرینی لحظات یتیمانی است که تو در کنارشان می‌گرفتی و با مهر بان ترین سکنات ممکن عشق را در الفبائی از نان و خرما به آنها تعارف می‌کردی.

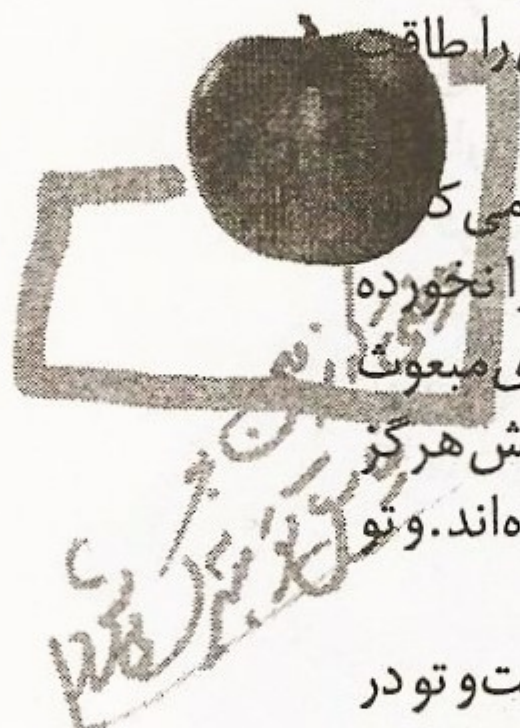


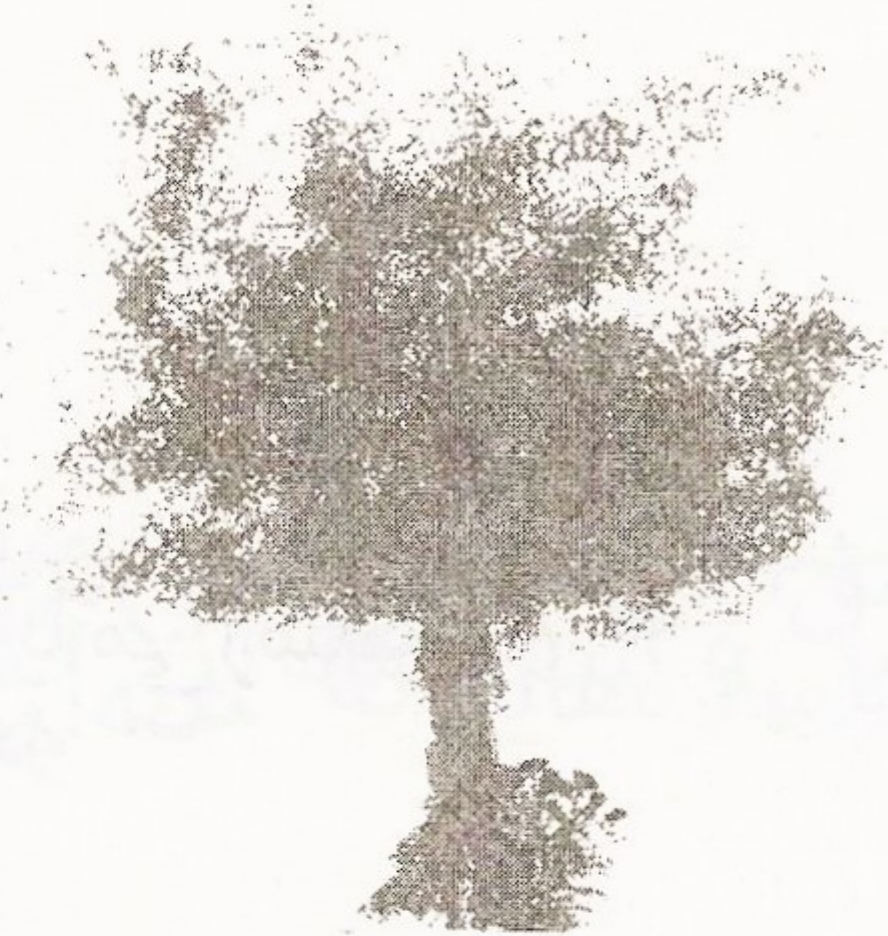
آسمانی چاه که از بیراهه به دریا می رسد

هیچگاه این چنین عمیق به زمین خیره نشده‌ای؟ و شاید هیچ وقت به یک کلمه این قدر فکر نکرده‌ای؟ راستی چاه برای تو یادآور چیست؟ هنوز چند کلمه بیشتر در این باره نمی دانی و ذهنت را دورتادور زمین می چرخانی. دلت می خواهد حرف بزنی اما کلمه‌ای نیست که نه گوشی نیست که طاقست سخنانت را داشته باشد. شب با سیاهی نقطه چینش شانه‌هایت را سنگین کرده است و تو هنوز به دنبال عمیق ترین کلمه‌ای می گردی که زمین را سوراخ کرده باشد و به دریا رسیده باشد. چاه فواره سرنگونی است که زمین را طاقست نگهداریش نیست.

از یوسف تا زلیخا هزاران فرسنگ بیرون آمده‌ای و برادرانت پیراهن خونین تو را دست به دست می کنند راستی مگر در دل چاه چه رازی نهان است که یوسف را به عزیزی می رساند. هنوز به گرگی که تو را نخورده است فکر می کنی و چاهی که انسان را عزیز می کند. یوسف پیامبری است که از دل زمین به پیامبری مبعوث گردید و چاه آسمانی که از بیراهه به دریا می رسد. و این بیراهه چه راه نزدیکی است که گم شد گانش هرگز نمی دانند. من چاه را با یوسف که نه با برادرانش می شناسم که با دستهای خود کودکی را عزیز کرده اند. و تو شاید بنیامین ترین برادری بودی که یعقوب را به پیراهنی مژده داده‌ای.

حالا سرت را بالا بگیر و واژه‌هایی را که در حلقومت گره گیر شده اند بیرون بریز. اینجا کوفه است و تو در سرزمینی ایستاده‌ای که چاه‌هایش آسمانی ترین نقطه‌های زمین اند؛ نقطه‌هایی که دریا دریا آسمانند. اکنون همه کلمات زمین را در حلقومت متراکم کن و هر چه می خواهد دل تنگت بیرون بریز. اینجا همه کوهها کرانه و درختها سایبانی، که ترکش کلمات را بر شاخه‌های خویش پناه می دهند تا مبادا گوش کسی با آن آشنا شود. شب هنوز گدازه‌های خاکستری اش را از شانه‌های زمین پاک نکرده است و تو در کوچه‌های کوفه کسی را می بینی که تنهایی اش را به دوش می کشد و چه سنگین قدم برمی دارد. حالا ماه مبهوت شکوهی شده است





که هیچکس معنی آن را نمی داند. مردی از شهر بیرون می زند و غمهای همه انسانها را در کوله بارش جای داده است. مردی که اگر نبود آیه ای از سوره های خدا کم بود و آفرینش برای همیشه در نقصان خلقتش خرد مانده بود.

کوفه هنوز کوفه است و مردم هنوز علی را نمی دانند و علی هنوز ذوالفقار امامتش را در نیام دارد. آه ای اشبح الناس... همه زمین به گوش می نشیند و آسمان بر نگاهی ایستاده است که ستاره هایش جرأت پلک زدن را ندارند و تو چه بیتابانه از کلمات ناموزون رد می شوی. و آیا وقتی گوشی نیست چه کلامی از سکوت بالاتر که کوچکی مردم را تاوان، نگفتن است. و او چقدر عاشقانه این را پذیرفته است. حالا چاه عمیق ترین کلمه اوست که بر زمین نشسته است و علی که راز کائنات است سر خویش را به چاه می گوید و چاه دریا شدنش را از اشکهای کسی دارد که... من اگر به پایان کلمات رسیده باشم آخرین واژه ام را به چاه می بخشم که جهان کلمات را در خود جای داده است. و هیچ واژه ای این قدر عمق ندارد.

اینجا کوفه است و ته در سرزمینی
ایستاده ای که چاه هایش آسمانی ترین
نقطه های زمین اند؛ نقطه هایی که
دریا دریا سمانند. اکنون همه کلمات
زمین را از حلقوم ترا کم کن و هر چه
می خواهی در تنگت بیرون بریز

بیتابانان



در انتظار قدم‌هایش بودند در انتظار قدم‌هایش بودند مردی که تمام کوچه‌های شهر کاسه شیر؛

عزیزانی

غروب بود هوا کم‌کم تاریک می‌شد کوچه خلوت بود. انگار کسی در شهر زندگی نمی‌کند از پشت دیوار خانه‌ای صدای گریه می‌آمد صدای گریه کودک یتیم و صدای مادرش که می‌گفت آرام باش فرزندم، اما هرچه کرد نتوانست او را آرام کند. چطور می‌توان از یک کودک گرسنه خواست تا آرام باشد، بله او گرسنه بود. مادر چشمانش پر از اشک شده بود؛ چطور می‌توانست کودکش را آرام کند. سرش را به سوی آسمان بلند کرد، ستاره‌ها سقف آسمان را پوشانده بودند و کم‌کم گونه‌های او تر شدند، او زنی بود فقیر با دلی پر از غم و دستانی خالی.

حالا کودک آرام‌تر شده بود، انگار دیگر توان گریه هم نداشت، زن صدایی را شنید. صدای پای عابری بود که از کوچه می‌گذشت، صدا هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد، صدا آشنا بود زن شاد شد. اشک‌هایش را پاک کرد می‌دانست او کیست بارها او را دیده بود، هرگاه کودک گرسنه می‌شد او از راه می‌رسید، انگار از همه چیز خبر داشت.

ناگهان کلون در به صدا درآمد. کسی آمده، کودک لبخند می‌زد و به طرف در دوید با دستان کوچکش در را گشود داد زد: مادر آمد آمد. و خودش بود، لبخند با مهربانی بر لبانش نقش بسته بود. چشم‌پسرک به دستان او بود آیا امشب هم برایش کاسه شیری آورده. مرد دستی بر سر کودک به مهربانی کشید پسر او را مانند پدرش دوست داشت کاسه شیر را از او گرفت و مرد در سیاهی کوچه ناپدید شد، پسرک ماند و ظرف شیر و چشمانی که محبت پدران را یافته بود.



سرکانه و طرفه
 و حسه نی که محبت پیرانه
 را با صفت برد



یک شهر بود و کودکانی یتیم و شبی تاریک و درهائی که به صدا در می آمدند، باز هم کاسه شیر. تمام یتیمان شهر او را پدر می نامیدند. واقعا او پدر بود، پدری مهربان و دلسوز، راستی او که بود؟ علی، نامی که تمام کودکان آرزوی بر زبان آوردنش را داشتند، غروب که می شد کودکان چشم به در می دوختند: نکند دیر کند! تا کمی دیر می کرد دلهای کوچکشان به تپش می افتاد، نکند نیاید! پسرک هر شب رو به روی در می نشست با کاسه ای خالی در دستان کوچکش، منتظر بود که صدای پایش را بشنود و کاسه اش دوباره پر از شیر شود. او صدای قدمهای او را می شناخت از سر کوچه که می پیچید می دانست که دارد می آید و سرش را آرام خم می کرد تا دستان پر محبت او سرش را نوازش کنند.

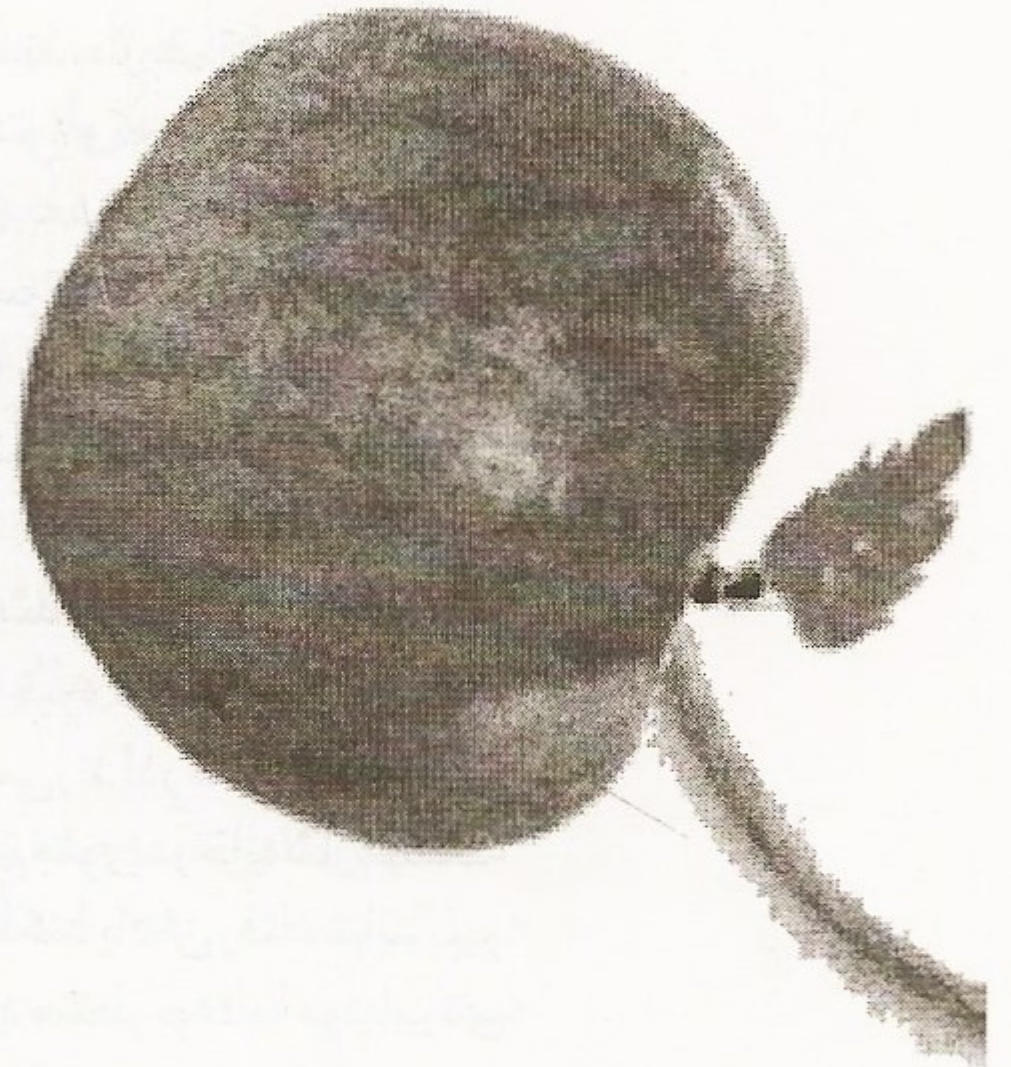
دنیای کودکان یتیم شبهای تاریک بود؛ صدای پای عابری که نزدیک می شد. آن شب هم کودک مثل همه شبهای دیگر با کاسه کوچکش روبه روی در نشست و چشمهایش را به در خیره کرد تا آمدنش را ببیند ولی چشمهای کودک منتظر بود و کوچه خلوت و تاریک، انگار امشب کسی در نمی زند! در خانه تمام کودکان یتیم باز بود. آن شب بچه ها با کاسه هایشان بیرون خانه منتظر بودند. کودک یتیم جلوی در خانه شان نشسته بود و انتهای تاریک کوچه رد مردی را جستجو می کرد، اما انگار خبری نبود. نکند یادش رفته، شاید شیر نداشته که برایم بیاورد! وای، نکند مریض باشد! و مشک شیر که گوشه اتاق مرد منتظر بود؛ اما مرد، مردی که تمام کوچه های شهر در انتظار قدمهایش بودند بر بستر آرمیده بود با لبانی خشک، که انتظار جرعه ای شیر را داشت و دلش نگران که چه کسی کاسه کودکان یتیم را پر می کند.

تمام کودکان یتیم شهر، آن شب را تا صبح بیدار بودند. چرا دیر کرده؟ آرام نشسته بودند که اگر او آمد صدای پایش را بشنوند ولی نیامد و صبح که تاریکی کوچه را روشن کرد صدای ناله مردم بلند شد. مگر چه شده؟ پسرک یتیم از مادرش پرسید. تمام کاسه ها از تشنگی ترک برداشت.



در راه است انگار حادثه‌ای مرغابی‌ها؛

خیلی‌ها در خانه خود حیوانات و پرندگان را نگهداری می‌کنند. در خانه دختر پاک‌امام نیز این‌گونه بود. در خانه‌ی ام‌کلثوم چند مرغابی بود، مرغابی‌هایی که در آن شب که امام میهمان دخترشان بودند - دل‌واپس‌سحری بودند که از راه می‌رسد، مرغابی‌هایی که شاید خیلی‌ها آنها را دیده بودند و بی‌تفاوت از کنارشان گذشته بودند. مرغابی‌هایی که هیچ‌کس فکر نمی‌کرد شبی دامان امام مهربانی‌ها را بگیرند تا مگر از رفتن به مسجد بازش دارند. شب کم‌کم داشت تمام می‌شد، کوفه خوابیده بود خوابی که باید تا صبح می‌پایید اما در لحظات خواب هم بودند کسانی که بیدار بودند، آنهایی که در دل شب با خدای خویش راز و نیاز می‌کردند و امام یکی از آنان بود؛ او که روزها را مانند کارگران کار می‌کرد و شبها را به سرزدن به مستمندان و راز و نیاز با خدا می‌گذراند. شب به سحر رسیده بود و علی (ع) آماده شده است که مانند هر شب به مسجد کوفه برود، مسجدی که تا ساعتی دیگر به خون پاک‌ترین مرد خدا رنگین خواهد شد، مسجدی که تا ساعتی دیگر برای همیشه عزادار خواهد شد و...



تیم کله ت لیمه شینه
تیم کله ت لیمه شینه
تیم کله ت لیمه شینه

چراغی ها بیدارند
چراغی ها بیدارند
چراغی ها بیدارند

امام از اتفاق خارج شد و پای در صحن حیاط گذاشت، شب است، اما چرا مرغابی ها بیدارند؟ چرا این پرندگان خوابیده اند، انگار آنها از حادثه ای خبر دارند، حادثه ای که کاش اتفاق نیفتد. اما خدا این گونه خواسته است او بهتر از همه می داند که چه باید بشود و چه نباید بشود، اما با همه اینها مرغابی ها نمی توانند بی تابی خود را پنهان کنند، چگونه می شود از امامی گذشت که سراسر مهربانی و محبت است. چگونه می شود در خانه فرزند امام بود و مهر او را در دل جای نداد؛ حتی اگر پرنده ای باشی و حالا، نه، نمی شود. با زبان بی زبانی با امام حرف می زنند کاش می شد نمی رفتی. کاش می شد امشب را سحری نبود. حالا امام دارد به در حیاط نزدیک می شود مرغابی ها دلواپسی شان بیشتر می شود. خدایا اگر امام از این در بیرون برود. اگر امام به مسجد برسد، اگر امام... خدایا کاش در بسته می شد، کاش امام امشب را خواب می ماند. کاش امشب را سحری نبود، کاش... به سوی امام می دوند، دستی ندارند که سویس دراز کنند، نمی توانند کاری بکنند، اما چرا می توانند، دامن امام را می گیرند، می خواهند او را از رفتن بازدارند، دامنش را می کشند اما امام بر آن است که برود، خدایش می خواهد، پس دامنش را رها می کند و به دخترش در مورد مراقبت از مرغابی ها سفارش می کند و از در بیرون می رود و در این سوی در، مرغابی ها بی تاب تر از همیشه منتظر ایستاده اند، حالا دیگر خوب می دانند که تا ساعتی دیگر در شهر اتفاقی تلخ رخ خواهد داد، اتفاقی که حتی مرغابی ها را هم به گریه می اندازد.

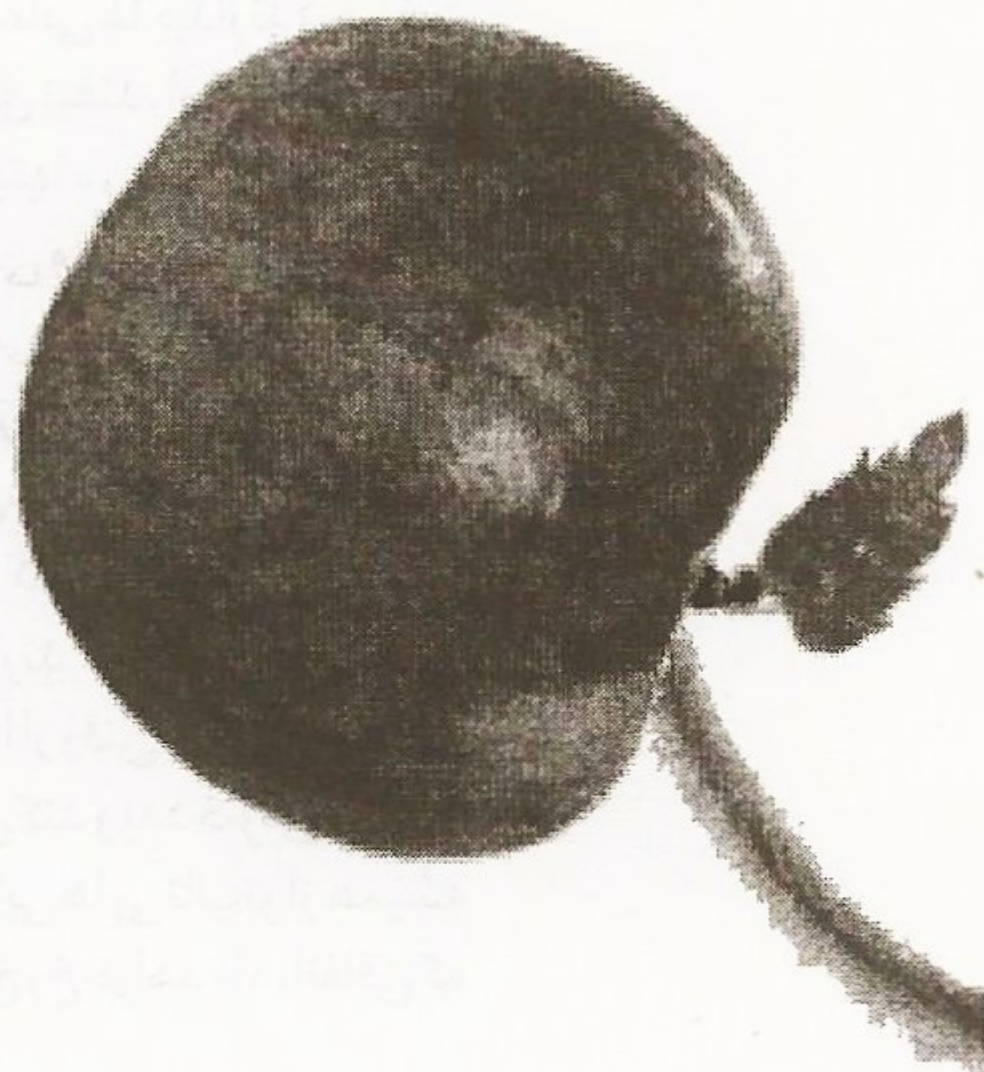
چراغی ها بیدارند
چراغی ها بیدارند
چراغی ها بیدارند



مشخصات ملکوت محراب با محراب؛

صدای اذان بود که از گلدسته‌های مسجد می‌پیچید، باز هم وقت نماز بود، مردم از هر طرف به مسجد می‌آمدند. مسجد پر بود از جمعیت. محراب منتظر بود تا او بیاید تا خودش را فرش پایش کند، ناگهان همه بلند شدند؛ حتماً او آمده است. محراب آرام گرفت و مرد با چهره‌ای خندان و قامتی استوار وارد مسجد شد. مثل همیشه هر وقت صدای اذان بلند می‌شد، محراب می‌دانست که او دارد می‌آید و خودش را آماده می‌کرد.

او آمد و در محراب ایستاد، همه پشت سرش قیام کردند و نماز شروع شد؛ چه لحظه‌های نورانی و زیبایی! افتخار محراب این بود که بر پیشانی او بوسه می‌زند. آن سحر هم وقتی صدای اذان بلند شد، محراب بیدار شد ولی این بار مضطرب، گویی اتفاقی در شرف وقوع است. آن سحر محراب منتظر نبود، آرزو می‌کرد کاش نیاید؛ چون می‌دانست اتفاقی خواهد افتاد. تمام زمین و آسمان نگران بودند، مردم کم‌کم به مسجد آمدند، مسجد پر شد از جمعیت ولی این بار محراب نمی‌خواست نماز برپا شود.



چرا زنی را بیدار کرد؟
چرا زنی را بیدار کرد؟
چرا زنی را بیدار کرد؟

امام از اتفاق خارج شد و پای در صحن حیاط گذاشت، شب است، اما چرا مرغابی‌ها بیدارند؟ چرا این پرندگان خوابیده‌اند، انگار آنها از حادثه‌ای خبر دارند، حادثه‌ای که کاش اتفاق نیفتد. اما خدا این گونه خواسته است او بهتر از همه می‌داند که چه باید بشود و چه نباید بشود، اما با همه اینها مرغابی‌ها نمی‌توانند بی‌تابی خود را پنهان کنند، چگونه می‌شود از امامی گذشت که سراسر مهربانی و محبت است. چگونه می‌شود در خانه فرزند امام بود و مهر او را در دل جای نداد؛ حتی اگر پرنده‌ای باشی و حالا، نه، نمی‌شود. با زبان بی‌زبانی با امام حرف می‌زنند کاش می‌شد نمی‌رفت. کاش می‌شد امشب را سحری نبود.

حالا امام دارد به در حیاط نزدیک می‌شود مرغابی‌ها دلواپسی‌شان بیشتر می‌شود. خدایا اگر امام از این در بیرون برود. اگر امام به مسجد برسد، اگر امام... خدایا کاش در بسته می‌شد، کاش امام امشب را خواب می‌ماند. کاش امشب را سحری نبود، کاش... به سوی امام می‌دوند، دستی ندارند که سوییچ دراز کنند، نمی‌توانند کاری بکنند، اما چرا می‌توانند، دامن امام را می‌گیرند، می‌خواهند او را از رفتن بازدارند، دامنش را می‌کشند اما امام بر آن است که برود، خدایش می‌خواهد، پس دامنش را رها می‌کند و به دخترش در مورد مراقبت از مرغابی‌ها سفارش می‌کند و از در بیرون می‌رود و در این سوی در، مرغابی‌ها بی‌تاب‌تر از همیشه منتظر ایستاده‌اند، حالا دیگر خوب می‌دانند که تا ساعتی دیگر در شهر اتفاقی تلخ رخ خواهد داد، اتفاقی که حتی مرغابی‌ها را هم به گریه می‌اندازد.

چرا زنی را بیدار کرد؟
چرا زنی را بیدار کرد؟
چرا زنی را بیدار کرد؟
چرا زنی را بیدار کرد؟
چرا زنی را بیدار کرد؟



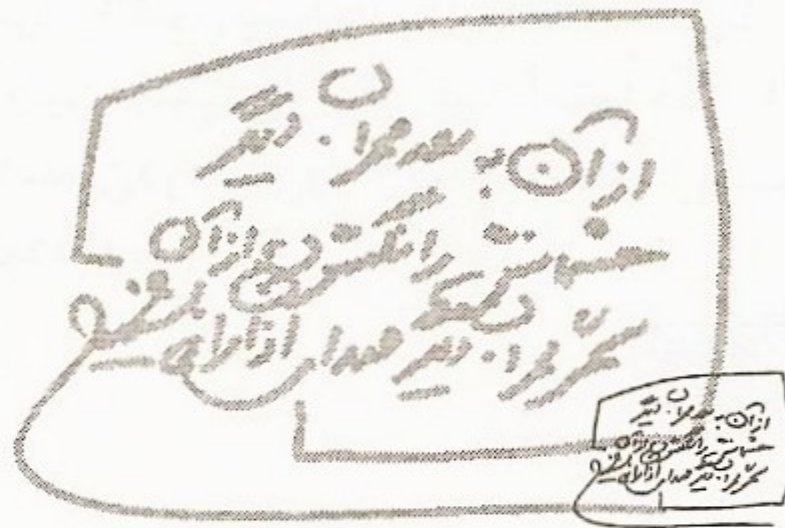


همه بلند شدند او آمد دیگر چاره‌ای نیست خیلی دیر شده، مرد مثل همیشه مد، اما انگار مثل همیشه نبود در چهره‌اش برقی از شادی می‌درخشید. محراب نهمیده بود می‌خواست مانعش شود ولی دیر شده بود. نماز شروع شد مردم به صف ایستادند رکوع و بعد سجده، صدای ناله بلند شد؛ محراب بود که گریه می‌کرد، او سایه سیاه‌پلیدی را پشت سر مرد می‌دید که ایستاده بود، با خنجری زهرآلود در انتظار لحظه‌ای که شمشیرش را فرود بیاورد.

و مرد آرامشی عجیب داشت، چشمانش در انتظار لحظه‌ای بودند، لحظه‌ای بس بزرگ و کاش زمان متوقف می‌شد، کاش نمازش طولانی‌تر می‌شد، کاش به سجده نمی‌نشست. یک لحظه محراب چشم‌هایش را بست مگر چه دیده بود، برق شمشیری که در هوا می‌رقصید.

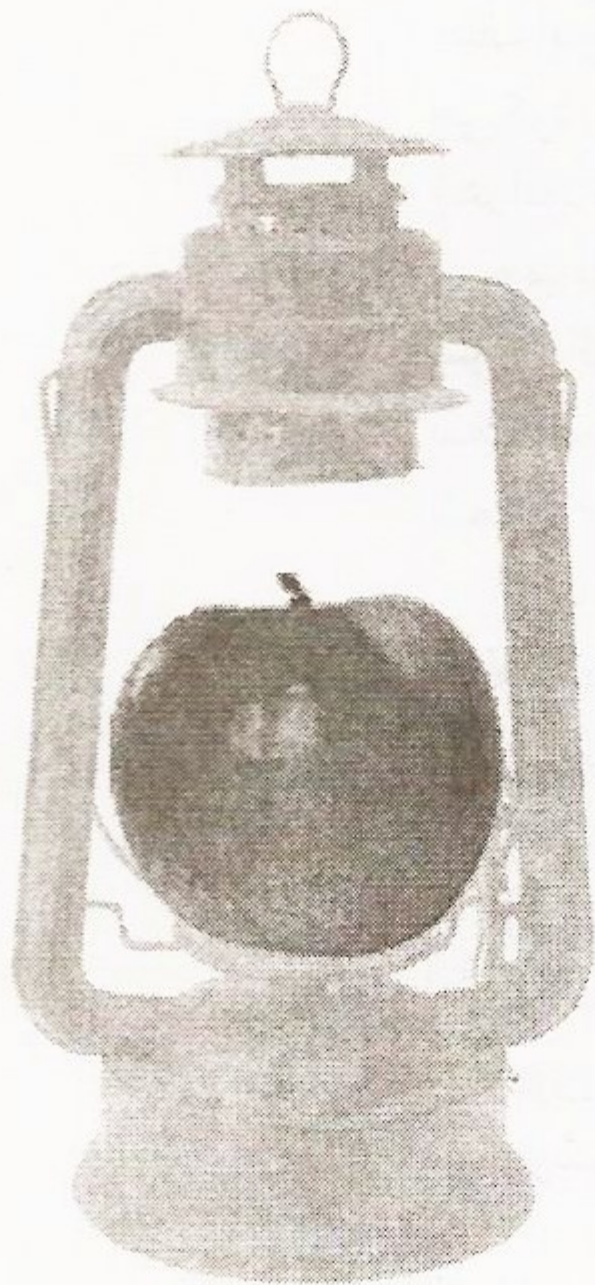
این بار محراب با چشمانی بسته بر پیشانی مرد بوسه زد ولی چقدر سجده طولانی شد، انگار نمازش شکسته شد، همه فریاد می‌کشیدند، صدای ناله از زمین و آسمان بلند شد؛ جبرئیل بود که ناله می‌کرد و در میان ناله‌ها صدای او شنیده شد که با صدایی بلند فریاد می‌زد «فزت ورب‌الکعبه».

از آن به بعد محراب دیگر چشمانش را نگشود، از آن سحر محراب دیگر صدای اذان را نمی‌شنید، گویی محراب هم ضربت خورده بود و خونی سرخ بود که بر سروروی محراب پاشیده بود، از آن سحر محراب به یاد آن مرد بزرگ تا همیشه سیاه پوشید.



کاش تمام نمی شد شبی که از
تمام شبهای دنیا بهتر است،
شبی که در آن هیچ ظلم و
گناهی معنا ندارد؛ چون بوی
بهشت همه جا را پر کرده؛ چون
مردم بوی بهشت را استشمام
می کنند و صبح است که کم کم
از راه می رسد، آسمان کم کم
روشن می شود

چراغ هیچ خانه ای خاموش نمی شود قدر امشب در شهر



همه می گویند شاید امشب باشد آن شب بزرگ. شبی که از همه شبهای
خدا بزرگتر است راستی اگر امشب باشد؟ امشب هم مثل همه شبها است
آسمان صاف است و پر از ستاره، اما نه با همه شبها فرق دارد، همه خوشحالند؛
حتی ستاره های آسمان هم می خندند. امشب در شهر چراغ هیچ خانه ای
خاموش نمی شود، همه تا سحر بیدارند، همه جا شلوغ است؛ مگر امشب چه
خبر است؟ می گویند امشب بهترین شب خداست، شبی که درهای آسمان
باز است و فرشته ها هستند که گروه گروه به زمین می آیند؛ مگر چه شده،
جشن بزرگی برپا است همه آماده پذیرایی هستند.

میهمانی بزرگی در راه است که اینچنین آسمان و زمین در تکاپوست مگر
چه کسی قرار است بیاید، گویی خداست که می خواهد به زمین بیاید.
به هر حال شب بزرگی است، صدای دعا و قرآن از هر خانه ای شنیده
می شود؛ بعضی ها دسته جمعی دعا می کنند، در این شب همه چیز در حال
نیایش است: درختان، زمین، پرندگان، حتی آسمان هم تسبیح می گوید.
امشب قرار است خدا، بزرگترین هدیه خود را به آدمیان بدهد، هدیه ای بس
گرانها؛ خدا از آغاز جهان تا کنون چنین هدیه ای به بشر ارزانی نداشته، راستی
این هدیه چیست که چنین استقبالی از او می کنند؟ حتماً خیلی با ارزش است
که به احترام ورود او آسمان درهایش را باز کرده و فرشتگان مسیر آسمان تا
زمین را عطر آگین کرده اند.

چراغ هیچ خانه ای خاموش نمی شود
قدر امشب در شهر



هر چه در شب قدر است، شب نزول قرآن، شبی که خدا تمام خوبیهای جهان را یکجا به بشر هدیه کرد و به احترام این هدیه بزرگ درهای بهشتش را باز گذاشت. در این شب نعمت و برکت است که چون باران تندی بر زمین می ریزد و هر کس در جستجوی است تا برکت بیشتری به دست آورد. تلاش سختی است، هر کس می خواهد از دیگری بهتر باشد همه می خواهند بهترین کارهایشان را در حضور او انجام دهند؛ چون امشب او صفحه زندگی هر بشری را امضاء می کند و هر کسی سعی می کند که صفحه ای پر بارتر داشته باشد.

هر چه به طلوع صبح نزدیک می شویم این تلاش بیشتر می شود انگار مسابقه ای بزرگ در حال انجام است و فرشتگان تمام شب در زمین هستند؛ تا ببینند مردم از این هدیه بزرگ چگونه استقبال می کنند. انگار در این شب خواب از زمین فراری شده. آسمان پر از نور دعاست، قشنگ ترین لحظات دنیا در این شب بزرگ خلاصه شده، آسمان هیچ وقت این همه برکت و نعمت یک جا ندیده و این همه دعا و نیایش را نشنیده، صدای قرآن است که سکوت خفتگان را می شکند و تمام خوابها و غفلت ها را فراری می دهد، همه چیز عوض می شود، انگار دنیا دوباره پدید آمده، انگار مردم تازه متولد شدند.

آری تولدی نو، و این جشن، جشن تولد بشریت است تولدی که او را از دل تاریک و سیاه غفلت ها و گناهان بیرون می آورد و به دنیای روشن و مقدس دعا و قرآن می فرستد وای، اگر صبح شود، کاش این شب ادامه می داشت، کاش همه شبهای دنیا قدر بود، کاش خورشید آسمان نورانی این شب را روشن نکند. خورشید تابان، کمی درنگ کن! بگذار این شب طولانی تر باشد، بگذار بیشتر بوی بهشت را استشمام کنیم.

کاش تمام نمی شد شبی که از تمام شبهای دنیا بهتر است، شبی که در آن هیچ ظلم و گناهی معنا ندارد؛ چون بوی بهشت همه جا را پر کرده؛ چون مردم بوی بهشت را استشمام می کنند و صبح است که کم کم از راه می رسد، آسمان کم کم روشن می شود؛ یعنی تا سال بعد زنده ایم که این شب زیبا را ببینیم! کاش می توانستیم تمام شبهای قدر را درک کنیم.

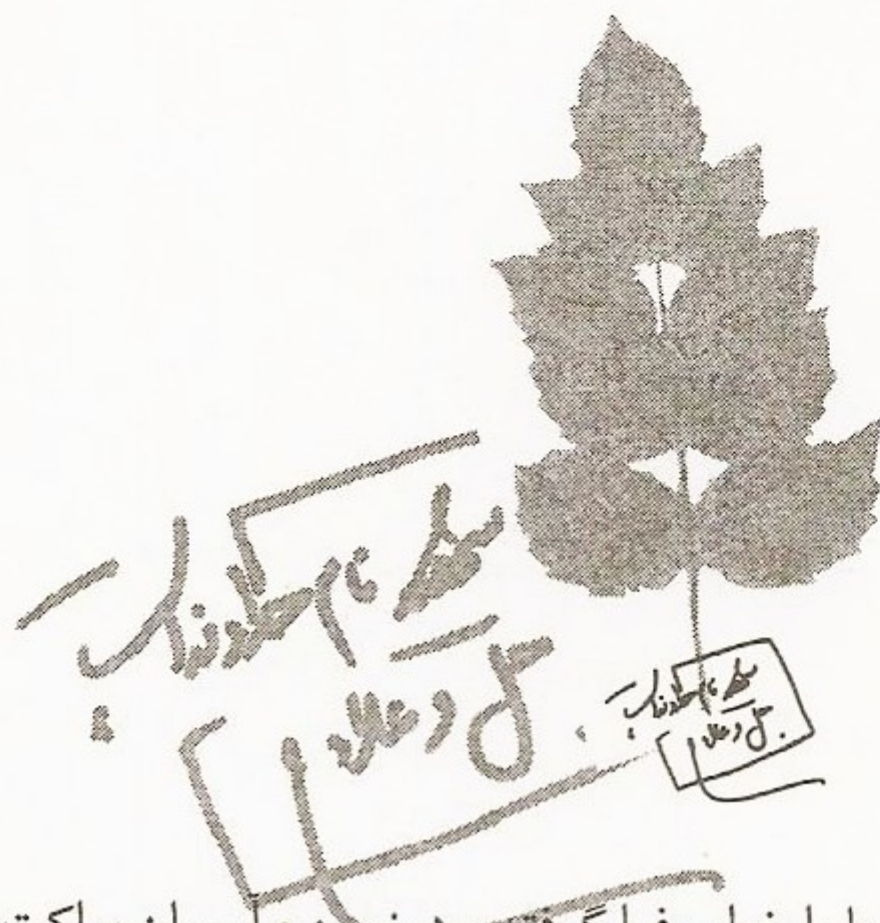




گاه از تمام نخلستان‌های دنیا بزرگ‌تر بود دنیا بزرگ‌تر بود
و صدای مردی خسته
چاه؛ چاه؛

لیلا





هوا تاریک بود همه جا را خواب فرا گرفته بود زمین و آسمان ساکت و آرام بود و هیچ صدایی شنیده نمی شد. نخلستان بزرگ مدینه در خواب بود که صدایی سکوت و آرام نخلستان را شکست، راستی صدای که بود، صدای اندوهگین مردی بزرگ و آسمانی بود، مردی که از تمام نخلستانهای دنیا بزرگ تر بود، در میان نخلستانهای مدینه نیمه شب سر در چاه فرو برده بود و ناله می کرد. ناله ای جانسوز، نخلستان با شنیدن صدای او بیدار شد و اشک بود که از شاخه های نخلها می چکید؛ گویی نخلستان طاقت شنیدن این ناله را نداشت ولی صبورتر از همه چاه بود، چاه سیاهی که حتی توان گریستن نداشت، چاهی که همدم و آرامش بخش آن مرد آسمانی بود، چاهی که باید ناله های او را می شنید و در خود فرو می برد تا مبادا کسی از مردم مدینه صدای ناله او را بشنود.

انگار تمام غمهای زمین و آسمان در دل چاه ریخته بود، با هر ناله ای که درون چاه می پیچید قلب سنگی چاه به لرزه می افتاد، حتی چاه که دلش از سنگ بود توان شنیدن این ناله ها را نداشت. صبح که نزدیک شد او آرام سر از چاه، بیرون می آورد. تمام نخلهای نخلستان مدینه به احترام دیدن او سر بلند می کردند، روز کم کم شروع می شد. او با گامهایی آهسته به طرف خانه برمی گشت، انگار هیچ اتفاقی نیفتاده، همه چیز مثل همیشه آرام می شد. خورشید که نخلستان را روشن می کرد، نخلستان می خندید تا کسی از درد او آگاه نشود. دوباره او آمد. این بار با گامهای محکم و بلند، مثل هر روز، کار بود و کار و چشمهایی که منتظر رسیدن شب بودند؛ تا با قطرات زلال اشک وضو گیرند و دلی که در انتظار بود که تا همه به خواب روند و او بماند و چاه سنگی مدینه، چاهی که آرزویش این بود که روز تمام نشود چون دیگر تحمل آن ناله ها را نداشت، چاهی که

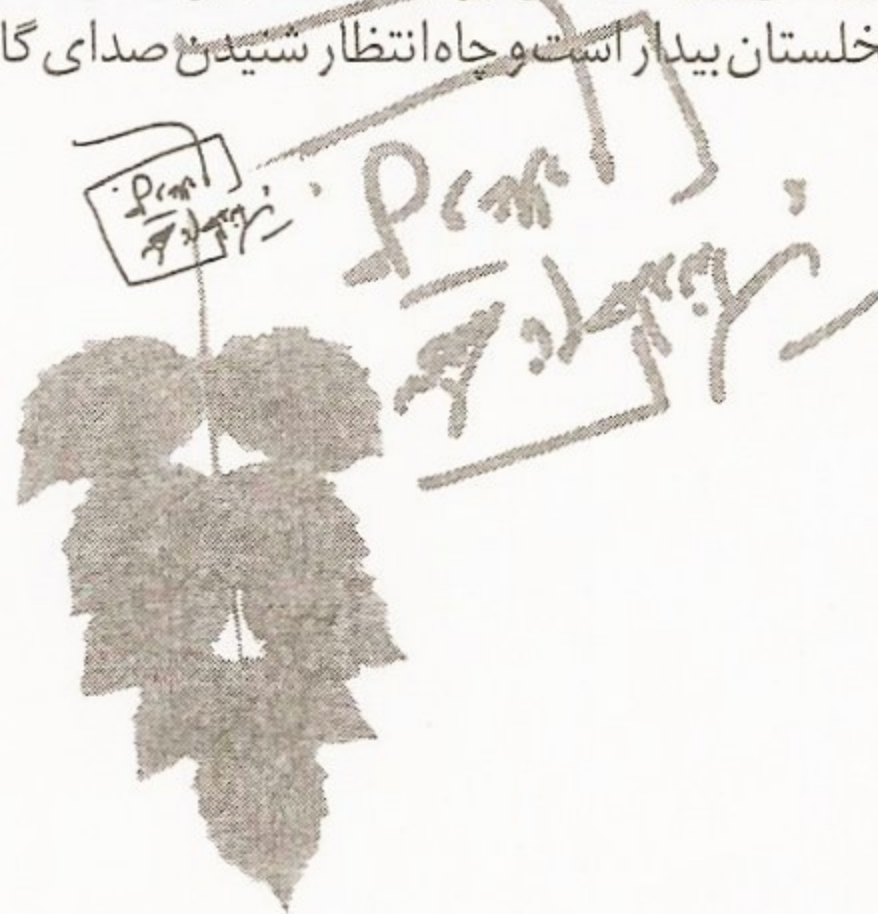


تمام روز را در این فکر بود که امشب چه کنم، چطور ناراحتی‌م را پنهان کنم، نکند امشب او بیاید و مرا غمگین ببیند، او خودش به اندازه یک دنیا غم دارد. غمهایی که هیچ مردی را تاب تحمل آن نیست، پس چطور می‌توانم ببینیم که غمهای من را هم بر دوشش بگیرد، می‌ترسم یک روز زیر باز این غمها قامت بلند او خمیده شود.

کاش می‌توانست کاری بکند ولی حیف که او فقط چاه بود، یک چاه سنگی که در سینه سنگی سیاهش رازهایی داشت، رازهایی بس بزرگ و غمناک رازهایی که فقط او می‌دانست و در سینه سنگی اش پنهان کرده بود؛ گویی هیچ کس دیگر لیاقت دانستن آن را نداشت و باز شب می‌رسید و صدای پاهای او که آهسته قدم بر می‌داشت و باز ناله‌های او در دل چاه ولی چاه نمی‌دانست که این چه نعمت بزرگی است که خدا به او ارزانی داشته.

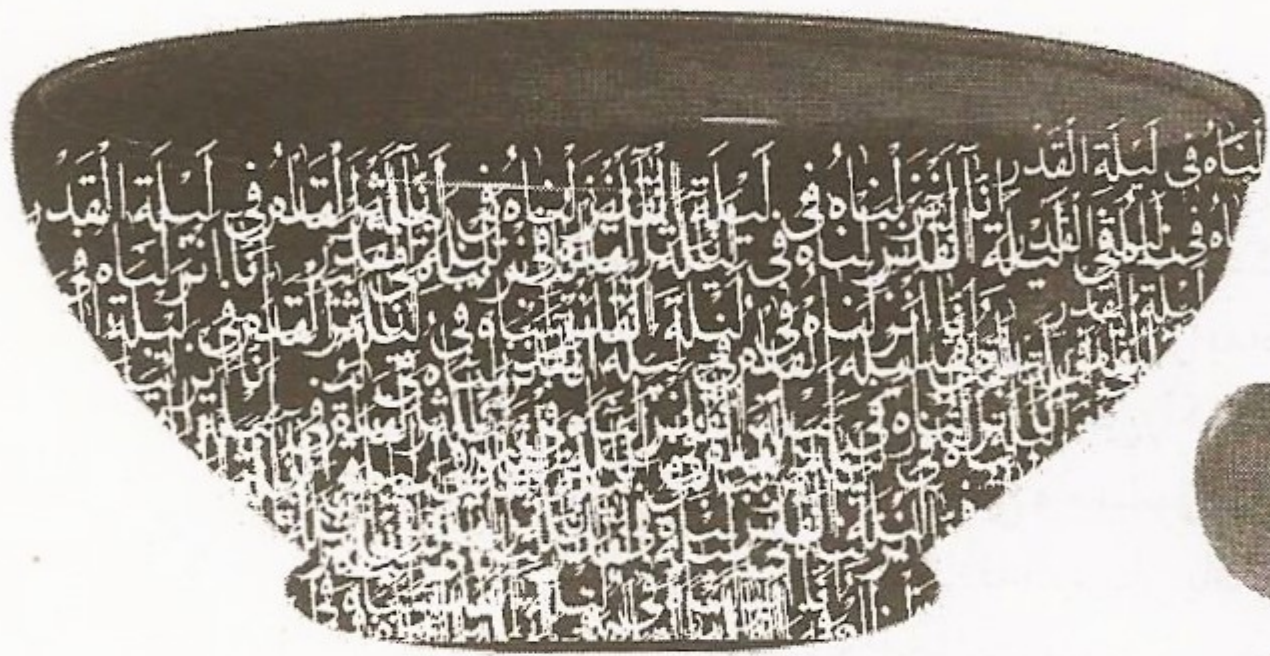
روزها از پی هم می‌گذشت، هر شب نخلستان تاریک بود و چاه و صدای گامهای مردی خسته ولی یک شب، یک شب طولانی و سخت، چاه هر چه اطرافش را نگاه کرد فقط سکوت بود و تاریکی، پس او کجاست چرا نمی‌آید، نخلها همه سرک می‌کشیدند شاید او را ببینند که از دور می‌آید ولی... چاه بود و تنهایی و انتظار، انتظار سخت. چقدر برای چاه سخت بود بدون او شب را گذراندن؛ حتماً می‌آید؛ باز هم انتظار. آن شب تمام نخلستان بیدار بودند، همه نگران، چرا نیامد؟

چاه نمی‌دانست که او دیگر هیچ وقت نمی‌آید دیگر هیچ شبی او را نخواهد دید. شب تمام شد ولی انگار اصلاً صبح نبود، دیگر نخلستان مثل روزهای قبل نبود، انگار شب بود که ادامه داشت، سالها می‌گذرد ولی شبهای تاریک مدینه، هنوز نخلستان بیدار است و چاه انتظار شنیدن صدای گامهای آشنایی را دارد، اما او هرگز نمی‌آید.

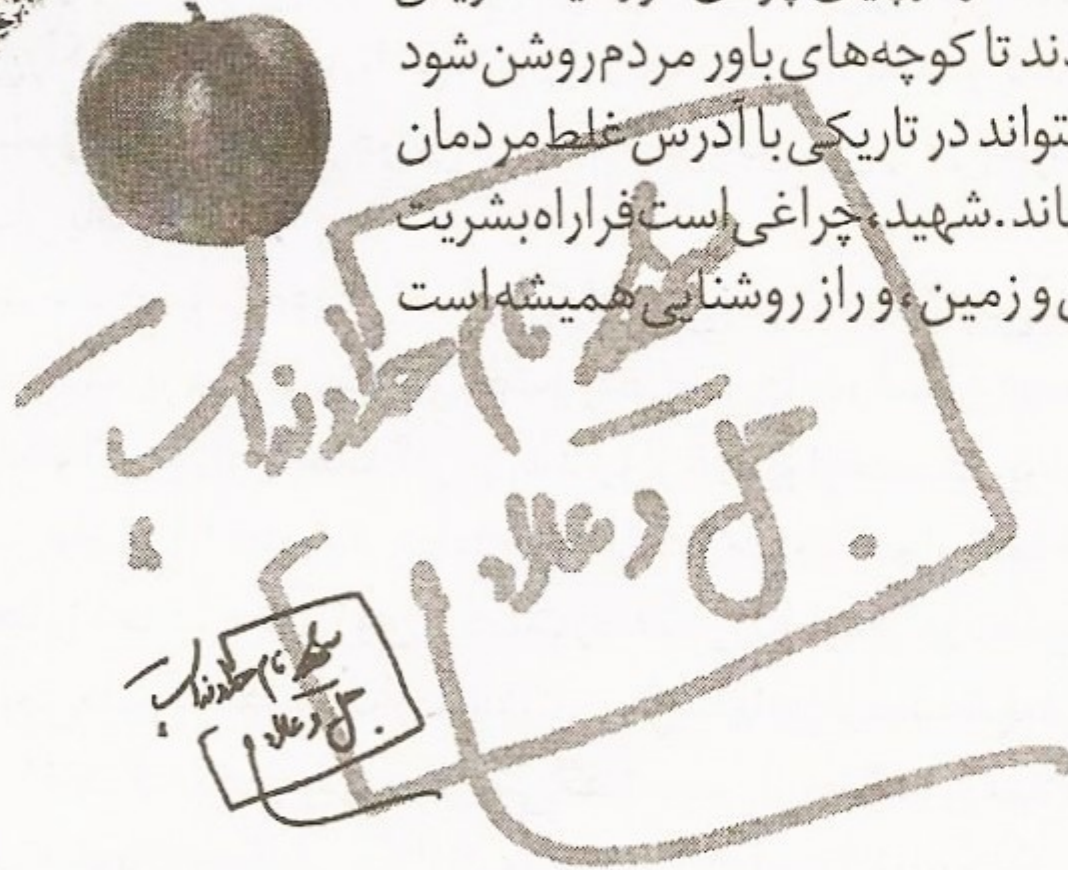


روشنایی، کوچه‌های باور انسان شهادت؛ شهید

محمد رفیق شهباز



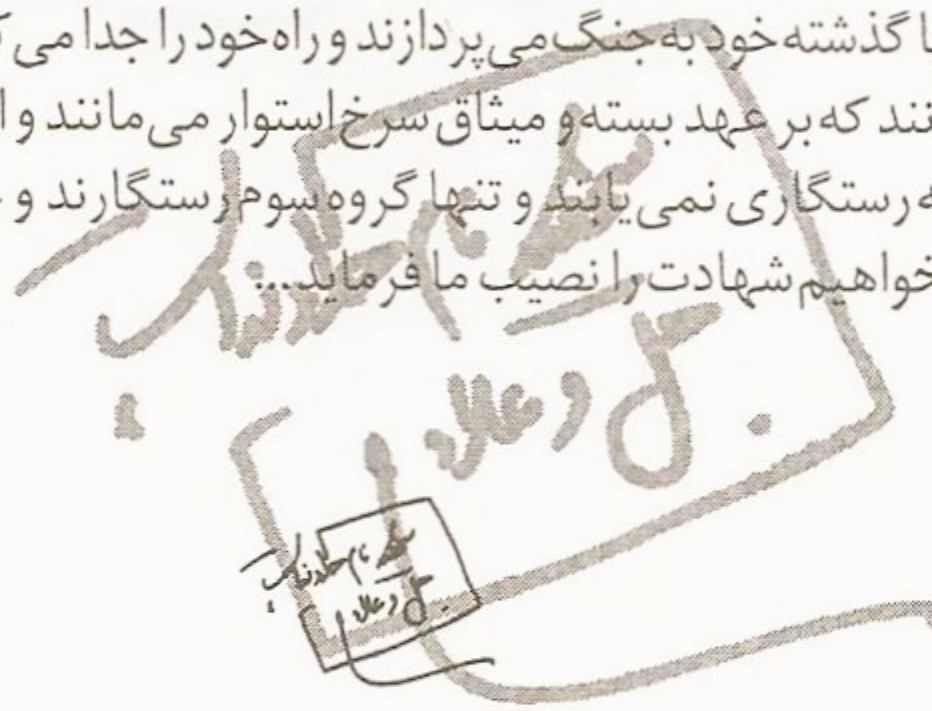
شهید، نام خداوند است، جل و علاء. که حضرتش اجازت فرموده است که آن را بر معشوق‌های خونین قبای زمینی‌اش بگذارند، همان‌هایی که او را طلبیدند، یافتند و عاشق شدند و در پایان چونان خورشید، خویش را به آتش کشیدند تا کوچه‌های باور مردم روشن شود و هیچ شیطانی نتواند در تاریکی با ادرس غلط مردمان را به بیراهه بکشانند. شهید، چراغی است فراراه بشریت در همیشه‌زمان و زمین، و راز روشنایی همیشه‌است



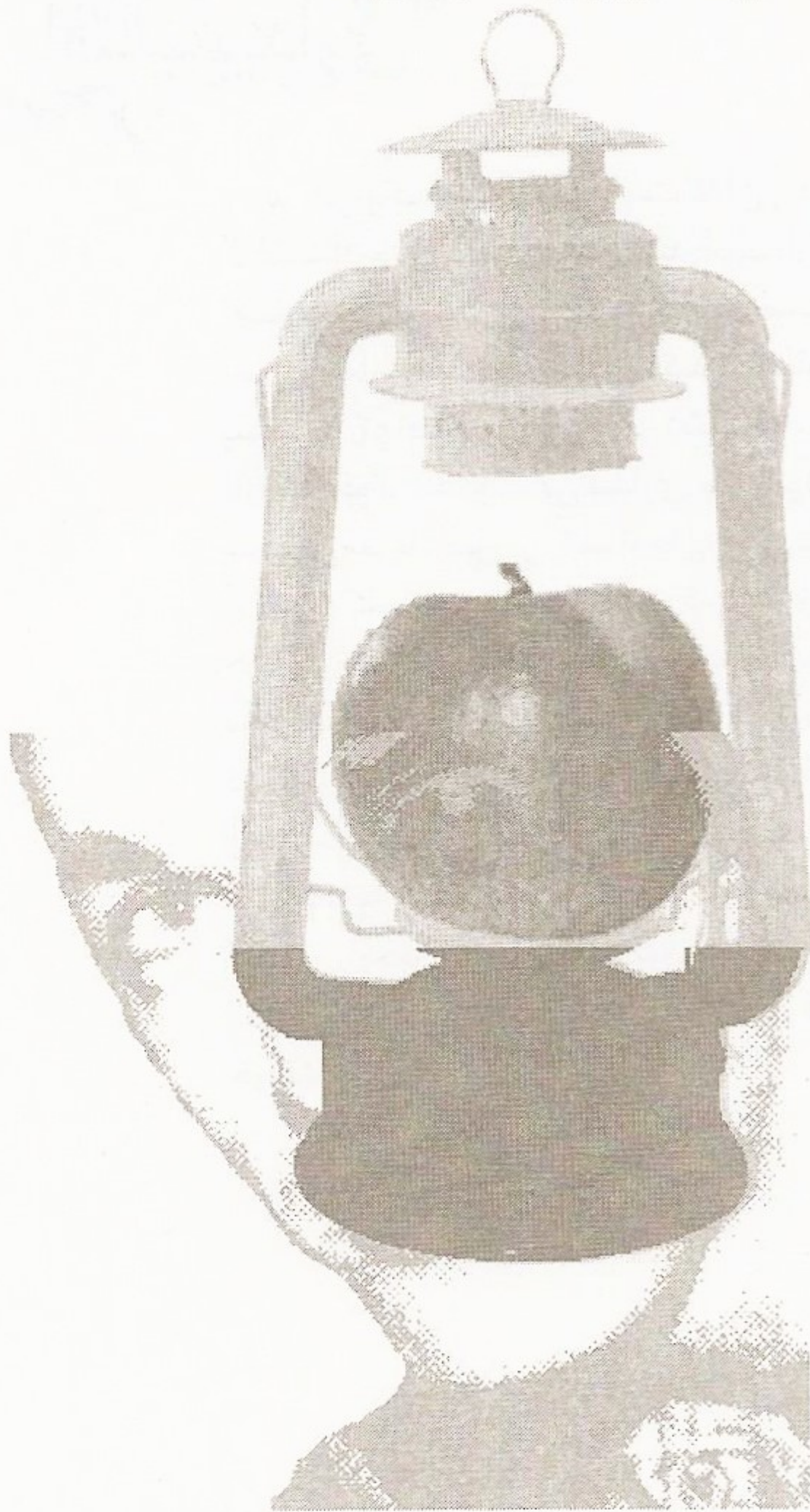
رقص سرخ در آستان دوست شهادت؛

شهادت، بغض شکوفاشده‌ی انسان کامل است که وقتی شکوفا می‌شود، او را از سرچشمه‌ی شهود سیراب معرفت می‌کند و تا خود خدا می‌رساند. شاید بتوان این مفهوم وسیع را در قالب تمثیل بهتر فهمید؛ شهادت هدیه‌ی الهی است به نازترین بندگانش و به عاشق‌ترینشان در قدم‌های سیر عشق. عطر افشانی گل شهادت هم، در همه فصل‌ها بهار را به خاطر می‌آورد. رویش این گل هم به زمان و مکان خاصی تعلق ندارد. فقط باید انسان شب‌دهم خویش را درک کرده باشد تا شهادت را دریابد، یعنی شهادت را تقدیر او قرار دهند. یک راز است میان عاشق و معشوق که هیچ‌اشترچرانی آن را در نمی‌یابد، این را می‌شود در نگاه غریب بچه‌های بازمانده از قافله شهیدان یافت.

میان دل سوخته‌ها این راز تجربه شده بود که وقتی اخلاص به اوج می‌رسید، در نازترین لحظه‌ها شهادت به او پیشنهاد می‌شد و اگر می‌پذیرفت، پر می‌کشید و می‌رفت و رقص سرخ را در آستان دوست چون نمازی مقبول به انجام می‌رساند و اگر، اما و اگر می‌آورد. ماندگار می‌شد. پر از غم، پر از حسرت، پر از تنهایی... من، خود خیلی از بچه‌هایی که این سرعاشقی را تجربه کرده‌اند می‌شناسم. می‌خواهم از شما خواهش کنم در لحظه‌های قدر خویش این بچه‌ها را دعا کنید تا آرزوی از دست رفته‌شان دوباره برآورده شود و دروازه‌های آسمان به رویشان گشوده گردد. نمی‌دانم چرا هر وقت از شهادت می‌نویسم این فرموده شهید و الامقام حمید باکری همه ذهنم را پر می‌کند، که هنگام پهن بودن سفره می‌گفت: پس از جنگ، رزمندگان به سه گروه تقسیم می‌شوند؛ یک گروه با گذشته خود به جنگ می‌پردازند و راه خود را جدا می‌کنند، یک گروه هم‌بی تفاوت می‌شوند و یک گروه می‌مانند که بر عهد بسته و میثاق سرخ استوار می‌مانند و اینان دق مرگ می‌شوند، در این میان دو دسته اول رو به رستگاری نمی‌یابند و تنها گروه سوم رستگارند و جزو این‌ها بودن هم دشوار است، دشوار! پس از خدا بخواهیم شهادت را نصیب ما فرماید...



نظاره گر تمامت لحظه‌ها شاهد!



شاهد، گواه، ناظر و... نام دیگری است از حضرت حق، و شانی است که انسان به عنوان خلیفه... باید آن را فرا گیرد. شاهد، در لباس انسان باید عادل هم باشد تا شهادتش پذیرفته شود. و شاهد عادل، همه لحظه‌هایش پر از شهود است و او می‌تواند با نگاهی مؤمنانه خط‌های نانوشته را بخواند و هرچه دیوارها بلندتر شوند، پشت آن‌ها را می‌بیند. از نگاه تیزبین و به سرمه ملکوت نورانی شده شاهد، هیچ چیز مخفی نمی‌ماند حتی اگر همه بکوشند آن را پنهان بدارند! انسان اگر «شاهد» برای خدا را بفهمد، او را همواره، ناظر خود خواهد یافت و شرمنده خواهد شد که در حضور دوست، گناه کند. می‌گویند روزی کسی از جنید، آن عارف شوریده پرسید: چه کنم که به نامحرم نگاه نکنم؟ جنید فرمود: بدان قبل از آن که نگاه حرام تو به نامحرم افتد، چشمی نگران توست! و راستی اگر انسان چشمان نگران دوست را احساس کند به خود اجازه خواهد داد، به نگاهی هوس‌آلود آن نازنین را بیازارد؟!!





سحر؛ آفتاب بیداری از روی بردشت خواب

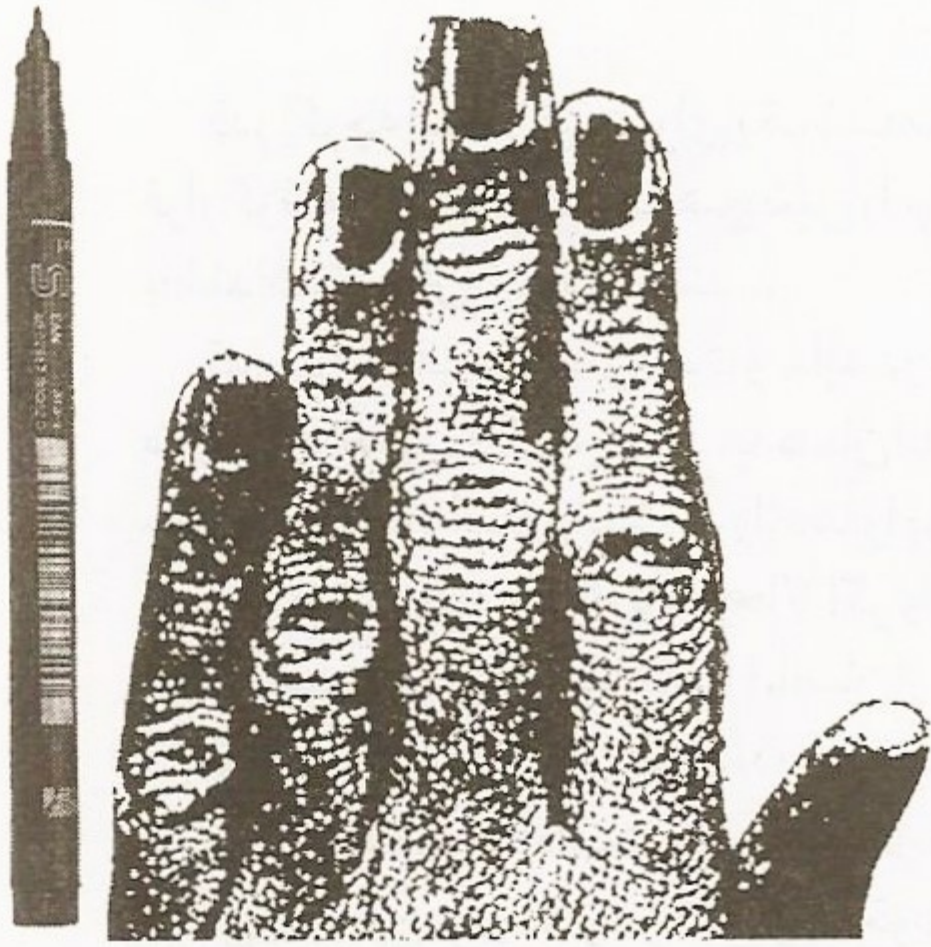
سحر، یک قطعه از زمان است که آن را در زمزم عشق گذاشته اند چنان که پر از شیدایی شده است، آن گونه که همه لحظه هایش با سحری عجیب قرین شده است. سحر سحر، زمین و زمان را به خود دچار می کند تا انسان را به تماشا بنشیند که آفتاب بیداری را بر دشت خواب می تاباند تا تاریکی خواب به روشنایی بیداری بدل شود. و انسان ها سحوری معرفت میل می کنند تا جان روشن دارند و شیدایی را تجربه کنند. سحر، زمانی است که سحر زدگان عاشق، خود را از همیشه به لیلای عشق نزدیک تر احساس می کنند. سحر، باده ای است که انسان شیفته می نوشد و رازها را می گشاید، سحر انسان از علم یقین گذشته را به عین یقین و حق یقین می رساند. سحر را نباید توصیف کرد؛ بلکه باید آن را تجربه کرد و هر کس به اندازه ای که سحر را تجربه کند، در راز خوانی و راز گشایی موفق خواهد بود و به همان اندازه که سحر را در خود بارور نکند، از راز فهمی بی بهره خواهد بود.

سحر، یک قطعه از زمان است که آن را در زمزم عشق گذاشته اند چنان که پر از شیدایی شده است، آن گونه که همه لحظه هایش با سحری عجیب قرین شده است. سحر سحر، زمین و زمان را به خود دچار می کند تا انسان را به تماشا بنشیند که آفتاب بیداری را بر دشت خواب می تاباند تا تاریکی خواب به روشنایی بیداری بدل شود. و انسان ها سحوری معرفت میل می کنند تا جان روشن دارند و شیدایی را تجربه کنند. سحر، زمانی است که سحر زدگان عاشق، خود را از همیشه به لیلای عشق نزدیک تر احساس می کنند. سحر، باده ای است که انسان شیفته می نوشد و رازها را می گشاید، سحر انسان از علم یقین گذشته را به عین یقین و حق یقین می رساند. سحر را نباید توصیف کرد؛ بلکه باید آن را تجربه کرد و هر کس به اندازه ای که سحر را تجربه کند، در راز خوانی و راز گشایی موفق خواهد بود و به همان اندازه که سحر را در خود بارور نکند، از راز فهمی بی بهره خواهد بود.

باید آن را تجربه کرد
اندازه که سحر را در خود بارور نکند



تفسیر اشراقی آیه‌های آسمانی تجلی؛



تجلی، فروغی دارد که تنها در جانهای شیفته و آینه‌ای نمایان می‌شود. و جلوه‌های جلالی و جمالی دوست را به تماشا می‌گذارد. فروغ تجلی، بر دل می‌تابد و آن را به اشراق می‌رساند و در عصر انقطاع وحی، رابطه زمین و آسمان را برقرار می‌دارد. در وادی اشراق، رابطه انسان و خدا بی واسطه شکل می‌گیرد و خداوند نور خویش را بر دل‌ها می‌باراند، چنان که چشمه‌های هزار گونه از دل می‌جوشد که آیه‌های آسمانی را تفسیری اشراقی می‌کند و از دل آوازی برمی‌خیزد که تا خدا می‌رود. و دستانی در دل آسمان‌رها می‌شود که زمین و آسمان و حتی بهشت را به بازی نمی‌گیرد. شرح گفت و گو در وادی تجلی، جلوه‌هایی از حقیقت است که جز در رسیدن به حق معنا نمی‌یابد. آسیه تفسیر این رابطه عاشقانه است که نه بهشت را، که بهشت در جوار دوست

را طلب می‌کند!

در وادی اشراق، رابطه
انسان و خدا بی واسطه
شکل می‌گیرد و خداوند
نور خویش را بر دل‌ها
می‌باراند، چنان که
چشمه‌های هزار گونه
از دل می‌جوشد که
آیه‌های آسمانی را
تفسیری اشراقی می‌کند

در وادی اشراق، رابطه
انسان و خدا بی واسطه شکل
می‌گیرد و خداوند نور
خویش را بر دل‌ها می‌باراند،
چنان که چشمه‌های
هزار گونه از دل می‌جوشد که
آیه‌های آسمانی را تفسیری
اشراقی می‌کند



قدر؛ برگزیدن راه

قدر اگرچه عنوانی است برای یک شب مشخص، که در میان شب‌ها رازگونه قرار گرفته است تا انسان‌ها هیچ شبی را بی توجه سپری نکنند و به یاد داشته باشند که شاید آن شب قدر باشد...

قدر، یک شب مشخص است و شاید در نیمه دوم ماه رمضان باشد و در این شب تقدیر آدمی را رقم می‌زنند، به همان اندازه که او قدر را قدر داشته باشد. در حقیقت این خود انسان است که واژه‌ها را برمی‌دارد و بر پیشانی می‌گذارد تا پیشانی نوشت خود را رقم بزند. حالا اگر واژه‌ها از جنس نور باشند این نوشته نورانی خواهد بود و اگر سیاه، سیاه. انسان از سوی خداوند مختار خلق شده است تا سر نوشت خود را، خود بنویسد، در حقیقت او بازیگر فیلمی است که خود فیلم نوشت آن را قلمی کرده است. و شب قدر، درست همان شبی است که ذوق نوشتن انسان‌ها به اوج می‌رسد و هر کس آینده خویش را برمی‌گزیند و پا به راه می‌شود. و چه بسیارند آن‌هایی که از شب قدر به روزهای روشن همیشه رسیده‌اند و چه بسیارتر آنانی که شب قدر را با چشمان بسته و دل بسته و لب‌های بسته سپری کرده و قدری نیافته‌اند. و در تفسیر همان واژه‌های سیاه اسیر شده‌اند. قدر، را باید قدر دانست و تقدیر خود را روشن نوشت.



در رکاب حقیقت

حجاب حقیقت جاری شدن عشق ظهور؟

ظهور، هنگامه‌ای است که دولت عشق نه از شرق و غرب که از افق فهم انسان طلوع می‌کند و چنان عطری برمی‌افشاند که شامه‌های انسانی نمی‌توانند مدهوش نشوند!

می‌گویند او که بیاید زمین و زمان جور دیگری خواهد شد، یک جور خوب و انسان‌های بالغ شده در فهم او و عارف شده در حق او توان فهم قرآن خواهند یافت و آیه‌های خوانده شده در آن‌ها بارور خواهد شد و در تماشای او سجده شکر خواهند خواند و خواهند گفت: این قرآنی است که پیش از این بارها خوانده ایم و سببی است که بارها بود کرده ایم. در رکاب او عشق جاری است و در نگاه او مهربانی معنایی تازه می‌یابد و او با دعوتی محمدی می‌آید. هر چند ظاهرینان بگویند او دینی تازه آورده است و بر او تیغ کشند. او را مستضعفان، همان‌ها که وعده وراثت و امامت زمین را از خداوند گرفته‌اند همراه خواهند شد. من خود در رؤیایی صادق دیدم، از سمت بهشت شهدا جاری هستیم، آنسوتر نهری آب زلال جاری است که جان را می‌نوازد و از آسمان نوری سبز می‌بارد و عطر سیب همه را مدهوش کرده است و مردمان، برهنه پا، با لباس‌های پروصله و سرشار از غرور مستضعفی به سمت مشرق می‌دوند. و درست از همان جایی که خورشید طلوع می‌کند، نوری طالع شده بود که رونق از خورشید برده بود و زمزمه پیچیده بود که آقا ظهور کرده است... در آن رویای صادق که هنوز عطر آن را با خود دارم. در صف مشتاقان به حضور دوست‌دوان، حتی یک غیر مستضعف ندیدم! حتی یکی! اصلاً نباید هم باشند، امامت زمین را برای ما نوشته‌اند، نه برای آن‌ها.



ظهوری در امتداد بلوغ حضور



در باب حضور دولت یار من معتقدم که او جایی نرفته که باز آید. آنچه ما غروب خورشید می دانیم، پشت کردن زمین است به خورشید، نه غروب خورشید که هرگز از جای خود تکان نمی خورد. اگر ما با پلک بسته در برابر خورشید قرار گیریم هم نمی تواند به معنای نبود خورشید باشد؛ بلکه مشکل از ماست که چشم بسته ایم بر آفتاب، و حکایت امام همیشه حاضر و ما، حکایت باران است و زمین؛

باران که در لطافت طبعش دریغ نیست
از باغ لاله روید و در شوره زار خس

حالا نمی شود گناه خار زار شدن قسمتی از زمین را به حساب باران گذاشت. این ظرفیت ها است که از مظروف بهره می برد. باران برای همه است و آفتاب هم و امام نیز هم. همین حالا هم کسانی به محضر دوست مشرف می شوند و حتی یار به دیدارشان قدم رنجه می فرماید. اما اما... واقعا ما غایب هستیم، باید برای ظهور خود و بلوغ در فهم و امام شناسی خود دعا کنیم و آن وقت به حضور خواهیم رسید.

حالا نمی شود گناه خار زار شدن قسمتی از زمین را به حساب باران گذاشت. این ظرفیت ها است که از مظروف بهره می برد. باران برای همه است و آفتاب هم

حالا نمی شود گناه خار زار شدن قسمتی از زمین را به حساب باران گذاشت. این ظرفیت ها است که از مظروف بهره می برد. باران برای همه است و آفتاب هم



ناز و نیاز و نیایش

ناز و نیاز و نیایش

آنچه بین مردمان عادی شاید گفت و شنیدی معمولی باشد، برای عاشقان شرح و شهادت دیگری دارد. عاشق، زبان نیاز است و معشوق را سیرت ناز. و عجب این که ناز و نیاز با هم کامل می شود و کشش ها و جذبه های معشوقه، عاشق را شیدا تر می کند هر چه معشوق را ناز است، عاشق را نیاز و هر چه عاشق را نیاز، معشوق را ناز! می شود نام این ناز و نیاز خواهی را نیایش هم گذاشت و گاه این نیاز به ناز رسیده، شکایت معشوق را به درگاه خود او می برد تا هیچ گیری از این دلدادگی و آنچه بر آن می گذرد. چیزی نفهمد!

نباید هم بفهمد. اگر قرار باشد راز خوانی چشمان عاشق و نیاز خواهی لب های بسته معشوق، مشقی عمومی باشد؛ که دل ها به کاروانسرا تبدیل می شد و نه لیلی می ماند و نه مجنون، نه وامق و نه عذرا، و نه ویس و نه رامین، نه بیژن و نه منیژه، و نه شیرین و نه فرهاد! این ها اگر در عشق نامبردار شدند از آن رو بود که درس های نانوشته می خواندند؛ آن هم نه از دفتر، که از دل و ناز فرموده است که:

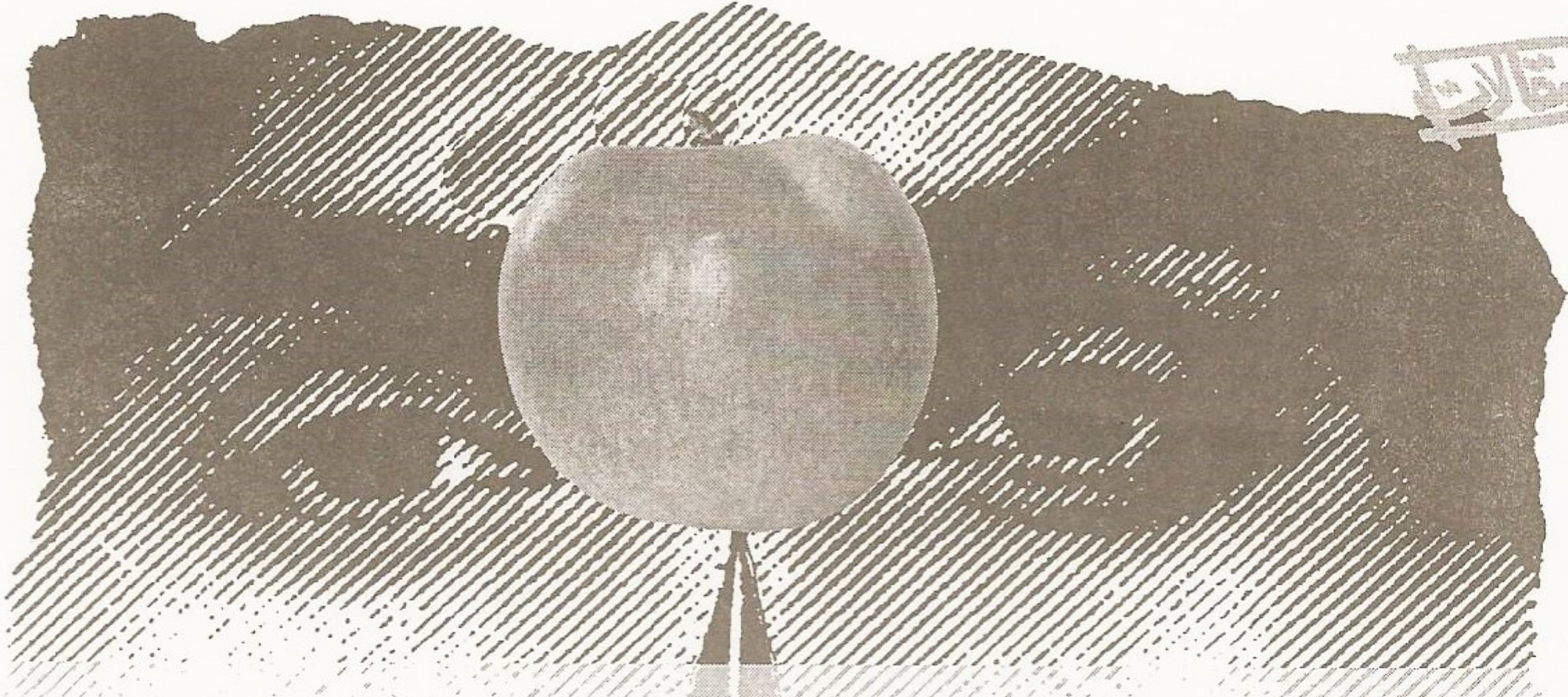
بشوی اوراق اگر همدرس مایی
که شرح عشق در دفتر نباشد!

ناز و نیاز و نیایش، غزلی است دو طرفه که یک مصراعش را عاشق می سراید و یک مصراعش را معشوق. و خوشا غزلی چنین به تغزل درآمده و نیایشی چنین شیدا... واژه ها هر کدام یک جهان مفهوم دارند و هر کس به اندازه فهم خویش می تواند از آن بگوید و به اندازه شهود خود از آن شهادت در کام کند.

واژه ها، کلیدهایی هستند که قفل های رابطه را باز می کنند و از چینش آن می توان شرح شخصیت نویسنده را فهمید. هر چه واژه ها عاشقانه تر نویسنده عاشق تر، خواننده هم عاشق تر و... عاشق باشید.

ناز و نیاز و نیایش





بنگرید، به قله‌های رفعت، به قیام دریا بر سنگواره‌ها، به رجز خوانی قله‌های مغرور عشق، به قبیله برق‌های پرشکوه، به معدن آذرخش‌های جهان، به مسقط‌الرأس رأفت، به ملاقات موج‌ها در کمرکش اوج‌ها، به رقص گرداب‌ها در عروسی تندر، به خنده فرشتگان از پنجره خلقت، به لشکرکشی سیاه سرافراز دریا برای تسخیر تمامت خاک. آسمان را بنگرید؛ آسمان استجابت را. ابر را بنگرید، ابر پیام آور. از قرار معلوم قرار است که باران بیارد. قرار است خشکی سینه‌ها به بارشی جان‌افزاتر شود. قرار است حالمان بهتر شود. قرار است در ماه علی (ع) جان را به ضیافت دریا ببریم. قرار است گذرنامه‌های ملکوت را - فرشتگان سپیده‌پوش خداوند - در میان همه انسانها به تساوی تقسیم کنند. رمضان از راه رسیده است؛ تکلم کلیم در آستان علیم، ماه خدای خطبه، ماه طنین‌واژه، ماه سیلاب پیام، ماه روییدن، ماه بوییدن، ماه عطر و عطش و عشق، ماه رمضان:

و سلام بر رمضان. سلام بر قطرات قنوت. سلام بر حروف الهی تکلم. سلام بر آبروی عاشقان. سلام بر آینه مشتعلان. سلام بر سیمای مسرور تجلی. سلام بر نگارخانه شهود. سلام بر به‌خیم رساننده می‌نوشان دل از دست داده‌ای که جز به پای یگانه بی‌همتا خم نمی‌شوند و جز به دست یار به پا نمی‌خیزند. سلام بر ساکنان شهر رمضان. شهری که حریرستان ذکر است. شهری که در آن نور

در رمضان، باغ گل قدر است. موسم زیبای شکفتن دل است. در این ماه و مجال مبارک است که نیلوفر سبز دعا بر ساقه‌های دست‌ها می‌پیچد و سائل وار تا آستان دوست می‌خرامد. رمضان، ماه ابرهای باران زای محبت است. و ابر، خیال پرشکوه دریاست. وقتی خیال کوه به سر دریا می‌زند، ابر زاده می‌شود. ابر، میل دریا به گلگشت و تماشاست. ابر، قدم دریاست بر فرق سبزه، ابر، خرامیدن آرام دریاست. ابر، پرواز دریا بر کرانه‌های جهان است. وقتی دریا از فکر آسمان به جوش و خروش می‌آید و ماهی معرفت، دم‌موج بر جمجمه دریا می‌کوبد، کودکان خیالش را برای بازی در ماسه‌های ساحل عالم می‌فرستد. دریای اسیر، سر بر سنگ می‌کوبد، و ابر، دریای آزاد شده است، دریایی که دل به فراست‌رهایی می‌دهد؛ دریا، آینه خورشید است و ابر، تصویر بی‌کرانگی. دریا، کودکی است که ذره بین خود را به کانون گرفته است، و خاشاک اندیشه‌اش را آرام آرام می‌سوزاند. ابر، همان سوختن دل در فراق خورشید است. ابر، معاهده زیبای دریا و آسمان است؛ بر که دل انگیز فرشتگانی است که خود را در بی‌نهایت پاشویه می‌کنند.

ابر، پیام آور مهربانی دریاست. قاصد فصیحی است که رؤیای کویریان را به واقعیت پیوند می‌دهد و نیازمندان را به نازی لیلی و شانه‌صلای «درا» می‌زند. دیدار ابر، برای سوختگان وادی عطش، شب‌باش سحر پیروزی است؛ ای منتظران تشنه لب، به آسمان شهود

رمضان، آینه‌ی بزم معراج

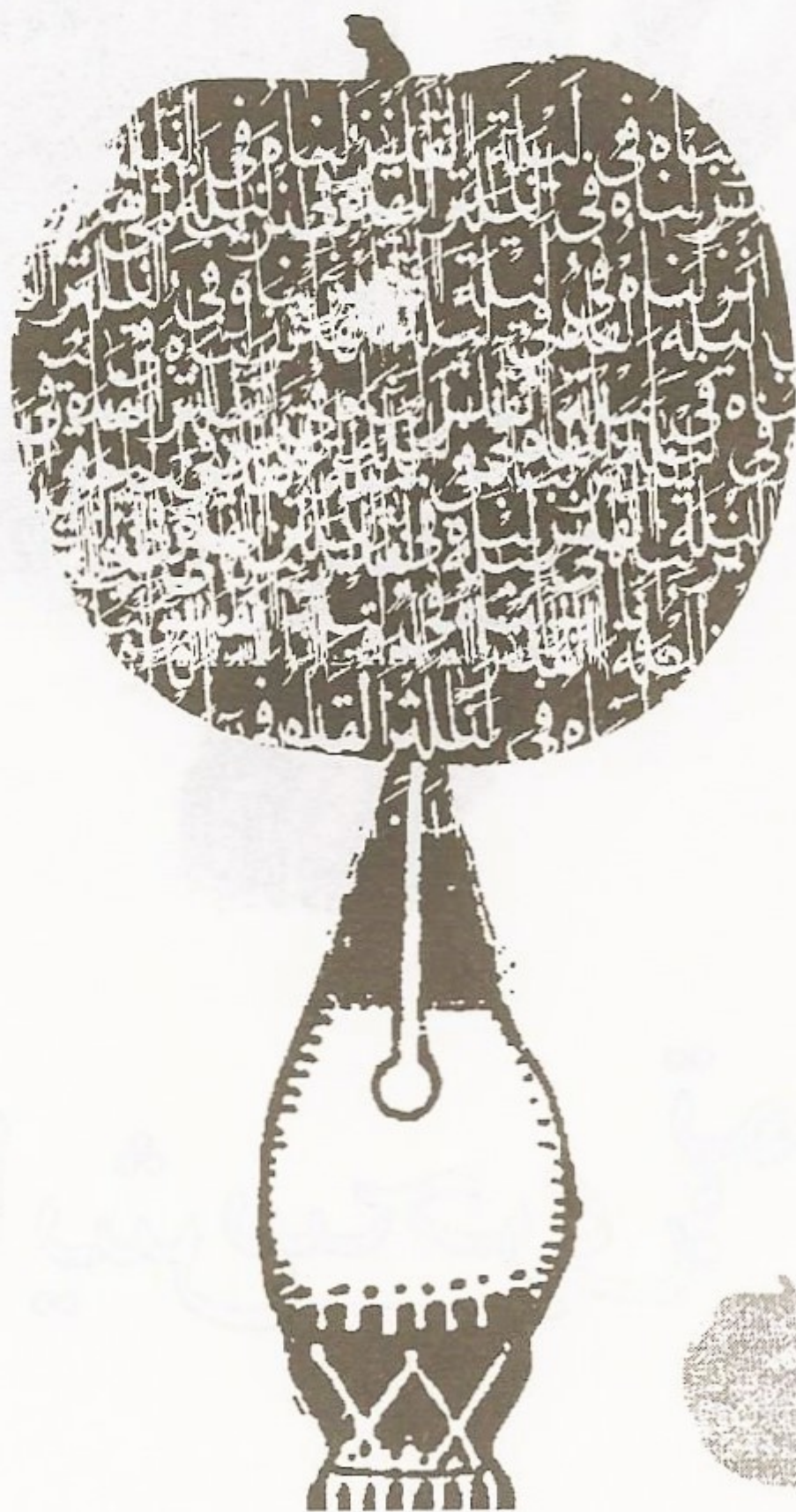
بزم معراج
آینه‌ی رمضان؛
علیرضا بلوئین



شمشیر خشم را به نیام می کنند تا جوهر صیام بکارند و خورشید سعادت را به بام جان بیاورند. رمضان، دست فطرت ما را می گیرد و تا فطر، تا خدا، بالا می برد. به ما می گوید که باید نماز نیت بخوانیم و روزه عمل بگیریم. به ما غرس شجره طیبه را یاد می دهد و تصویر «یوسوس فی صدور الناس» را برایمان می کشد.



رمضان، دست ما را به
دامن خورشید خواهد
رساند و برای دل‌های
گرفته ما چراغ فطر را
خواهد آفر وخت و
خانه‌های گلی ما را در
کوچه پر شکوه بنی هاشم
ثبت خواهد کرد؛



می‌روید. شهری که هر ایوانش هزاران شعله گل دارد؛ و آب را سیمای ماهرویان بستان خدا روشن می کند و فواره‌ها را دست معشوق ازل به بالا می کشد و مآذنه‌ها را شانه پرهیزکاران نگاه داشته است.

شهری که در آن پیوسته باران برای یاران می بارد؛ به خاطر دل‌های تشنه کبوتران. خورشید به زمین می آید تا خوشه‌های کال را به تابستان برساند، سارها، فریاد دانه‌ها را می شنوند و مرغابیان مسیر کوچشان را به کوچه‌های قلب آدمیان، تغییر می دهند و پله‌های رنگین کمان پر از عبور پروانه‌های بی پروای عشق است. من در شهر رمضان، پرواز در ملکوت را آموخته‌ام؛ من در این شهر، شرح دعای سحر را نالیده‌ام و قدر بلبل را دانسته‌ام. من در این شهر، بر انانیت، بر منیت متورم، شوریده‌ام. من در این شهر انفاق را هر آینه دیده‌ام. انفاق یعنی نفاق‌ها را پر کردن، بلندی را متواضع ساختن، کوه‌ها را افتادگی آموختن، نفقه دل‌ها را پرداخت کردن، نطفه صله در رحم مروت انداختن، خرج محبت را از حساب عشق دادن، دانه‌های دل را بر کشتزاران جهان پاشاندن و سرسبزی ذاتی اش را به سبز جویان عالم نشان دادن.

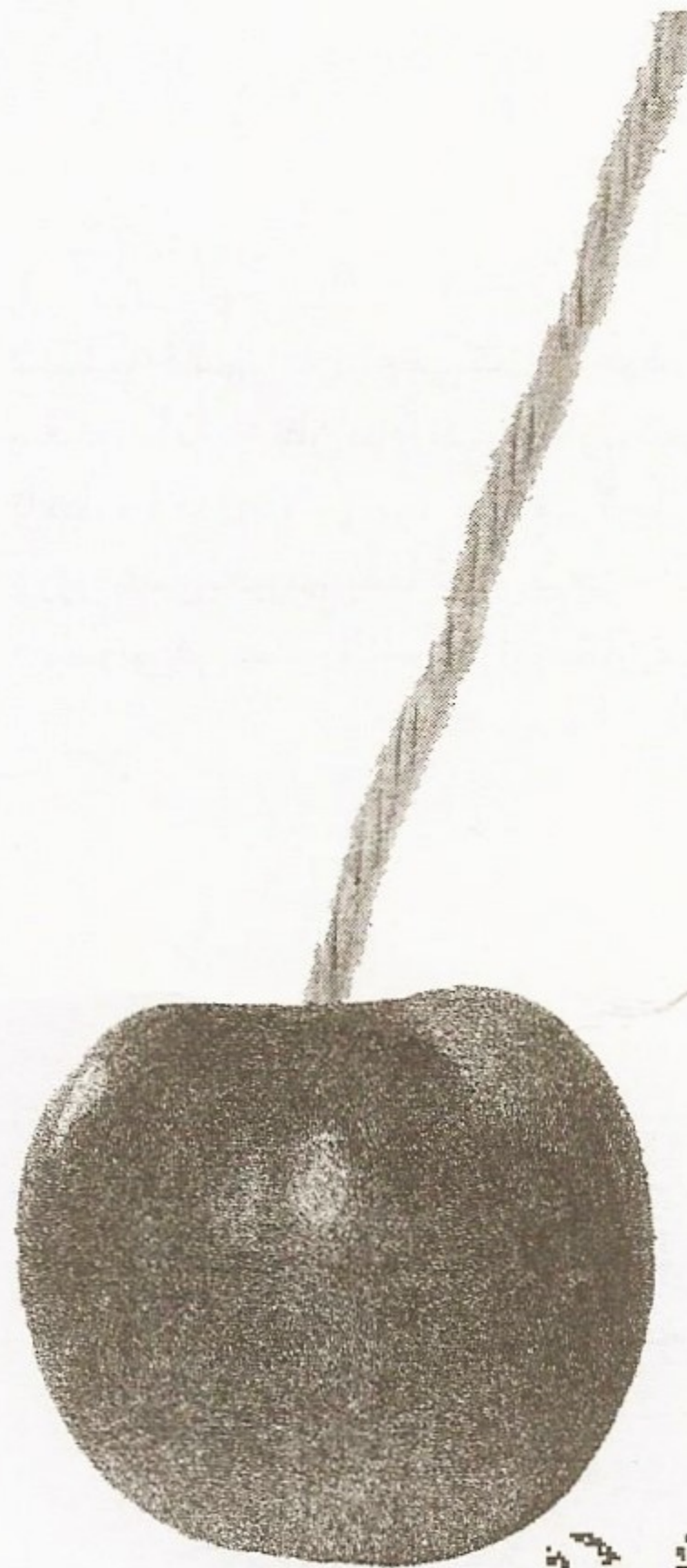
از شهر رمضان، هر معشوقی که وجوهات شرقی و واجبات اشراقی خود را نپردازد، در دنیا به دوزخ بیگانگی و در آخرت به جهنم تنهایی دچار خواهد شد. در جای جای شهر رمضان، سخن از انفاق است:

انفاق علم، تعلیم است؛ انفاق نیت، عمل است؛ انفاق روح پاکیزگی است؛ انفاق زیبایی، تبسم است؛ انفاق عشق، مردم‌نوازی است؛ انفاق حکمت، لب فرو بستن است؛ انفاق شناخت، سلوک است؛ انفاق دین، تقواست؛ انفاق خون، شهادت است؛ انفاق صبر، مدارا است؛ انفاق نماز، خشوع است و انفاق نیاز، نیایش است.

رمضان، ماه نیایش است. رمضان، دست ما را به دامن خورشید خواهد رساند و برای دل‌های گرفته ما چراغ فطر را خواهد آفر وخت و خانه‌های گلی ما را در کوچه پر شکوه بنی هاشم ثبت خواهد کرد؛ رمضان، یتیمان عشق را به سفره نور و نوازش فرا خواهد خواند. رمضان، شمعی است که از خانه علی (ع)، از صدها و صدها سال پیش تا کنون، قلب‌های پروانه وار ما را به خود دعوت می کند. در این ماه است که پادگان پرستش پر از صبحگاه نیایش می شود و جان‌های تشنه به سرچشمه صاحب الزمان می رسند. در این ماه است که به چشم دل در خواهیم یافت که جهان، یک باغ مذهب کاری شده است که در آن هیچ قناری بدون اذن باغبان عشق آواز نمی خواند. در کوهستان پر شور رمضان است که رگه‌های دیدار را کشف می کنیم و خمس شادمانی خود را بر برهنگان می دهیم و زکات زیبایی را به آینه‌ها پرداخت می کنیم. سخت مواظبیم که اوره شیطانمان بالا نرود و عروق عبودتیمان منجمد نشود و بر حاشیه پرتگاه نفس چیزی ننویسیم که خدای مهربان را خوش نیاید. سخت مواظبیم که دل به گرداب گدایی از خلق ندهیم و جز آمد و شد فرشتگان به چیز دیگری دل نسپاریم.

اکنون از ساعت سحر، اذان خروسان بر می خیزد و نماز قناریان آغاز می شود. هر بلبلی یک ختم قرآن چهچه می زند و هر گنجشکی یک سیلو نیایش بر می چیند. همه دهان بر طعام می بندند،





هر آنچه در جهان است نشانه‌ای است از نشانه‌های خداوندی که اگر به دیده معرفت بدان نگرسته شود، شاهد را به شهود رسانده و تا خدا می‌برد هر ذره‌ای دست بزنی از ذریه‌های آفتاب است و روی هر چه دست بگذاری نبض پرتپش آن، انسان را به یقین می‌رساند که صانعی حکیم به خلق آن همت گماشته است و نظم هستی چنان شگفت‌انگیز است که شکستن یک شاخه، چیزی را کم می‌کند و این نظم چنان زیباست که هر نماز تماشایی را به سجده شکر می‌رساند و به راستی که:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

در چرخش ایام نشانه‌های خداوندی است که به ظهور می‌رسد و خاک پای اوست که چشمان دردکشیده را توتیاوار شفا می‌بخشد و روی اوست که آدمی را به اوج بی‌خودی می‌رساند؛ چنانکه همه چیز را به طوفان بلا می‌سپارد و حافظ است که از زبان همه ابناء بشر، واژه‌های



زیبایی
در آینه‌ی عشق
نیایش سحری؛ تمنای عشق در آینه‌ی
نیایش سحری

در آینه‌ی زیبایی
تمنای عشق
نیایش سحری



معطر را ردیف می کند.

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر
خرمن سوختگان را همه گو باد ببر
ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا
گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
روز مرگم نفسی وعده دیدار بده
وانگهم تا به لحد خرم و دلشاد ببر
حافظ

بشر عاشق، همواره به دنبال روی آن نازنین است و برای او همه وجود چشم می شود تا جایی که وقتی پلک‌ها فرو بسته می شود، بینایی وسعت افزونتری می یابد چنانکه امام عارفان علی (ع) می فرماید: من خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم و عبادت عارفانه مولا از آن رو بود که او را دیده بود و پسندیده بود و پسندیده شده بود، هنگام که آینه‌ها در برابر هم قرار گرفته بود.

«مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا

آینه در آینه شد، دیدمش و دید مرا»

اصلاً امکان ندارد عشق، بدون تماشا شکل بگیرد. عشق مفهوم پسینه دیدن و پسندیدن است. وقتی عشق زمینی بدون تماشا حاصل نیاید، چگونه بزرگترین عشق‌ها، بی نماز تماشا فرصت سلام یابد؟

اساساً «دیدن» همان مستی آوری است که «عشق» را پیامد دارد و به بی تابی منتهی می شود، زلیخا اگر یوسف را ندیده بود کجا آن عشق شکل می گرفت؛ جمال یوسف بود که عشق را جریان داد. «... زلیخا چو گشت از می عشق مست

به دامان یوسف در آویخت دست...»

و شاید بتوان این آیه الهی را پاسخی به تماشاخواهی انسان دانست که می فرماید: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی تبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید؛ چه زود است که نشانه‌های خود را در سراپای جهان خارج و جهان جان به آنان بنمایانیم، تا حق تعالی برای شان به طور آشکار جلوه کند؛ مگر نه اینکه پروردگار تو بر همه چیز و بر همه ذرات وجود شاهد و حاضر و ناظر است؟

یار خود را به تماشا گذاشته است کشش و جذبه حاصل شده است؛ منتهی از این سو هم باید حرکتی روی دهد.

چه خوش بی مهر بونی هر دو سر بی

که یک سر مهر بونی در دسر بی

اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت

دل لیلی از او شوریده‌تر بی

عشق، اصولاً، کششی دو جانبه است. اگر از یک طرف باشد، صد البته به جایی نمی رسد. این دیگر عشق نیست، ترازویی است با یک پله که نمی شود خواستن را به محک آن سنجید. خداوند هم در حدیث قدسی «من طلبی وجدنی...» می فرماید: «من عشقنی عشقته» هر کس عاشقم شود، من هم عاشقش می شوم. تا ارتباط منطقی در کشش و دو جذبه برقرار شود و عشقی چنین چشمه‌ای را می ماند که هر لحظه بیشتر در جوشش می شود و نوری را مانند است که پیوسته در افزایش است و در آخر چنان به اوج می رسد که ناخالصی‌ها را کنار می زند و ناب ناب بر چلیپای تماشا فریاد برمی آورد:

سحر را می توان ناب‌ترین قطعه
زمان دانست، هنگامی که دور از
حشم دیگران، زنگ اخلاص
می خورد و چراغ عشق بازی روشن
می شود و بلگ‌ها بالا می روند تا
همان ناز تماشا، بر سجاده مغازله و
معاشقه قد قامت یابد.



ای کاش جان بخواهد معشوق جانی ما
تا مدعی بمیرد از جان فشانی ما
و دیگر این رابطه عشق، هیچ بیرونی را تاب نمی آورد تا صدای
آنها بلند شود که:

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند
که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی
خانه آدابی دارد که هر کس را توان تحمل آن نیست و اولینش
این است:

عشق باید آنچنان خونی بود
تا گریزد هر که بیرونی بود
آنجا جای هر کس نیست؛
در کوی ما شکسته دل می خرنند و بس
بازار زهد فروشی از آن جای دیگر است
در این مکتب نمی شود تن به به آب زد و پاچه خیس نشد. پاچه های
خشک باید به دنبال جای دیگر باشند چنانکه گفته آمده است:

نه در مسجد گذارندم که رندی
نه در میخانه کین خمار خام است
رمضان، خود عاشقان میخانه مسجد و میخانه راهی است
زبان که است از زبان که در این شب است
دانشگاه اند که از زبان که در این شب است
ان است. فطرتی هم که در این شب است
آموزه های رمضان به این شب است
سهم خویش را از این شب است
لیالی مبارک رمضان بر این شب است
چنان عظمی در این شب است
می توان این را فراموش کرد
چنانکه قرآن را هم، چنانکه در حرم تولا غنوده اند
انسان مؤمن می دانند و می خوانند

کفر آن نعمت است، بهشت آرزو کنند
تماشای یار است که پنجره هایی به وسعت اندیشه بر فهم انسان
می گشاید و او را در سلوکی عاشقانه بر سر قرار معشوق می کشاند؛
تا در او، فانی شدن را بیاموزد چنانکه از خود تهی شود و در او بقا یابد
و صد البته زبان این عشق بازی چیزی دیگر است.

مذهب عشق از همه دینها جداست
عاشقان را مکتب و مذهب خداست ...
و براستی:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد
او ز حرص و عیب کلی پاک شد
سر پنها نیست اندر زیر و بم
فاش گر گویم جهان بر هم زخم ...
چون نباشد عشق را پروای او
او چه مرغی ماند بی پر - وای او
پر و بال ما کمند عشق اوست
مو کشانش می کشد تا کوی دوست ...
عشق خواهد کاین سخن بیرون بود
آینه ات غماز نبود، چون بود
آینت دانی چرا غماز نیست
زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست
آینه کز زنگ آرایش جداست
پر شعاع نور خورشید خداست

رو تو زنگار از رخ او پاک کن
بعد از آن نور را ادراک کن ...
آتش است این بانگ نای نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد ...

و جناب مولانا به زیبایی، عشق در جوش آمده را با واژه ها به
تصویر کشیده است. عشقی که اگرچه از زمین می جوشد اما
نمی تواند در حصار زمین خلاصه شود، بلکه افلاک را درمی نوردد
تا سر «آنی اعلم ما لا تعلمون» خداوندی را به فرشتگان باز یاد آورد
که از انسان می گفتند که چه ها خواهد کرد و در فلسفه خلقت او فرو
مانده بودند، اما خداوند فرمود که من چیزی می دانم که شما
نمی دانید. او در گوهر وجود انسان، حقیقتی را می دید که آنها
نمی دیدند؛ اصلاً گوهر وجود انسان نفس و نفخه رحمانی بود. و
انسانی جان یافته از نفس خداوندی بود که عشق را معنا بخشید. او
می بیند با اینکه می تواند نبیند، عاشق می شود با اینکه می تواند
نشود. شعر می سراید با اینکه می تواند لب فرو بندد. او مختار است
و با اختیار جانب عشق را می گیرد و انسانی چنین ارزش دارد تا نسل
او آفریده شود. عالم طفیل یک نگاه انسان عاشق است. وقتی به
خاطر یک بوته گل، صدها بوته خار را آب می دهند، چرا به خاطر
گل جمال انسان های کامل، به خارهای بوستان انسانیت روزی
نخورانند؟

در اندیشه مولوی «عشق» اکسیری است که عاشق را از هر عیبی
پاک می گرداند، عشق از آنجا که همه وجود مستغرق در معشوق
می شود دیگر همه چیز را از دست داده و بر او جز معشوق نمی ماند
که عیبی باشد یا عاری. عشق پر پرواز است برای عاشق، و حاشا که
عاشق در آستان معشوق بی پروبال بماند.

عشق عاشق را تا حضور معشوق می کشاند و اگر کسی به حضور
نرسیده و سر بر آستان نسائیده است از آن روست که عشق در او به
کمال نرسیده است. عشق، این جوهر اثری، می خواهد فریادگری
کند و سخن شیدایی بر سر هر کوچه و بازار برد و برای این زبانی
فریادگر می خواهد و برای بازتاباندن انوار هم آینه ای صافی و عاشق
که بتواند به بازخوانی انوار بپردازد؛ آینه ای از رنگ و آرایش، پالایش
شده و آینه ای چنین، خود آیت خداوندی است و عرصه عرضه انوار
الهی.

مولوی، در شرح عشق این بی نهایت از گفتن فرو می ماند و سخن
چنین ختم می کند که
در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید، والسلام

و راستی وقتی صفحه ای مهیای نوشتن نیست، بر آن قلم کشیدن
چه سود و گوشی را که توان شنیدن نیست به مهمانی تصنیف های
زیبا و آوازهای عاشقانه بردن چه فایده و چشمی را که توان تماشا
نیست، در گالری نقش ها و رنگ ها به چرخش در آوردن چه منفعت؟
نه صفحه زبر و خشن، لطافت خط را برمی تابد و نه گوش ناشنوا لذت
آواز را می فهمد و نه کور از تماشای نقش ها در دل، نقش تازه حس
می کند. آنها سنگ های سردی هستند که آه های گرم را هم بازتاب
نمی دهند؛ در برابر چنین جماعتی از زیبایی گفتن چه سود؟ گفتن



جز خستگی برای گوینده نتیجه‌ای ندارد، باید گذاشت و گذشت و به فرموده جناب مولوی سخن کوتاه کرد و به سلام رساند این شرح بی‌نهایت را.

فطرت‌های نوشته شده

رمضان، خود عاشقانه‌ترین فصل زندگی است. آن را بهار قرآن دانسته‌اند که راز زیباترین زندگی در آن است. فطرتی هم که بر اساس آموزه‌های رمضان به کمال برسد و سهم خویش را از لحظه‌های قدر لیالی مبارک رمضان بگیرد، به چنان عظمتی دست می‌یابد که می‌توان آن را قرآن بسته‌نامید؛ چنانکه قرآن را هم، فطرت گشوده انسان مؤمن می‌دانند و می‌خوانند. رمضان ماه خدا است. و حاشا که در شهری چنین، مؤمن جز فهم عارفانه‌تر از دوست را در پیش گیرد و نگاه از دوست بگیرد و به سوی غیر بدوزد.

این کلام سراسر عشق عاشق است به حضرت معشوق که:

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست

که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

بی‌شبهه، سحر را می‌توان ناب‌ترین قطعه زمان دانست، هنگامی که دور از چشم دیگران، زنگ اخلاص می‌خورد و چراغ عشق بازی روشن می‌شود و پلک‌ها بالا می‌روند تا نماز تماشا، بر سجاده مغالزه و معاشقه قد قامت یابد. سفره که پهن می‌شود، تناول سحوری هم، سحرآمیز می‌شود و لقمه‌هایی که در گلو فرو می‌رود، پاره‌های نوری را مانند است که جان را تراوت می‌بخشد و تن را روشنایی می‌بخشد. سفره که جمع می‌شود، سفر عشق با ترنم هارمونیک‌ترین نیایش رازآلود آغاز می‌شود و سحر به ناب‌ترین لحظه‌ها و عشق بازی به اوج خود می‌رسد؛ چنانکه چشمان بهت‌زده فرشتگان دچار چشمان بارانی زمینیان می‌شود. شاید اگر فرشتگان نقاشی می‌دانستند و یا می‌دانند، سبک رئالیسم نقاشی در آسمان وارد مرحله تازه‌ای می‌شد. شاید اگر آسمانیان توان عکس گرفتن داشتند، از این لحظه‌ها عکس می‌گرفتند و درست همان جایی می‌گذاشتند که بر آدم سجده آورده بودند و به رخ شیطان می‌کشیدند این نهایت زیبایی را...

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاهُ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْءٍ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلِّ جَمَالِكَ جَمِيلٍ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِأَجْلِهِ وَكُلِّ جَلَالِكَ جَلِيلٍ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَكُلِّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٍ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا...»

در این نیایش عاشقانه، فردی از زمین در بی‌فاصلگی با دوست، دستانش را در ساحت خیال او رها می‌کند و چنگ در دامن ناپیدای او بی می‌زند که هیچ دستی از دامنش تهی بازنگشته است. مهم نیست تو کیستی و حتی چه می‌گویی؛ مهم این است که او کیست و بی‌ساحلی دریای کرامتش ازلی و ابدی و فیضش جاودانه است. همچنانکه در آموزه‌های دینی داریم که در باب گناه «نگاه به کوچکی

گناه نکن، ببین چه کسی را گناه می‌کنی»

و راستی اگر آدمی از این زاویه به زندگی و کنش‌ها و واکنش‌هایش بنگرد، گرد گناه نخواهد گشت چه شاید گناه کوچک باشد اما وقتی این نافرمانی به ظاهر کوچک در برابر بزرگترین باشد، بزرگ می‌شود. از همین منظر است که بسیاری معتقدند ما گناه کبیره و صغیره نداریم تا تعدادشان را بشماریم. هر نافرمانی آن بزرگ، معصیتی بزرگ است و نتوان آن را کوچک شمرد. از سوی دیگر هم این ماجرا صادق است؛ هر نازی به درگاه بی‌نیاز می‌تواند جهانی را متحول کند، فقط کافی است یک لحظه ارتباط برقرار شود، آن وقت نه به کوچکی خویش که به بلندای قامت معشوق باید سخن گفت و نیاز خواست و بالاتر؛ مثلاً او یا مثلاً او شد تا «کن» انسان «فیکون» را پی آورد.

در عرصه‌ای چنین بزرگ به کوچکی خویش نگریستن، کفران نعمت آن بزرگ است. و باید که در بزرگ چنان غرق شویم که از کوچکی به بزرگی رسیم. آنقدر بزرگ که تن پوش خلیفه الهی بر قامت مان راست شود و سروسپهی را مانند شویم در باغ خلقت...

در نیایش سحرگاهی نیز مسألت عاشق، چیزی نیست جز تحقق

اسماء خداوند، که باید بایستگی بارور کردن آن در خود را فراهم‌ترین فصل آورد. اولین فراز این مغالزه، بیت‌الغزل معرفت‌امیت و سبائتی به زانو نشسته در نگاهی که تا آسمان قدمی کشد و واژه‌هایی که قالب‌ها هم که بر اساس امور دینی رمضان به کمال برسد و در هم می‌ریزد و خدایا گویان او را به نورانیتش می‌خواند در همه لحظه‌های قدر مرتبه‌های آن، و به زیبارویی و جمالش که جهانی را دچار خویش می‌یابد که دارد و همه مراتبش زیباست و به جلالش که همه خلقت را به فطرت گشوده زیرنگین دارد و به عظمتش که معنایی حقیقی می‌بخشد انسان مؤمن می‌بخشد و می‌خوانند.

قسم می‌دهد؛ تا دروازه‌های نور را بر او بگشاید و شئون خویش را در او ظاهر گرداند و او را کاریزی قرار دهد بر زلال همیشه جاری نور و جمال و جلال و عظمت؛ تا لب تشنگان وادی شیدایی، بر آن لب نهند و از احساس خدایگانی سرشار گردند. در این زیارت عاشقانه اسامی از خداوند به قسم گرفته می‌شود که هم جنبه جمالی دارد و هم سرشار از جنبه‌های جلالی است. «نور» هم جلالی است، از آن رو که عظمتی ستایش برانگیز دارد و سیاهی‌ها را می‌تاراند و کوجه‌ها را روشنی می‌بخشد و سیر انسان را جهت می‌بخشد و دریافتن مقصد او را راهنما می‌گردد؛ و جمالی است از آن رو که پر تو شعاع آن زیبایی را بر همه چیز بازمی‌تاباند و اصلاً اگر نور نباشد زیبایی معنا نمی‌یابد، تماشایی رخ نمی‌دهد تا چشمان زیبایی در زیبایی‌ها، آیه‌ها و نشانه‌های دوست را شمار کنند.

در فرازهای دیگر از این دعای شورانگیز، «رحمت» خداوند محک قسم می‌شود و «کلمات تامه» و «کمال کامل» و «اسماء کبیر» و «عزت عزیز». در بازخوانی این مفاهیم هم، باز جنبه‌مهربانی و رحمت خداوند است که به چشم می‌آید. در حقیقت انسان بهترین گزینه‌ای که برای رسیدن به خدا دارد، همین بزرگ‌راه‌های معرفت صفات رحیمه خداوند است. رحمت هم از نعمت‌های عام خداوند است که همه خلایق را شامل می‌شود و انسانها را خاصه، ولی در عرصه انسان، او هم کافر را به رحمت می‌نوازد و هم مسلمان را و.

فصل
بهار قرآن
زیباترین زندگی در
آن است
مؤمنان به کمال برسد و
در همه لحظه‌های قدر
مرتبه‌های آن، و به زیبارویی و جمالش که جهانی را دچار خویش می‌یابد که دارد و همه خلقت را به فطرت گشوده انسان مؤمن می‌بخشد و می‌خوانند.



شاید این خود درسی باشد برای انسان، مخصوصاً مؤمن که زاویه‌ای
خدای گونه برای نگاه خویش برگزیند. آن ماجرای را که برای پیامبر
بزرگوار، حضرت ابراهیم نقل می‌کنند می‌توان در همین راستا
ارزیابی کرد که:

جناب ابراهیم را عادتی کریمانه بود که بی حضور مهمان دست
به سفره نمی‌برد. روزی هرچه به انتظار ایستاد مهمانی نیافت و
سرانجام کسی از راه رسید تا لبخند رضامندی بر لبان خلیل الرحمان
بنشیند، مرد را به سفره خواند و همراه او دست به غذا برد. اما دید،
مهمانش، غذا را به نام خداوند آغاز نکرد. هماندم از او پرسید چرا
نام خدا را بر زبان نیاوردی و او گفت کدام خدا؟ ابراهیم که او را از
کفار یافت از خویشش براند و مرد دل شکسته از سر سفره برخاست
و پا به راه شد. خطاب آمد به جناب ابراهیم که: ما یک وعده غذایی او
را به تو حواله دادیم و تو گرسنه‌اش روانه کردی؟ ابراهیم گفت: او
کافر بود. ندا آمد اما بنده ما بود، ما با همه کفرش همواره او را روزی
رسانده ایم و... این ماجرا را در ساحت انتخاب گفت و گو در برخورد
جناب موسی (ع) با شبان می‌بینم و باز عتاب خداوندی بر پیامبر
خود است که چه می‌کنی؟ او را چرا راندی؟ و این قصه‌ای شد تا
مولوی در جاودانه خویش - مثنوی معنوی - آنان را به شرح آورد:

دید موسی یک شبانی را به راه
کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجایی تو شوم من چارکت
چاروقت دوزم کنم شانه سرت ...

موسی که این نحو گفت با دادار را از او می‌شنود، برمی‌خروشد
که با که هستی؟

گفت با آنکس که ما را آفرید
این زمین و هست از او آمد پدید
و باز غیرت موسی به جوش می‌آید
گفت موسی های بس مد بر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی
این چه ژاژ است و چه کفر است و چه رای
پنبه‌ای اندر دهان خود فشار
گر نبندی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را ...

آتشی گر نامدت این دود چیست
جان سیه گشته روان مردود چیست
و چوپان که نه روان مردود و دل به دود سیاه کرده، که عاشق بود،
وقتی خطایش را دید با همه وجود نالید:

گفت ای موسی تا جانم سوختی
وز پشیمانی زبانم دوختی ...
این گفت و سر به راه گذاشت و رفت ...
اما این پایان کار نبود؛

وحی آمد سوی موسی از خدا
بنده ما را ز ما کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی ...

هر کسی را سیرتی بنهاده ایم
هر کسی را اصطلاحی داده ایم
هندیان را اصطلاح هند مدح
سندیان را اصطلاح سند مدح ...
و ...

ما درون را بنگریم و حال را
نی برون را بنگریم و قال را
و جناب موسی هم در پی چوپان روان شد تا پیام یار را به او برساند.
به او که رسید گفت:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی
هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو ...

و این ماجرا، تفسیر رحمت الهی است در رابطه با بندگان و باید
که نصب العین قرار گیرد. یعنی خداوند درون و حال را می‌نگرد نه
شیوه گفت را. او خود فرموده است که «مرا با دهانی بخوانید که با آن
گناه نکرده باشید!» با دهانی چنین سخن گفتن قبل از آنکه در بیرون
اثر بگذارد در خود فرد اثر می‌گذارد؛ تا او در شرح آن اثر گذار باشد
و انسان اگر ابتدا به خود پردازد می‌تواند جهان را عوض کند، اما
اگر به جهان پردازد نه جهان را و نه خود را نمی‌تواند تغییر دهد. و
«تولستوی» متفکر بزرگ می‌گوید: «همه می‌خواهند جهان را تغییر
دهند اما کسی برای تغییر خود تلاش نمی‌کند!»

پس از رحمت، «کلمات تامه» مطرح می‌شود و روشن است که
کلمه و کلام راز تکامل انسان است و اندیشه انسانی بدون آن متصور
نیست. «اسماء کبیره»، چشمه نور دیگری است که انسان در دعای
سحر در آن جان می‌شوید. اسمائی که ابتدا خداوند به انسان تعلیم
کرد و هرچه از علم و اندیشه زایش شده است حاصل آن کلمات و
اسماء است.

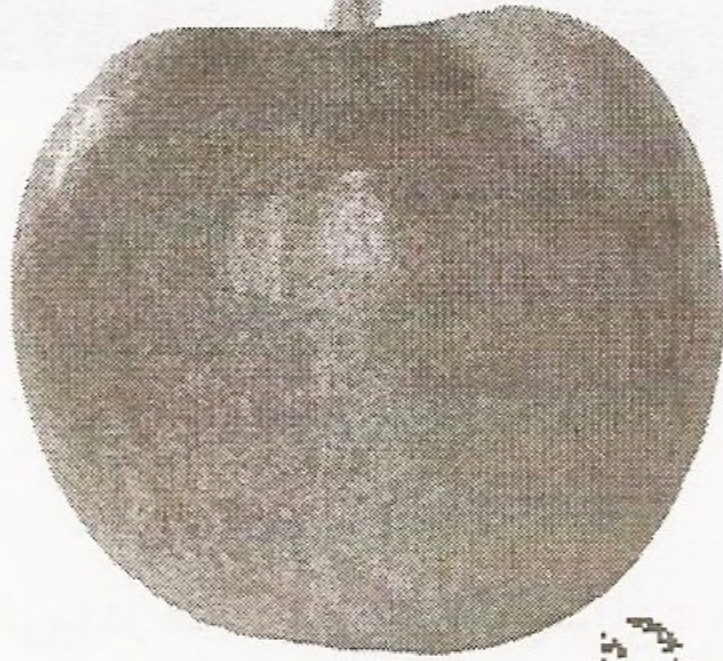
«و علم الآدمی الاسماء کلها»؛ ما به آدم اسماء را تعلیم کردیم.
و این اسماء هستند که چونان چراغی فرا راه بشریت او را از
کوچه‌های تاریک عبور می‌دهد و به مقصد اصلی که جوار قرب
دوست است می‌رساند.

انسانی که از این اسماء نوری نوشیده باشد و روشنی در جان
احساس کرده باشد، در نهایت آرزویش بهشتی در جوار یار می‌شود،
چنانکه قرآن از زبان آسیه، همسر فرعون - که دعوی خدایی داشت
- به ما تعلیم می‌کند که در نیایش با خدای احد و واحد از او خواست
خانه‌ای در جوار خودش در بهشت به او عنایت فرماید. جایی که
همواره در پرتو «سلام قول من رب رحیم» باشد و این هم به ما
می‌آموزد که در خواستن از خداوند نه به کوچکی خویش، که به
عظمت و کرامت یار از او طلب کنیم و دیگر اینکه هر جا او باشد
نشستنی است و هر جا او بخواند عاشقانه است. و گرنه بهشت
بی سلام او که لطفی ندارد.

اگر لطف داشته باشد برای آنانی است که در گریز از جهنم به
بهشت رسیده‌اند، یا در طمع آن سالها عبادتی تاجرانه داشته‌اند
والا برای آنانی که یار را شایسته نیاز و ناز یافته‌اند، بهشت‌ارزشی
ندارد. اگر ارزشی هست به برکت سلام او و فرصت تماشای اوست.
چنانکه امام علی (ع) بر آن تأکید می‌کند که: «خدایا من نه از ترس



رمضان، خود عاشقانه ترین فصل زندگی است. آن را بهار قرآن دانسته اند که راز زیباترین زندگی در آن است. فطرتی هم که بر اساس آموزه های رمضان به کمال برسد و سهم خویش را از لحظه های قدر لیلی مبارک رمضان برگیرد، به چنان عظمتی دست می یابد که می توان آن را قرآن بسته نامید؛ چنانکه قرآن را هم، فطرت گشوده انسان مؤمن می دانند و می خوانند.



دوزخ تو را عبادت می کنم، که این عبادت بردگان و ترسوین است و نه از شوق بهشت که این عبادت تجارت پیشگان است؛ بلکه من تو را از آن رو عبادت می کنم که شایسته عبادت یافته ام» و این شایستگی در عبودیت. شایستگی در عشق طرفینی را هم فراهم می آورد.

«عزت عزیز» هم حقیقتی است خداوندی، که انسان هم باید در خویش بارور کند. و این آموزه دینی ماست که «خوار مباش که خداوند تو را عزیز آفریده است» و «برده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است». عزت مؤمنانه چنان است که حضرت رحیم حرمت او را بالاتر از کعبه، خانه خویش و خانه ناس می داند و هر کس او را بکشد انگار همه انسانها را کشته است.

اگر کعبه را «اول بیت وضع للناس» داشته است به خاطر عزیز داشتن ناس است نه چیز دیگر.

در فرازهای دیگر از «مشیت»، «قدرت»، «علم نافذ» و «قول»، «مسائل»، «شرف شریف»، «سلطنت دائم»، «ملک»، «علو»، «قدیم»، «آیات» سخن به میان می آید.

درباره مشیت الهی به همین مختصر بسنده می کنیم که خداوند اگر چه همه چیز را در مشیت خود دارد و هیچ چیز از دایره مشیت او بیرون نیست، اما در این دایره انسان را آزاد گذاشته و به او قدرت اختیار داده است؛ تاراه خویش را برگزیند و صراط خویش را از میان صراطها و امام خویش را از میان ائمه انتخاب کند. او هم می تواند در پیروی از ائمه حق از ظلمت و تاریکی به نور و روشنایی برسد، و هم می تواند در ادامه راه ائمه طاغوت، از دشت روشن ایمان، به وادی ظلمت کفر و بی ایمانی برود. اگر چه دایره قدرت خداوندی جهان شمول است و قدرتش قدیر، اما این حوزه را برای انسان باز گذاشته است که با بارور کردن قدرت و دیعت نهاده شده در او بسیاری از گرهها را باز کند؛ چنانکه خود فرموده است ما زمین را آفریدیم و آبادانی آن را به شما سپردیم. و از این بر می آید حضرت حکیم در حکمت و گذاری قدرت به انسان، تحول زمین و زمان را از او خواسته است و نیز به کمال رساندن آنچه در او هست و به فعلیت رساندن همه بالقوه هایش و بهره وری از همه ظرفیت هایش؛ تا جامع جمیع صفات بشود به عنوان خلیفه الله و به حکم این جامعیت به مرتبه ای برسد که مفسر آیت الله الکبری گردد.

همه اینها از یک سو مؤلفه های ارزشمندی است که انسان خدا را بر حاجت خویش بدان سو گند می دهد، و از دیگر سو سلطنت دائم خداوند و مالکیت حضرتش را و قدرتش را با همه وجود می پذیرد و نیز درمی یابد که این صفات را باید در خویش بارور کند تا مظهر شئون خالق گردد و لایق نام انسان.

و حرف آخر اینکه:

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا جان رسد به جانان یا جان ز تن بر آید...

و باید فرصت رمضان و شبهایش را قدر دانست و پای در سفر

سلوک گذاشت و تا خدا رفت و

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست.





مقدمه :

دو واژه زیبا در کنار هم قرار گرفته و شعاع درخشش آن از مرز دل‌های عاشقان عبور می‌کند و آتش در حزن جان انسان می‌زند. واژه دعا و واژه رمضان، هر دو واژه، پیوندی ناگسستنی با ذات احدیت دارد. هر جا سخن از دعا به میان آید بی‌گمان گفتگوی با معبود به ذهن می‌آید و به راستی چه زیباست گفتگوی عاشق و معشوق. ای کاش می‌توانستیم این زیبایی را به تصویر بکشیم. نام رمضان نیز متعلق به اوست. رمضان در بین همه زمانها گوی سبقت انتساب به حق را از همگان خود ربوده است. گرچه همه زمانها متعلق به حق است اما خداوند از بین همه زمانها، این ماه را به خود اختصاص داد.

رمضان همچون کودک دردانه‌ای است که به آغوش پدر آمده است. آن هم نه کودکی که خود را به آغوش پدر بیندازد؛ بلکه کودکی که پدر او را به آغوش می‌گیرد. به خوبی واضح است که تصویر این زیباییها جز در خیال نمی‌گنجد. دعا در ماه رمضان یعنی خود را در آغوش حق قرار دادن و با او نجوا کردن. این کار فی‌نفسه زیباست و اگر زیبایی محتوای این گفتگو را هم ضمیمه کنیم، جلوه‌های زیبایی صدچندان خواهد شد. در ادعیه ماه رمضان که از زبان معصومین رسیده است، مفاهیم زیبایی شناختی از نظر شکلی و محتوایی جلوه می‌کند. در این نوشتار کوتاه هدف آن است که جلوه‌ای از این زیباییها را در حد توان ناچیز به تصویر کشیده و شهد و شیرینی آن را با ذائقه خویش لمس کنیم.

جلوه‌های زیبایی شناختی دعا در ماه رمضان

در ماه رمضان
زیبایی شناختی دعا
جلوه‌های



مهدی رهنمی



دعا را می‌توان از منظرهای مختلف مورد توجه و بررسی قرار داد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

نگاه فلسفی: در این منظر دعا به عنوان یک حقیقت عقلانی مورد بحث قرار می‌گیرد. رابطه دعا با جهان و انسان با دید عقلی و معلولی تحلیل می‌شود. آیا دعا می‌تواند نظام جاری علی و معلولی را دگرگون کند؟ آیا ما حق داریم از خدا چیزی بخواهیم؟ مگر خود او آگاه به خواسته ما نیست؟ پس گفتن ما چه فایده‌ای دارد؟ نگاه فلسفی به دعا، به این سوالات پاسخ می‌دهد و با تبیین جایگاه عقلی دعا در نظام علی و معلولی، آن را از بیهودگی خارج می‌کند. در این دیدگاه فقط عقل انسان می‌پذیرد که دعا کار بیهوده‌ای نیست. همانطور که در براهین عقلی اثبات وجود خدا، ما ثابت می‌کنیم که خداوندی وجود دارد، اما قطعاً چنین اثباتی روح انسان را قانع نمی‌کند و جلوه‌گری ندارد. همچنان که خدای فلسفی چندان زیبا نیست و تحرک آفرین نمی‌باشد. گفتگو با خدای فلسفی هم فقط عقل را قانع می‌کند اما لذت بخش نیست. شاید علت عدم احساس لذت در دعا برای بسیاری از انسانها، معلول چنین نگاه‌هایی به دعا باشد.

نگاه تجربه‌گرایانه: نگرستن به دعا از منظر تجربه انسانی، نگاه مبتنی بر آزمون و خطاست. در این نگاه، ما همه چیز را می‌آزماییم و آنگاه که به نتیجه می‌رسد، آن را تصدیق می‌کنیم و موارد خطا را از آزمون خود حذف می‌کنیم. چنان که در تبیین پدیده‌های طبیعی نیز همین روش را می‌پیماییم. خداشناسی در اروپا در قرن هفدهم و هجدهم چنین رنگی گرفت و خداوند در حد و اندازه ساعت‌ساز لاهوتی (۱) در ذهن انسانی سقوط کرد. نگرستن از چنین منظری به دعا نیز نمی‌تواند عطش درون انسان را فرو بکاهد و زیبایی لذت‌گفتگو را در آن مشاهده کند، بلکه حتی می‌تواند مانع راه دعا کردن نیز باشد زیرا که اکثر دعا‌های ما در این نگاه، مقرون به اجابت نیست و در چنین آزمون و خطایی، دلیلی بر دعا کردن باقی نمی‌ماند. در حالی که ما مشاهده می‌کنیم علی‌رغم چنین تجربه‌ای باز هم انسان به دعا رو می‌آورد. پس باید از منظر دیگری به دعا نگرست.

نگاه عارفانه: در این منظر نه سخن از علت و معلول عقلی به میان می‌آید و نه سخن از آزمون و خطا و نتیجه‌گیری. در این نگاه آشفستگی و حیرانی و چرخش بی حساب انسان ملاک است. از این منظر نه تنها به اجابت نرسیدن دعا نقطه خطا محسوب نمی‌شود، بلکه چه بسا مطلوب عاشق و معشوق است. اصل این است که خداوند به انسان اذن گفتگو داده است. امیرالمؤمنین در نامه‌ای خطاب به امام مجتبی (ع) می‌فرماید: «یا بنی و اعلم ان الذی بیده خزائن السموات و الارض قد اذن لک فی الدعاء...» (۲) «فرزندم، بدان خدایی که خزاین آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه داده است که دعا کنی» قطعاً چنین اذنی برای انسانی عاشق اذن مبارکی است. در نگاه عارفانه به دعا، انسان خود را طلبکار از خدا نمی‌داند و برای خود حقی قایل نیست. در مقابل عمل خود از او پاداشی نمی‌طلبد، بلکه حتی عملی برای خود نمی‌بیند. مولوی در این زمین حکایتی را نقل می‌کند:

آن یکی عاشق به پیش یار خود
می‌شمرد از خدمت و از کار خود
کز برای تو چنین کردم چنان
تیغها خوردم در این رزم و سنان
مال رفت و زور رفت و نام رفت
بر من از عشقت بسی ناکام رفت
آنچه نوشیده بود از تلخ و درد
در حضور او یکایک می‌شمرد
گفت معشوق این همه کردی ولیک
گوش بگشا پهن و اندر یاب نیک
کآنچه اصل، اصل عشق است و ولاست
آن نکردی آنچه کردی فرعهاست
گفت آن عاشق بگو آن اصل چیست؟
گفت اصلش مرد نیست و نیستی است
این همه کردی نمردی زنده‌ای
هان بمیرار یار جان بازنده‌ای (۳)
بنابراین در نگاه عارفانه به دعا عاشق از فنای خود در مقابل معشوق لذت می‌برد.

زیبایی دعا

بنا بر آنچه گفته شد، دعا فقط در نگاه عارفانه می‌تواند زیبا باشد، زیرا در این نگاه دعا نتیجه محور نیست، بلکه نفس دعا کردن مطلوب ذاتی دارد. زیبایی دعا وقتی برای انسان جلوه‌گیری می‌کند که بر مدار نتیجه نچرخد و گر نه مطلوبیت از آن دعا نخواهد بود بلکه همان نتیجه است که زیبایی و زشتی را ایجاد می‌کند، یعنی زیبایی دعا عرضی خواهد بود نه ذاتی. در نگاه عرفانی به دعا، زیبایی ذاتی دعا مطلوب است. به همین دلیل است که از این منظر دعا نیازمند اذن است. گرچه از نگاه فلسفی به انسان، اذن عام تکوینی داده شده است و همه ما انسانها همانطور که توان گفتگو با یکدیگر را از نظر تکوینی داریم، با خدا هم قادر به صحبت کردن نیستیم و دعا در این فرض نیازمند اذن مجددی نیست، اما از منظر عرفانی این اذن تکوینی باید همراه معرفت عاشقانه‌ای باشد تا اذن مجددی را انسان دریافت کند و این اذن مجدد که یک اجازه عاشقانه است. دعا را زیبا می‌کند و در این صورت دعا هیچ‌گاه نتیجه محور نخواهد بود.

این طلب در ما هم از ایجاد توست
رستن از بیدار یار ب داد توست (۴)

خداوند این اذن را در دعا به هر کسی نمی‌دهد. گاه انسانهایی آنچنان غرق در نعمت می‌شوند که خدا را فراموش می‌کنند و مجال گفتن حتی یک یا الله را هم نمی‌یابند. مولوی در مثنوی (۵) به حکایتی اشاره می‌کند که مردی تحت تأثیر القای شیطانی از دعا کردن باز ایستاد:

آن یکی الله می‌گفتی شبی
تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی



گفت شیطان آخر ای بسیار گو
این همه الله را لیبیک کو؟
و چون تحت تأثیر این وسوسه قرار گرفت، به او چنین خطاب شد
که:

گفت هین از ذکر چون وامانده ای
چون پیشمانی از آن کیش خوانده ای
گفت لیبیکم نمی آید جواب
زان همی ترسم که باشم ردّ باب
گفت آن الله تو لیبیک ماست
و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
حیله های و چاره جویبهای تو
جذب ما بود و گشاد این پای تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست
زیر هر یارب تو لیبیک هاست
جان جاهل زین دعا جز دور نیست
زانکه یارب گفتنش دستور نیست
بر دهان و بر لبش قفل است و بند
تا ننالد با خدا وقت گزند
داد مر فرعون را صد ملک و مال
تا بکرد او دعوی عزّ جلال
در همه عمرش ندید او در دسر
تا ننالد سوی حق آن بد گهر

در دعای ابو حمزه ثمالی از زبان امام سجّاد (ع) در سحرهای ماه
رمضان، همین زیبایی جلوه گیری می کند و حضرت چنین با خدا
نجوا می کند که: «اللهم انی کلمات قلت قد تهبأت و تعبات و قمت
للصلاة بین یدیک و ناجیتک القیت علی نعاسا...» خدایا چه شده است
که هر گاه با خود می گویم که آماده نماز شده ام و می خواهم با تو
نجوا کنم و در پیشگاه تو بایستم، حالت خواب آلودگی بر من عارض
می شود و در ادامه می فرماید: «و هر گاه با خود می گویم که
می خواهم که درون را اصلاح کنم و به مجالس توبه بروم مشکلی
پیش می آید که قدمهای من می لغزد. آیا اینها به خاطر این است که
مرا از درگاه خود رانده ای و لایق خدمت خود ندیده ای یا بر نعمتهای
تو شاکر نبوده ام و مرا محروم کرده ای و یا اینکه دوست نداری که
دعای مرا بشنوی و مرا دور کرده ای؟»

در این جملات امام سجّاد (ع) به خوبی زیبایی اذن در دعا را
به تصویر می کشند و چقدر زیبا در سحرهای ماه رمضان این زمزمه
را بیان می کنند. در نگاه عارفانه به دعا، رابطه باید از طرف خدا
تبیین شود. اگر گفتگو عاشقانه باشد و نیازمند اذن معشوق، بنابراین
تعیین گفتگو از طرف انسان بی معنی خواهد بود. انسان نمی تواند
برای خدا تعیین تکلیف کند و بر همین اساس دعاهای مأثور از
ائمّه (ع) موضوعیت پیدا می کند. یعنی در حقیقت ما به زبانی با خدا
سخن می گوئیم که اولیاء الله با آن سخن گفته اند. در ماه رمضان
مفاهیمی که در ادعیه مأثوره است، اوج گفتگوی عاشقانه انسان با
خداست که از مهمترین آنها می توان به دعای سحرهای ماه رمضان
منقول از امام باقر (ع) و دعای ابو حمزه ثمالی منقول از امام سجّاد (ع)

اشاره کرد. بنابراین اهمیت دعاهای مأثوره از دو جنبه می تواند باشد:
جنبه اول - ادب گفتگوی عاشقانه است که از طرف معشوق تعیین
می شود و انسان تابع حق است. مولوی به خوبی به این معنی اشاره
می کند:

یاد ده ما را سخنهای دقیق
تا تو را رحم آورد آن ای رفیق
هم دعا از تو اجابت هم ز تو
ایمنی از تو مهابت هم ز تو (۷)

جنبه دوم - پاک بودن زبان در دعاهای مأثوره است. انسانی که
می خواهد با خدا گفتگو کند، اگر به حقیقت به خود بنگرد، چنین
اجازه ای به خود نمی دهد که با زبان گناه آلوده با او حرف بزند. لذا در
دعای مأثور خدا را با زبانی می خوانیم که صاحب آن زبان گناه آلود
نیست. از قول سری سقطی، از بزرگان صوفیه، مناجاتی نقل شده
که می گوید: «اگر نه آنستی که تو فرموده ای که مرا یاد کن، به زبان
یاد نکردی یعنی تو در زبان ما ننگنجی و زبانی که به لاهو آلوده است،
به ذکر تو چگونه گشاده گردانیم.» (۸) در مناجات علی (ع) (۹)
اینچنین آمده است که: «الهی قصرت الالسن عن بلوغ ثنائک کما
یلیق بجلالک» خدایا زبانهای من از ستایشی که لایق تو باشد، عاجزند.
بنابراین روی آوردن به زبان اولیاء الله تا حدودی انسان را از این جهت
آرام می کند که گفتگویی از زبان معصوم را برگزیده است. گرچه آن
هم لایق شأن الهی به طور کامل نیست.

لذت دعا

زیبایی برای انسان، لذت آفرین و لذت بخش است. دعاهای
نتیجه محور، زیبایی اش، تابع زیبایی نتیجه است و لذت آن هم تابع
نتیجه خواهد بود. اما دعای عارفانه فی نفسه زیباست چون نفس
گفتگو موضوعیت دارد و انسان احساس می کند خداوند به او اذن
داده است تا گفتگو کند و چنین اذنی لذت بخش خواهد بود:

ساقی به نور باده بر افروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما (۱۰)

لذت بردن از دعا، یک امر شخصی است بنابراین تابع معرفت ما
خواهد بود و کسی از دعا لذت می برد که به آن اذن باور داشته باشد.
لذا بعضی از اهل دل معتقدند که در سؤالی که خداوند از موسی (ع)
می کند که: «و ما تلک بیمینک یا موسی - قال هی عصای اتوکؤ
علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری.» (۱۱) با همان
عبارت اول که موسی گفت: «هی عصای»، جواب داده شد، اما شوق
گفتگو با معشوق است که باعث ادامه سخن می شود.

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم
همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم



حرام دارم با مردمان سخن گفتن

و چون حدیث تو آید، سخن دراز کنم (۱۲)

بنابراین دعا وقتی لذت بخش است که نفس گفتگو مطلوب باشد و نوعی حال دل با محبوب باشد.

حال دل با تو گفتنم هوس است

خبر دل شنفتنم هوس است

شب قدری چنین عزیز و شریف

با تو تا روز خفتنم هوس است

ای صبا امشبم مدد فرما

که سحر گه شکفتنم هوس است (۱۳)

مراتب دعا

با توجه به آنچه راجع به دعا گفته شد، دعا می تواند مراتب تشکیکی گسترده ای داشته باشد، زیرا دعا به طور مسقیم با معرفت انسان مرتبط است و نحوه معرفت و شناخت انسان با خداست که طرز گفتگوی او را تعیین می کند. همانند کودکی که می خواهد با پدر خود سخن بگوید. میزان شناخت کودک از جایگاه پدر نقش مستقیمی در نحوه گفتگو دارد. گاهی کودک گفتگوی خود را در قالب چند خواسته کوچک مطرح می کند، و گاه می خواهد فقط با پدر حرف بزند و درد دل کند، و گاهی فقط می خواهد در آغوش پدر قرار گیرد. مراتب دعا نیز بر همین اساس متفاوت است که به برخی از آنها به طور اجمال اشاره می کنیم:

دعای تاجرانه :

گفتگو با خدا گاهی بر مبنای خواسته مادی انسان صورت می گیرد و انسان از خدا می خواهد که آن خواسته را بر آورد و اگر تحقق نشود، انسان دل آزرده می شود. در حقیقت انسان وارد نوعی معامله با خدا می شود. برای خود هویتی در مقابل خدا تصور می کند و به خواسته های خود اصالت می دهد. همچنان که در عبارت بهشت و جهنم را در نظر می گیرد و با گرفتن بهشت و رد کردن جهنم با خدا معامله عبادی می کند. در دعا هم بر آورده شدن خواسته مادی خود را وجه معامله گفتگو با خدا قرار می دهد. به قول مولوی (۱۴)

آن گدا گوید خدا از بهر نان

متقی گوید خدا از عین جان

وقتی خدا را از بهر نان بخوانیم، اگر حاجت ما بر آورده شود، خوشحال می شویم و کار ما با خدا تمام می شود و اگر حاجت بر آورده نشود، غمناک و گله مند از او هستیم. حتی گاهی ما انسانها خود را به رخ خدا می کشیم و به اطاعت از او می بالیم و خود را طلبکار می دانیم. این نگرش به دعا که قطعاً نگرش صحیحی نیست، در اکثر مردم وجود دارد و بیشتر مردم از دعا همین تلقی را دارند. آدابی که برای مردم در دعاها بیان می شود، بیشتر برای تصحیح اینگونه

دعاهاست که مردم در خواسته خود جانب تعدیل را رعایت کنند و ادب خواستن از خدا را فراموش نکنند. رعایت این آداب در دعا تا حدودی دعا را در این مرحله زیبا می کند، و گرنه اینگونه معامله کردن با خدا حسنی ندارد.

اگر انسان باور کند که آنچه خدا برای او می خواهد خیر است، به یک معنی از معامله گری با او عبور می کند. امام سجاد (ع) در دعای ابو حمزه ثمالی می فرماید: «من این لی الخیر یارب و لایوجد الا من عندک... (۱۵)». این باور که نوعی ادب تعلیمی برای دعاست، انسان را از این مرحله عبور می دهد. علی (ع) در نامه به امام حسن (ع) می فرماید: «... تأخیر در اجابت دعا تو را مأیوس نگرداند، زیرا اولاً، بخشش به مقدار نیت انسان عطا می شود. ثانیاً، ممکن است تأخیر، پاداش بیشتر مسائل باشد. ثالثاً، ممکن است بهتر از آنچه را خواسته ای به تو عطا کند. رابعاً، ممکن است آنچه خواسته ای، باعث هلاک تو باشد و چون خدا خیر تو را می خواهد آن را به تو ندهد...» (۱۶) همه این مضامین در سخنان علی (ع) به منظور آماده کردن انسان برای عبور از مرحله دعای تاجرانه است که اینگونه دعا بر محور نتیجه می چرخد. مولوی نیز بخشی از مضمون سخن علی (ع) را چنین بیان می کند که:

شکر حق را کان دعا مردود شد

من زیان پنداشتم و آن سود شد

بس دعاها کان زیان است و هلاک

وز کرم می نشنود یزدان پاک (۱۷)

دعا در مرتبه تجلی افعالی خداوند :

انسان وقتی از مرتبه معامله گری با خدا می گذرد، در حقیقت نور الهی را در خود می یابد و تابش نور الهی است که وجود انسان را فرا می گیرد. اما این جلوه گری در همه انسانها یکسان نیست. انسان به میزان معرفت خود از تجلی الهی بهره می گیرد. تابش نور الهی همه عالم را فرا گرفته است قرآن می فرماید: «اللہ نور السموات والارض...» (۱۸) اما قابلیت قابل در گیرندگی مؤثر است. انسان در اولین مرتبه دریافت تجلی خدا را در بعد فاعلی و صفات فعلی او مشاهده می کند. برای انسان در این مرتبه ارتباط با افعال خدا مهم است. غفاریت، رازقیت و... برای انسان قابل درک است. یعنی خداوند با این افعال برای ما متجلی می شود. انسان از خدا روزی می خواهد، بخشش گناه می طلبد اما در همه اینها حقیقت خداوند را متجلی می بیند. یعنی گفتگوی با معبود با این بعد فعلی، مطلوب انسان قرار می گیرد، اما تحقق خواسته مادی به تبع مطلوبیت گفتگو با حق است.

گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنند

گول نعمت را مخور مشغول صاحبخانه باش

نعمت تحت الشعاع جاذبه صاحبخانه قرار می گیرد و رفتن به

خانه و نشستن بر سر سفره بهانه ای برای دیدار دوست.

طواف حاجیان دارم به گرد یار می گردم



بهبانه کرده ام نان را ولیکن مست خبازم
 نه اخلاق سگان دارم نه بر مردار می گردم
 نه بر دینار می گردم که بر دیدار می گردم (۱۹)
 مولوی در مثنوی از زاویه دیگری هم به این بحث می نگرد:
 هر که کارد قصد گندم باشدش
 گاه خود اندر تبع می آیدش
 قصه کعبه کن چو وقت حج بود
 چون که رفتی مکه هم دیده شود
 قصد در معراج دید دوست بود
 در تبع عرش و ملائک هم نمود (۲۰)
 بیان خواسته های مادی در ادعیه مأثوره از ائمه طاهرین (ع) از
 همین باب است، یعنی آنها نمی خواهند با خدا معامله کنند. اما

می کند و سختی آن را می پذیرد.
 در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
 سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور (۲۳)
 و نه تنها گاهی از این سرزنش غم به خود راه نمی
 دهد که آن را نوعی وفاداری می پندارد.
 سحر بلبلی حکایت با صبا کرد
 که حسن روی گل با ما چه ها کرد
 از آن رنگ رخم خون در دل انداخت
 و از آن گلشن به خارم مبتلا کرد
 غلام همت آن نازنینم
 که او با عاشقان خود وفا کرد (۲۴)
 و چنین است که انسان به مرتبه بعد می تواند قدم بگذارد.

دعا فقط در نگاه عارفانه
 می تواند زیبا باشد، زیرا در این
 نگاه دعا نتیجه محو نیست،
 بلکه نفس دعا کردن مطلوبیت
 ذاتی دارد. زیبایی دعا وقتی
 برای انسان جلوه گیری می کند
 که بر مدار نتیجه نچرخد.

خواسته مادی را در پرتو گفتگوی با او مطرح می کنند. امام سجّاد (ع)
 در دعای ابو حمزه می گوید:

«اللهم اعطني السعة في الرزق والامن في الوطن وقرّة العين في
 الاهل والمال والولد والمقام في نعمك عندي والصحة في الجسم و
 القوة في البدن...» (۲۱) با این دید خواسته مادی از خدا خواستن،
 زیبایی خاص خود را دارد؛ زیرا زیبایی مربوط به خواسته انسان نیست
 بلکه به نفس گفتگو است که در قالب آن خواسته مادی مطرح است
 و در حقیقت اینگونه ادعیه نوعی ادب گفتگوی مادی را نیز به ما
 می آموزد که از خدا چه بخواهیم و چگونه بخواهیم، در تجلی افعالی
 فرازونشیب در زندگی انسانی زیاد دیده می شود اما در همه آنها
 خدا دیده می شود.

الا يا ايها الساقى ادر كاسا و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکله (۲۲)

آسان نمودن عشق در ابتدا و مشکل دیدن آن در ادامه راه نتیجه
 فرازونشیب زندگی انسانی است. این فرازونشیب باعث می شود که
 انسان در راه معبود، برآورده نشدن حاجت خود را تحمل

دعا در مرتبه تجلی صفاتی:

در مرتبه تجلی صفاتی، انسان از افعال عبور می کند و خدا را در
 قالب صفات می بیند. در این مرتبه، خداوند با صفات خود بر انسان
 متجلی می شود و نور صفاتی حق بر انسان می تابد. خدا را از قالب
 افعالی مثل رزاقیت و غفاریت بیرون می آورد و جمال و جلال و رحمت
 و قدرت و امثال این صفات، بر او تجلی می افکند.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند (۲۵)

کسی که از جام باده صفاتی می نوشد، چنان مست می شود که
 جز نور صفاتی حق نمی بیند، افعال حق در صفات او محو می شود و
 خواسته های او متعلق به افعال خداوند نیست؛ بلکه نجوای او با
 صفات حق است. لذا مفاهیم مادی در این مرحله از قاموس زندگی
 انسانی حذف می شود. آنچه به عنوان سختی در این مرحله رخت



بر می بندد، تجلی خداوند با صفات خویش همانند نوری است که از شبکه های متعدد با رنگهای مختلف بر انسان می تابد و او را خیره می کند. آنچه می بیند، همان نور است و اشیائی که در پرتو نور برای او روشن شده اند، برای او اصالتی ندارند برخلاف آنچه در تجلی افعالی اتفاق می افتاد که انسان با نور الهی عالم ماده را می بیند و در پرتو آن نور خواسته های خود را از خداوند مطرح می کند

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حسن برون آدمی زابر
کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
آن دفع گفتنت که برو شه به خانه نیست
آن ناز و باز و تندی در بانم آرزوست
والله که شهر بی تو مرا حبس می شود
آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست (۲۶)

«الهی اقمنی فی اهل و لایتیک مقام من رجا الزیاده من محبتک...
الهی واجعلنی یمن نادیته فاجابک و لاحظته فصعق
لجلالک...» (۲۷) در این دعا زیاده خواهی در محبت از خدا خواسته
می شود و نیز از او می خواهیم که با ندای او به حالت صعق
افتاده باشیم.

لذت چنین گفتگوهایی با خدا قابل وصف نیست. عرفا در بیان
این مستی و آشفتگی است که از زبان رمز و تمثیل استفاده می کنند.
الفاظی که در عالم ماده برای انسان شناخته شده است، رمزی به
عالم معنی محسوب می شود. به عنوان مثال: واژه رخ به عنوان تجلی
صفات جمالیه الهی به صفت لطف است.

ای خوب رخ که پرده نشینی و بی حجاب
ای صدهزار جلوه گر و باز در نقاب

دعا فقط در نگاه عارفانه
می تواند زیبا باشد، زیرا در این
نگاه دعا نتیجه محور نیست،
بلکه نفس دعا کردن مطلوبیت
ذاتی دارد. زیبایی دعا وقتی
برای انسان جلوه گیری می کند
که بر نردبار نتیجه نچرخد

با عاقلان بگو که رخ یار ظاهر است
کاوش بس است این همه در جستجوی دوست (۲۸)
واژه زلف تجلی به صفت قهر و مانع است.
سر زلفت به کناری زن و رخسار گشا
تا جهان محو شود خرقة کشد سوی فنا (۲۹)
و از همین قبیل است واژه های ابرو، چشم، باده، شراب، می،
مستی و... که فعلاً مجال پرداختن به آنها نیست.
همچنین در این مرحله است که حزن و خوف تبدیل به شادی
می شود:

«الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (۳۰)
جامی بنوش و بر در میخانه شاد باش
در یاد آن فرشته که توفیق داد باش
گر تیشه ات بنا شد تا کوه بر کنی
فرهاد باش در غم دلدار و شاد باش (۳۱)
مولوی نیز در همین زمینه قصه قابل توجهی را ذکر می کند که
به داستان محتسب و مست مشهور است:

در این مسیر آنچه سختی است، به جان خریده می شود. اما نه
به عنوان اینکه سخت است و آن را می پذیرد، آنچنان که در تجلی
افعالی گفته شد، بلکه عین آن رنج و درد و سختی مطلوب است.
یعنی در قاموس لغت انسان در این مرحله چیزی به عنوان سختی و
آسانی مطرح نیست. اگر انسان در این مرتبه با خدا گفتگو کند،
آنچنان این دعا لذت بخش است که انسان نمی تواند از آن دست
بکشد. در دعای سحرهای ماه رمضان از قول امام باقر (ع) بخشی
از گفتگو با خدا در مرحله تجلی صفاتی است. آنجا که انسان خدا را
با صفاتی می خواند، مثل اللهم انی اسئلك من جمالك با جمله...
اللهم انی اسئلك من نورک بانوره... یعنی تا مقطعی صفت و صفت
تفضیلی به کار می رود، انسان در مرحله تجلی صفاتی با خدا گفتگو
می کند.

قرار گرفتن انسان در مرحله تجلی صفاتی باعث می شود که
انسان با نوعی آشفتگی و وله و مستی همراه باشد. «الهی والهمنی
ولها بذکرک الی ذکرک...» این مستی و وله در او زیاده طلبی
عاشقانه ایجاد می کند.



محتسب در نیمه شب جایی رسید
در بن بازار، مستی خفته دید
گفت هان مستی چه خور دستی بگو
گفت از آن خوردم که هست اندر سبو
گفت خود اندر سبو واگو که چیست؟
گفت از آنکه خورده‌ام، گفت این خفی است
گفت آنچه خورده‌ای آن چیست آن؟
گفت آنچه در سبو مخفی است آن
دور می شد این سؤال و این جواب
ماند چون خر محتسب اندر خلاب
گفت با او محتسب هین آه کن
مست هو هو کرد هنگام سخن
گفت گفتم آه کن هو می کنی
گفت من شادم تو از غم می زنی
آه از درد و غم بیداری است
هوی هوی می کشان از شادی است (۳۲)

دعا در مرحله تجلی ذاتی

زیباترین جلوه گفتگو با خداوند، رسیدن به مقام تجلی ذاتی و وحدت حقیقی است. مرحله‌ای که حتی نور الهی را در تکرر صفات حق نمی بیند بلکه وحدت واقعی را می یابد. این مقام همان مرحله فنا در حق است که انسان برای خود هویتی مستقل در مقابل حق نمی بیند و انقطاع کامل در انسان شکل می گیرد. حال وقتی در مناجات شعبانیه همین انقطاع کامل را از خدا می خواهیم، چقدر لذت بخش است:

«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک...» (۳۳) این مقام در حقیقت مقام عدم است. به طور کامل در اشعار عرفانی امام خمینی به این حقیقت اشاره شده است:

الا یا ایها الساقی زمی پر ساز جامم را
که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را
از آن می ریز در جامم که جانم را فنا سازد
برون سازد زهستی هسته نیرنگ و دامم را
از آن می ده که جانم را زقید خود رها سازد
بخود گیرد زمامم را فرو ریزد مقامم را
از آن می ده که در خلوتگه رندان بی حرمت
به هم کوبد سجودم را بهم ریزد قیامم را
به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه
به پیر صومعه بر گو بین حسن ختامم را (۳۴)

در این مرحله انسان سخن غیر از سخن حق نمی گوید، او از زبان خدا فقط می گوید لذا گفتن او عین اجابت است.
آن دعای شیخ نی چون هر دعاست
فانی است و گفت او گفت خداست

چون خدا از خود سؤال و کد کند
پس دعای خویش چون رد کند (۳۵)

همچنین در این مرحله است که گاهی خاموشی از دعا اتفاق می افتد، اما نه خاموشی که از سر خستگی از گفتگو با معشوق باشد بلکه خاموشی که از سر جذب به در معشوق و شوق به او و محو در لقای او ایجاد شده باشد.

آن دگر قومی شناسم ز اولیاء
که دهانشان بسته باشد از دعا (۳۶)

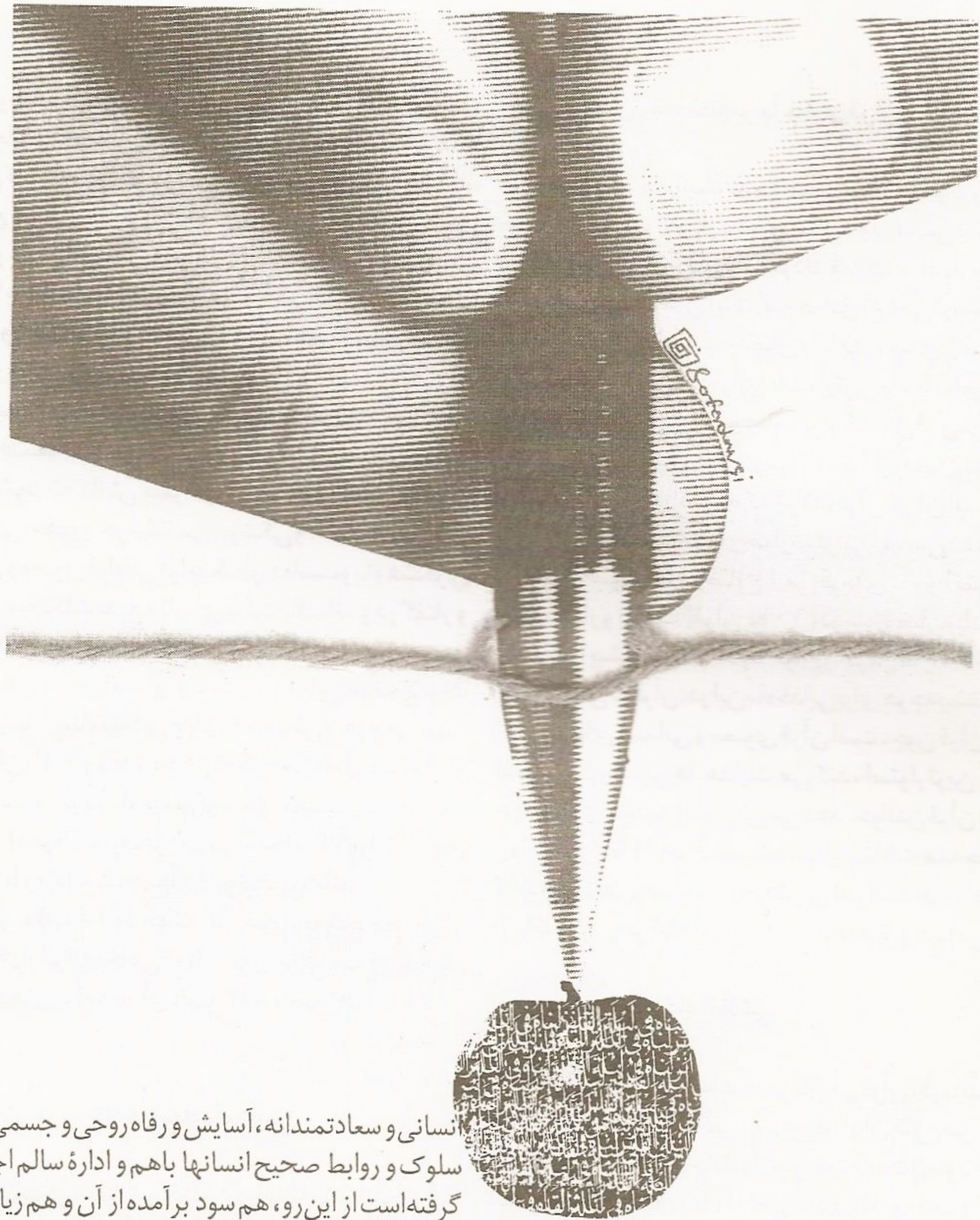
در بعضی از روایات این مضمون وارد شده است که: «من شغله ذکری عن مسألتي اعطیة فوق ما اعطی السائلین» (۳۷) کسی که یاد من او را از درخواست کردن بازدارد، بالاتر از آنچه به سائلین داده‌ام به او می دهم. اگر معنی ذکر را به همان معنی خاص بگیریم یعنی یاد واقعی او که غرق شدن در حقیقت حق باشد، مضمون این روایات هم خاموشی از دعا به معنی عرفانی خواهد بود.

در یک جمع بندی فشرده از مجموعه مباحث گذشته چنین نتیجه می گیریم که مفهوم دعا یک مفهوم ثابت نیست بلکه دارای مراتب متفاوت است. جلوه‌های زیبایی شناختی دعا در این مراتب متفاوت است. دعا در مرتبه درخواست تاجرانه، زیبایی ندارد و لذت بخش هم نیست اما در مراتب مختلف تجلی الهی اعم از فعلی و صفتی و ذاتی، دعا زیباست و لذت بخش.

پی نوشت‌ها:

- ۱ - رک. علم و دین، ایان باربور، ت. خرمشاهی.
- ۲ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- ۳ - مثنوی، دفتر پنجم، ۱۲۴۲.
- ۴ - همان، دفتر اول، ۱۳۴۱.
- ۵ - همان، دفتر سوم، ۱۹۰.
- ۶ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه.
- ۷ - مثنوی، دفتر دوم، ۵ - ۶۹۴.
- ۸ - مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، سجادی، ۶۴، به نقل از تذکرة الاولیاء.
- ۹ - مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره، مناجات العارفین.
- ۱۰ - دیوان حافظ، ۲۵.
- ۱۱ - قرآن کریم، طه، ۱۷.
- ۱۲ - دیوان شمس، حرف م، ۳۵۵.
- ۱۳ - دیوان حافظ، ۴۹.
- ۱۴ - مثنوی، دفتر دوم، ۵۰۰.
- ۱۵ - مفاتیح الجنان، دعا به ابو حمزه ثمالی.
- ۱۶ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- ۱۷ - مثنوی، دفتر دوم، ۱۳۹.
- ۱۸ - قرآن کریم، نور، ۳۵.
- ۱۹ - دیوان شمس، حرف م، ۵۳.
- ۲۰ - مثنوی، دفتر دوم، ۲۲۲۲.
- ۲۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.
- ۲۲ - دیوان حافظ، ۱۷.
- ۲۳ - همان، ۲۱۳.
- ۲۴ - همان، ۱۱۷.
- ۲۵ - همان، ۱۵۸.
- ۲۶ - دیوان شمس، حرف ف، ۴۴۱.
- ۲۷ - مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
- ۲۸ - دیوان امام خمینی، ۴۷.
- ۲۹ - همان، ۴۳.
- ۳۰ - قرآن کریم، یونس، ۶۲.
- ۳۱ - دیوان امام خمینی، ۱۲۹.
- ۳۲ - مثنوی، دفتر دوم، ۲۳۸۹.
- ۳۳ - مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
- ۳۴ - دیوان امام خمینی، ۴۰.
- ۳۵ - مثنوی، دفتر پنجم، ۲۲۴۳.
- ۳۶ - همان، دفتر سوم، ۱۸۸۰.
- ۳۷ - میزان الحکمة، ج ۳، ۲۷۰.





انسانی و سعادت‌مندانه، آسایش و رفاه روحی و جسمی بشر و حسن سلوک و روابط صحیح انسانها باهم و اداره سالم اجتماع صورت گرفته است از این رو، هم سود برآمده از آن و هم زیان ناشی از آن مستقیماً متوجه خود مردم است. به این معنا که نه انجام آن از ناحیه انسانها به خدا بهره‌ای می‌رساند و نه ترک آنها زیانی را متوجه خدا می‌کند چرا که او غنی بالذات و بی‌نیاز مطلق و ما انسانها سرتاپا نیازمند و وابسته به اویم.

اشاره :
پیامبر (ص) : ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات ، الا فتعرضوا لہا. (۱)

گفت پیغمبر که نفحت‌های حق
اندرین ایام می‌آرد سبق
گوش و هوش دارید این اوقات را
درربایید این چنین ایام را

۱ - فلسفه تشریح تمامی احکام اسلامی، از واجبات گرفته تا محرمات و از مستحبات تا مکروهات، در راستای تأمین زندگی

رمضان، رویشگاه زیبایی‌ها

زیبایی‌ها
رویشگاه
رمضان،

غلامحسین
گلستانی



ب) رمضان، ماه تطهیر با جاری قرآن

رمضان، ماهی است که خدا قرآن خود را در برابر بشر گشود تا صفحاتش را یکی پس از دیگری بنگرند و در آیاتش نیک بیندیشند و با تصاویر زیبا و بدیع آن آشنا گردند و به کشف اسرار جهان و درک آیات خداشناسی تایل آیند. امام صادق (ع) می فرماید: «استقبل الشهر بالقرآن»؛ (۵) ماه رمضان را با بهره گیری از نسیم خوش و معطر قرآن آغاز کن؛ که قرآن به استوارترین راهها فرا می خواند. (۶) تلاوت یک آیه از قرآن در این ماه برتر از ختم کل قرآن در دیگر ماهها معرفی شده است (۷) و نیز در مورد دیگر، از رمضان به عنوان بهار و گلزار قرآن (۸) یاد شده که قرائت قرآن در آن انسان را از هر تهیدستی رهانده و به غنای معارف قرآنی نوید می دهد. (۹)

در سخنی، امام رضا (ع) می فرماید: «و اکثر من الدعاء والاستغفار و تلاوت القرآن»؛ (۱۰) در ماه رمضان زیاد دعا کنید و استغفار را پیشه سازید و تلاوت قرآن را افزون سازید. تأکید قرآن بر توجه و تعمق در قرآن، در این ماه خدایی برای هر چه بیشتر بهره بردن از مائده های آسمانی و معنوی قرآن است، چون قرآن شفا بخش است، به روشنایی ها هدایت می کند، استوارترین راه است و جهت گیری صحیح را آموزش می دهد. خواندن قرآن برای یافتن راه اصلاح خطا و انحراف اندیشه، برای شناخت همه جانبه هدف، که بدون آگاهی و شناخت، راه رفتن بی ثمر است خود را در انطباق و ارتباط با قرآن حرکت دادن که راه اسلام دقیق و حساس است.

ج) رمضان اردوگاه آمادگی

رمضان اردوگاهی است که فرمان آن قرآن، فرماندهش خدا، سربازانش مردم و افسرانش بهترین فرزندان خلق یعنی پیامبران و اولیای حق و رهبران برخاسته از متن مردم است (رسولا منهم، من انفسهم) عزم و اراده خواه در امور مادی یا امور معنوی برای یک جامعه زنده و پویا، همچون خون برای یک زندگی است که فقدان آن طومار زندگی را درمی پیچد. اگر جامعه و ملت از تصمیم و اراده جدی محروم بماند، هر چند در ظاهر زنده می ماند، اما در حقیقت با مرده چندان تفاوتی ندارد. بی جهت نیست که در اسلام نخست روزه واجب می گردد و سپس جهاد تشریح می شود و جنگ بدر اتفاق می افتد؛ چون تا در صحنه پیکار درون و مقاومت در برابر نیرومندترین خواسته های طبیعی و تمایلات عزیزی؛ چون خوردن و آشامیدن و غرایز جنسی انسان از عزمی استوار برخوردار نگردد و تا در کوران حوادث و مشکلات قرار نگیرد و مزه گرسنگی و تشنگی را نچشد، اراده او پرورش نخواهد یافت و دیو شهوتش مقهور فرشته خرد نخواهد شد و روانش به جنبش و تحرک در نخواهد آمد. روزه خود قیام و پیکاری درونی است، جهت آماده شدن برای پیکارهای سخت بیرونی.

امروزه در سازمانهای مبارز و رزمنده، افراد را با تشنگی و گرسنگی می آزمایند و تحمل ایشان را در برابر مشکلات می افزایشند. در ویتنام بچه هایشان را تا ۴۸ ساعت به گرسنگی و تشنگی عادت

۲ - با توجه به فلسفه احکام، در ارزیابی و فلسفه جویی آنها، هرگز نباید با عجله و شتابزده حکم صادر کرد، چون بشر با همه پیشرفتهایی که در ابعاد مختلف علمی کرده، هنوز بخش ناچیزی از گستره وسیع هستی را در نور دیده و نسبت به آن اطلاعاتی کسب نموده است و بخش عمده آن همچنان در هاله ای از ابهام و اجمال قرار دارد. از این رو نباید انتظار داشت به راحتی بتوان در محدوده داده ها و فراورده های فعلی دانش بشری به همه اسرار و مصالح قوانین و معارف غنی آسمانی اسلام پی برد.

۳ - خوشبختانه با همه تنگناهای علمی و محدودیت دایره دانش بشر در باب فلسفه احکام و کشف راز و رمز آنها، روزه از احکامی شمرده می شود که دانش بشر در عرصه های روانشناختی، جامعه شناختی، حقوق، جرم شناسی، پزشکی و ... نسبت به آن آثار و فواید مادی و معنوی فراوانی فراچنگ آورده است و پژوهشگران در این میدان، به نکات بدیع و تازه ای دست یافته اند و در گفتار و نوشتارشان بدان اعتراف کرده اند.

در آثار مذهبی، به ویژه قرآن و سنت، نیز به این موضوع توجه خاصی شده است. آیات متعدد و روایاتی که به بیش از هزار می رسد، ابعاد مختلف آن را و کاویده اند؛ چنان که شیخ حر عاملی یک جلد از کتاب وسائل الشیعه خود (جلد هفتم) و مرحوم مجلسی نیز یک جلد از بحار الانوار (دایره المعارف بزرگ شیعه، جلد ۹۶) را که حاوی روایات مرتبط با روزه است، جمع آوری و ثبت کرده اند.

آنچه در این مقاله فرادید خوانندگان عزیز، به ویژه حوزویان و دانشگاهیان، قرار گرفته نگاهی گذرا است به این فریضه و زیبایی ها و آثار و رهاوردهای برآمده از آن، امید که سودمند افتد.

الف) رمضان، فرودگاه کتابهای آسمانی

بزرگترین کتابهای آسمانی را خداوند به وسیله سفیرانش در این ماه بر بندگان فرو فرستاد تا انسانها در پرتو بهره گیری از آنها و آموزش حقایق و آشنایی با معارف الهی، خویشتن را از ظلمت و تاریکی ها برهانند (۲) و استعدادهای خویش را در پرتو آشنایی با پروردگار، شکوفا سازند و با پیمودن مدار عالی ترقی روحی و روانی در شعاع این خورشیدهای پر فروز و نوشیدن از شهد مائده های آسمانی آن برکت و فضیلت را از آن خود سازند.

نزول کتابهای آسمانی، یکی پس از دیگری همچون صحف ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داوود و قرآن محمد (ص) در این ماه نمی تواند یک امر تصادفی باشد چون تمام افعال الهی مستند به حکمت است. (۳)

فلسفه نزول این کتابها در این ماه برای برافروختن اندیشه ها و بیدار کردن افکار، برانگیختن عقلها و تذکر به زمین گیرشدگان است (۴) تا در پرتو تابش وحی، راهی به سوی خورشید پرفروغ هدایت آسمانی درپیش گیرند و با قرار گرفتن در معرض آفتاب گرمابخش آن، بر گورستان سردی و سرما و سکون اندیشه ها غالب آیند.



می دادند، ارباب کلیسا برای معتقد ساختن قبایل اسکیمو به مسیحیت تحریف شده، گروهی از کشیشها را در پرتو گرسنگی و تشنگی پرورش می دادند تا با شرایط نامساعد سازگار گردند. یکی از روان شناسان اروپایی می گوید بسیار عجیب است که مسئله پرورش اراده به وسیله روزه که امروزه ما بدان توجه کرده ایم، قرنهای پیش مورد توجه و تأکید پیشوای اسلام قرار گرفته است. (۱۱) برای پیروزی در مسائل مادی و معنوی، نیاز به پایداری و مقاومت است و روزه مهمترین نقش را در ایجاد صبر و مقاومت دارد و شاید از آن جهت که روزه یکی از مصادیق صبر است، در آیه «استعینوا بالصبر والصلوة» (۱۲) صبر به روزه تفسیر شده است.

امام صادق (ع) می فرماید: «هرگاه حالت گرفتاری و شداید به شما روی آورد، از روزه کمک بگیرید که خداوند می فرماید در شداید از روزه کمک بگیرید.» (۱۳)

رمضان اردوگاه مهیاشدن است برای پیکاری رهایی از ستم ستمکاران و بیداد بیدادگران و استعمار استعمارگران و حکومت طاغوتیان، اشتقاق رمضان از رمض به مفهوم شدت گرما و تابش آفتاب بر سنگریزه ها (۱۴) خود حاکی از نکته لطیفی است که همان دگرگون شدن در زیر آفتاب داغ و سوزان و تحمل طاقت ضربات بی امان گدازشهای پی در پی داشتن است. این که امام صادق (ع) برترین جهاد را روزه در هوای گرم (۱۵) و پیامبر (ص) روزه را سپری در برابر آتش معرفی می کند (۱۶) شاید در همین راستا باشد. به این قطعه تاریخی توجه کنیم:

بدان هنگام که سپاه فراوان و جنگ دیده روم، با تمام سلاح و جهاز جنگی از دست مجاهدان اندک و کم سلاح مسلمانان در جنگ موته شکست می خورد، فرمانده لشکریان دشمن سخت به وحشت و حیرت افتاده و برای اینکه دریابد رمز پیروزی سربازان اسلام و راز شکست لشکریانش چه بود، جاسوسانی به میان رزمندگان مسلمان فرستاد تا در این مورد گزارشهای لازم را تهیه کنند. یکی از جاسوسان پس از بررسی کامل، نظر خود را درباره علت پیروزی سربازان اسلام اینطور گزارش داد:

«رزمندگان اسلام غالباً در پرتو شب زنده داری شب، به امدادهای آسمانی امیدوار می گردند و در سایه روزه روز، اراده خود را پرورش داده و از عزمی پولادین برخوردار می شوند.» (۱۷) جالب توجه است که بزرگ فرمانده این عملیات، جعفر بن ابیطالب (معروف به جعفر طیار) نیز در این جنگ با زبان روزه به شهادت رسید. (۱۸) در همین راستا است که امام صادق (ع) می فرماید: روزه دار واقعی نیست آن که امام و رهبر (فرمانده) خویش را نافرمانی کند (۱۹) چون در پرتو نور اندیشه فرماندهان رمضان است که اسلام و انقلاب، بیمه و استکبار از هر گونه چشم طمع بستن، به یأس کشیده می شود.

د) رمضان، تمرین اخلاص و بندگی

رمضان ماه رهایی از هر ننگ و حقارت بندگی و بردگی غیر خدا و سر نیاز ساییدن به آستان بی نیاز است. رمضان فضای تسبیح و تقدیس است، فضایی بزرگ به فراخنای هستی برای تکامل یافتن.

رمضان فرصتی است برای رهایی از همه دستهای پیدا و پنهان که انسان را به اسارت و بندگی غیر خدا فرا می خوانند. ماه به خود آمدن و به خود آگاهی رسیدن و تمام نارسایی های روحی و فکری را در ارتباط با خدا سامان بخشیدن است.

رمضان فروردین عبادت و بهار طراوت اخلاص است تا بندگان دوباره به فلسفه آفرینش خود که همان بندگی و اخلاص است، بیندیشند. (۲۰) روزه، تمرین بندگی و اخلاص در برابر معشوق و معبود است.

پیامبر (ص) مهمترین عمل عبادی را پس از نماز، روزه می شمارد و می فرماید: «و لکل شیء باب و باب العبادة الصوم» (۲۱) برای هر چیز راه ورودی است و راه ورود به بندگی خدا روزه است. روزه عامل آزادی از بندت هوی و هوس، و دل به کمال مطلق سپردن است. رمضان فرصتی است تا همگان از لجنزارهای نفرت انگیز درونی خود را برهانند و از ظلمت و تاریکی های سهمگین شرک و ریا و نفاق وارهند.

روزه از من دروغین آزاد شدن و به من راستین، وارسته گشتن است. تمرین به پا خاستن در نیمه شب از خواب زمستانی و سردی و فسردگی و از لاک ضخیم خود غیر واقعی درآمدن است. شورشی در نیمه شبان و خیزشی جهت از خواب بیدار کردن فسون شدگان و با مناجات صدایشان زدن و از هر تنبلی و سستی بر حذرشان داشتن و با برافروختن چراغی هر چند کم سو به رویاروی تاریکی ها شتافتن و با فریاد بلند بر بالای مأذنه ها و مناره ها سکوت شب را شکستن است.

امام رضا (ع) رمضان را ماه برآمدن و پا به پلکان عروج نهادن، اوج گیری نیکی و ریزش بدیها و نردبان فراز گیری را در اختیار انسان نهادن، معرفی می کند (۲۲) و پیامبر (ص) بزرگ اسلام، در آخرین جمعه شعبان در خطبه نماز جمعه چنین می فرماید: «ای مردم، ماه خدا (رمضان) بابرکت و مغفرت به شما روی آورده که با فضیلت ترین ماهها است، روزهایش، بهترین روزها و شبهایش، بهترین شبها و ساعاتش، بهترین ساعتها است. نفسهای شما در این ماه تسبیح و خواب شما، عبادت و عمل شما، مقبول درگاه خدا و دعای شما مستجاب است. از خدا بخواهید با انگیزه های مقرون به پاکی و صداقت و دلهای لطیف و طاهر توفیقات همه جانبه را برایتان فراهم آورد، توفیقاتی همچون روزه داری، تلاوت قرآن، گناه شویی و به سوی خدا توبه آوردن.»

دسته یاران را به سوی خدا به هنگام نماز بلند نمایید و دعا کنید و بدانید که در این اوقات خداوند خواسته های شما را لبیک خواهد گفت. پشتتان را از سنگینی بار معصیت با سجده های طولانی سبک کنید. (۲۳)

رمضان، ماه عبادت و اطاعت است؛ مگر نه اینکه همه کسانی که مدارج عالی کمال را پیموده اند، در پرتو اخلاص و بندگی و عبودیت حق بوده است. از این رو خدا به پیامبران بزرگش همچون موسی (ع) خطاب «فاعبدنی و اقم الصلاة لذكری» و از قول عیسی (ع) «و اوصانی بالصلاة والزکات ما دمت حیا» و با خطاب به بزرگ پیامبر اسلام (ص) «اقم الصلاة لدلوک الشمس الی غسق اللیل»، فلسفه پویندگی راه بندگی را ترسیم می نماید.



بود روزه از بهر صائم سپر
تو با غیبت و کذب آن را مدر
کسی در حقیقت بود روزه‌دار
که از هر گناهی بود برکنار

رمضان به شهر الطهور یعنی ماه پاکی‌ها نامبردار شده است و ماهی که درهای بهشت به سوی انسانها گشوده و درهای دوزخ را به رویشان بر بسته‌اند و دیوان و شیاطین را به غل و زنجیر گرفته‌اند و راه توبه‌پذیری را به روی همگان باز کرده‌اند و اینها همه یعنی فراهم کردن فرصتی طلایی تا آنان که به گناه گرفتارند، از این فرصت برای نجاتشان بهره‌گیرند و پاکان در جهت گسترش پاکمندی خود شتاب نمایند.

پیامبر (ص) فرمود: «بدبخت آن که این ماه را دریابد و آمرزش حق را از آن خود نسازد» و به فرموده امام صادق (ع) هر کس در رمضان آمرزیده نشود، تا سال دیگر آمرزیده نشود مگر در عرفات حاضر شود. (۲۴)

پیامبر (ص) می‌فرماید: «در این ماه از گناهان خود به سوی خدا توبه نمایید که خدا پذیرای توبه شما است». (۲۵) امام علی (ع) می‌فرماید، من در پایان خطبه از ایشان (پیامبر) سؤال کردم، برترین عمل در این ماه چیست؟ فرمود: بهترین اعمال در این ماه ورع و پرهیز از محارم خدا می‌باشد. (۲۶) در روایتی دیگر دارد شقی و بدبخت کسی است که از این ماه خارج شود و از رحمت و مغفرت خدا محروم ماند. (۲۷)

امام علی (ع) می‌فرماید: در این ماه زیاد استغفار نمایید که گناه‌شوی شماست و خواسته‌های شما از خدا ردخور ندارد. (۲۸) دعا در این ماه از نیزه تیز برنده‌تر است. (۲۹)

پیامبر فرمود: آیا شما را آگاه کنم نسبت به چیزی که اگر انجامش دادید، شیطان از شما فاصله گیرد همچون فاصله شرق از غرب؟ عرض کردند، بلی یا رسول الله. حضرت فرمود: روزه گرفتن که چهره شیطان را سیاه می‌کند و استغفار و آمرزش خواهی از خدا شاه‌رگ او را قطع می‌کند و با ناامیدی تمام از تیررس شما می‌گریزد. (۳۰) پس در این ماه که نام آمرزش به خود گرفته و ماه پاکیها، باید به مصاف زشتی‌ها رفت و از عادات زشت و دلبستگی‌های ناروا خود رارهاوند و با کوشیدنی بهتر و پیکاری مؤثر بر خود مسلط شد و با خدا صحبت کن که خدا در انتظار توست. پیامبر (ص) می‌فرماید: آن کس که رمضان را به حساب خدا روزه دارد، خدا هر چه از حرام بر او روییده زایل سازد و او را به رحمت خویش نزدیک سازد، سکران و سختی‌های مرگ را بر او آسان نماید و از گرسنگی و تشنگی روز قیامت او را درمان دارد و فراتر از همه سند برائت از آتش جهنم را به او مرحمت و از طعامهای پاکیزه بهشتی او را بخوراند. (۳۱)



نامهای رمضان «شهر العتق» (۳۲) یعنی ماه آزادی؛ چون مسلمانان در این ماه علیه عادات زیان‌بخش پیاپی می‌خیزند و عقل و اراده را از قید شهوات حیوانی و لذات بهیمی آزاد می‌سازند. مگر نه این است که روزه‌رهایی از زیر بار خواسته‌های حیوانی و تسلیم شدن و گوش دل سپردن به آموزه‌های آسمانی است، کلاس آموزش آزادی و آزادگی در قلب اجتماع با کمک معلمانی چون ابراهیم و محمد (ص) و امامان از علی (ع) تا مهدی (عج) است. روزه گرفتن در هر سال و آن هم نه یک روز و دو روز، که ۳۰ روز بیانگر آن است که زندگی خوردن و خوابیدن نیست، که فضای بزرگ تکامل و سکوتی عظیم پرواز و اوج گرفتن تا ناپیدا کرانه‌ها است، رهیدن از من دروغین آغشته به میز و منصب و ماشین و فرزند و رو آوردن به من راستین، آزادی، شجاعت، لیاقت، استقلال، گستاخی، فریاد و اعتراض، انتخاب، انتظار، عزت، پرستش، شوق، اضطراب، پاکی، فداکاری، اخلاص، نیازمندی در بی‌نیازی، حقارت در عظمت و نزدیک شدن به من خدایی، منی که در آن تلاقی آزادگی و آگاهی است. رمضان ماه دوباره آغاز کردن، دوباره بالارفتن، دوباره پرواز کردن، دوباره از خواب پریدن، دوباره پایداری و نیرومندی را به تمرین نشستن و ننگ تسلیم را از چهره پاک خویش زدودن، آزاد چون فریاد یک انقلاب، زنده و جاوید در دامن زمان، بر بستر زمین، روان چون خون شهید، جوشان چون چشمه زلال، آزاد از هر پستی، زشتی، آزاد چون قطره آبی که می‌چکد، روان به اوج این جهان، بالاتر از خیال در عشق کبریا و پیوستن به مبدأ آغاز زندگی یعنی دریا.

رمضان، ماه آموختن درس تشنگی است تا در محرم از پایت نیندازند و درس رنج و سختی را فرا گرفتن تا در صحرای کربلا درنمانی. رمضان تمرین محرم است. آنان که حسین (ع) را ترک کردند و از آزادی و آزادگی دست شستند، کلاس رمضان را ندیده بودند و بالاخره رمضان برخاستن از خواب سنگین و برداشتن هر مانع و پرهیز از سستی و تبلی و کسالت و بیحالی و تمرین بیداری و آزادی و آزادگی است. آزاد چون کویرهای بزرگ، آزاد از هر نیاز و رها از بند هر دیوار، آزاد از هر زشتی و پلشتی.

ز) رمضان، تمرین مقاومت و خودباوری

رمضان، ماه تمرین مقاومت است، ماه تمرین خودباوری و اعتماد است. ماه مبارزه با عادات و دلبستگی‌ها است، ماه‌رهایی از نیازها و وابستگی‌ها است. ماه ستیز با زشتی‌ها است، ماه رهیدن از همه پستی‌ها است، ماه محکومیت خمودگی و جمودگی‌هاست، ماه معنی دار ساختن رفتارهاست، ماه رهایی از غرور و خودخواهی‌ست، ماه آموزش و به پیش رفتن و از حرکت نماندن است، ماه‌رهایی از اسارت‌ها، ماه یافتن راه اصلاح خطا و انحرافات اندیشه‌هاست و اینها همه و همه در پرتو روزه فراهم می‌آید.

ح) رمضان، کلاس اخلاق و خودسازی

رمضان، ماه انسان شدن چنان که اسلام می خواهد، انسانی خداگونه و به اخلاق خدایی دست یافته که همان اخلاق زنده و انسانی و مصداق «تخلقوا باخلاق الله» شدن است. اینک به برخی از آثار اخلاقی روزه اشاره می کنیم.

۱- روزه، عامل تقوا:

«کتب علیکم الصیام کما کُتب علی الذین من قبلکم لعلکم

تتقون.»

اسلام می خواهد مسلمان با روزه زمینه کامل پدید آمدن تقوا را فراهم آورد، چون وقتی انسان از انجام خواسته های طبیعی خودداری کرد، به راحتی می تواند خود را از پیروی هوای نفس بازدارد. این است که در روایات روزه فقط ترک خوردن و آشامیدن نیست که دوری از هر گونه وسوسه شیطانی است. اگر کسی پس از گذشت یک ماه روزه تفاوتی نکند، به خاطر آن است که توجهی به روزه نداشته چون پیامبر (ص) فرموده: «...ان ایسر ما افترض الله علی الصائم فی

رمضان، ماه تمرین مقاومت است، ماه تمرین خودباوری و اعتماد است، ماه مبارزه با عادات و ناپزیهایی و وابستگی ها است، ماه رهایی از بازگشتی ها است، ماه رهایی از خمودگی ها است، ماه رهایی از رهایی دار ساختن رفتارهاست، ماه رهایی از غرور و خودخواهی است، ماه حرکت نمادین است، به پیش رفتن و از



صیامه ترک الطعام والشراب» (۳۳) ترک خوردن و آشامیدن، کمترین چیزی است که بر روزه دار فرض شده است. روزه به معنای واقعی آن است که تمام بدن و وجود انسان در حال روزه باشد.

امام رضا (ع) می فرماید: روزه صرفاً آساک از خوردن و نوشیدن نیست؛ بلکه به هنگام روزه باید گوش، چشم، زبان، شکم، زیردامن و دست و پا همه روزه دار باشند.

قرآن پیش از روزه، امر به نیکی می کند و دستور جلوگیری از ارتکاب گناه را صادر می کند، سپس دستور به وجوب روزه می دهد. پیامبر می فرماید: بهترین عمل در این ماه پرهیز از محرّمات خداست. (۳۴)

شکی نیست که گناه بنیاد هر اجتماعی را ویران و شیرازه اش را از هم می پاشد و این تجربه تلخ تاریخ است که همیشه هرزگی و قانون شکنی باعث بدبختی بوده است. امام علی (ع) می فرماید: بازداشتن دل از اندیشه گناه، به مراتب بالاتر و بهتر از این است که از خوردن غذا خودداری شود. (۳۵)

روزه یک مبارزه مؤثری است بر ضد انگیزه های خطرناک انواع فساد و آلودگی ها، چگونه به هنگام شیوع یک بیماری واگیر حالت فوق العاده اعلام می شود و همه نیروهای بهداشتی بسیج می شوند برای نابود ساختن میکروبهای خطرناک، انسانها نیز در طول یازده ماه بر اثر آلودگی اجتماع و غلبه هوی و هوس، افکار شیطانی و خیانتها در سراسر وجود و روح نفوذ می کنند. روزه و رمضان، اعلام حالت فوق العاده علیه میکروبهای گناه و آلودگی و جبهه های شیطانی است؛ تا دل های بیمار بهبود و پرده های غفلت دریده و جانها پاک گردد. ماه رمضان، یک تجدید حیات روحانی و نشان دادن نهال نشاط، پاکی و روشن ضمیری در روح و روان انسانی است. ترک مشتهیات نفسانی و نادیده گرفتن تمایلات شخصی همراه با دعا و عبادت و قرائت و تدبیر در قرآن و حضور فعال در مساجد برای اقامه نماز جمعه و جماعات و استماع مواعظ سازنده و آموزنده، بهترین وسیله برای خودسازی و تقوا، بهداشت روانی و تعدیل غرایز است. روزه عامل جایگزین شدن ارزشهای اخلاقی به جای عادات زشت و ضد ارزشها است.

روزه با شرایط مخصوص به خود در پاکی روح از آلودگی های گناه نقش فوق العاده مؤثری دارد.

رسول اکرم به جابر بن عبد الله انصاری فرمود:

«ای جابر هر کس در ماه رمضان روزه بدارد و شب آن به یاد خدا بیدار شود، شکم را از حرام و دامن را از آلودگی حفظ کند و زبان خویش نگهدارد، از گناهان بیرون رود همچنان که از این ماه بیرون می رود. جابر گفت ای پیامبر خدا چه نیکوست این حدیث، پیامبر فرمود اما چه دشوار است شرایط آن» (۳۶)

۲- روزه، صیقل روح و صفای باطن:

یکی از آثار اخلاقی روزه، صفای باطن و پاکیزگی روح است. به تجربه ثابت شده هر گاه شکم از غذاهای سنگین خالی می گردد، برای درک حقایق آماده تر گشته و نور ایمان در آن تجلی می کند. تا

وقتی معده پر و شکم آکنده از غذاهای گوناگون است، سستی و سنگینی سراسر وجود را فرا گرفته و کمتر درک حقایق و پاکیزگی باطنی پدیدار می گردد. تأثیری که روزه در تلطیف روح می گذارد، زمینه را برای نزول فرشته صفا در آن فراهم می کند.

انسان در حال روزه دارای صفای باطن و حالات ویژه روحانی است و همین روشنی ضمیر و پاکی دل او را به الطاف و رحمت های خداوندی نزدیک و مطمئن می کند و به نزول رحمت های آسمانی و اجابت دعاها امیدوار می سازد. انسان احساس می کند چنان که جسمش از سنگینی غذا سبک گشته، جانش نیز از ثقل آلودگی ها و تراکم گناهان سبکبار شده است.

احساس چنین حالت معنوی، به ویژه در حال افطار روزه دار با سروش غیبی، گویی رحمت الهی و برکات آسمانی را می بیند که بر وی فرود می آید و نوید اجابت دعا و برآورده شدن خواسته هایش را به خوبی درمی یابد. (۳۷)

۳- روزه و گسستن زنجیرهای عادت:

گاه به مسائلی چنان عادت کرده و گرفتار می شویم که روح آدمی را به چنگ خویش گرفتار ساخته و چونان طبیعت ثانی درمی آید که روزه به عنوان یک عامل قوی برای نجات از این قیود و تمرینی در جهت ترک آنهاست.

روزه به انسان توان می دهد تا قالبهای ساخته شده عادات که انسان در آن گرفتار آمده بشکند و از نو و براساس حق و آگاهی معیارهای گذشته که با آنها ساخته شده بود را بشکند و یا معیارهای واقعی و راستین بر خاسته از رمضان خود را بسازد و خود را و همه اعمالش را براساس هدف و عقیده بنا کرده و بسازد، چشمان را از نگاه کردنیهای بی هدف بر بندد و از نگاه کردنیهای ساده لوحانه به نیرنگها و تحریکها رها شود و بینایی وسیله ای شود در جهت دیدن و شناختن و فهمیدن، چشمانی باز و روشن که قدرت دیدن را از پشت پرده ها نیز داشته باشد و همه هستی و فلسفه حیات را دریابد و گوش از عادت اسارت بندها رها و سخنان فریب و نیرنگ را بر آن اثری نباشد و قدرت جدا کردن سخن ها را و حق و باطل را باز یابد و زبان از هرزگی رها شود و جز حق نگوید و دست از هر گونه ظلم و ستم و حق کشی برهد و جز به حق به کار گرفته نشود، باید چشم و گوش و زبان و دست و پا و همه وجود در اختیار عقیده قرار گیرد و از عادات ناپسندی که بر آنها تحمیل شده آزاد گردند. در این ماه باید ضعفهای اخلاقی و درونی و برونی شناسایی و درمان گردند و این جز از اکسیر روزه برآمده نیست و خدا هم قول داده در این ماه از خطاهای گذشته درگذرد و آنها را جبران کند.

آری، روزه عامل پیروزی انسان بر «حکومت عادت و شهودت» است و او را از بردگی هوسهای نفسانی آزاد می سازد. بدیهی است تا انسان زنجیر اسارت خواسته های دل و خواهشهای نفس را پاره نکند و به حکومت عادات خاتمه نبخشد، انسانی آزاده نیست، رسیدن به یک چنین کمال انسانی نیازمند قدرت است و روزه قطعاً پدیدآورنده این قدرت و کمال است.



۴- روزه و تقویت عواطف انسانی :

روزه در تقویت همبستگی اسلامی و تحریک عواطف انسانی، تأثیری بسزا دارد. با فرارسیدن ماه رمضان، مهربانی با دوستان و خویشاوندان و شرکت در محافل دینی افزایش می‌یابد. روزه‌دار با چشیدن مزه گرسنگی از درد دل فقیران آگاه می‌گردد و این احساس او را وادی دارد تا به فکر فقرا و مستمندان بیفتد. روزه محرک عواطف انسانی و درس مساوات و راه تجربی احساس دردهای جانکاه مستمندان و گرسنگان است. در ماه رمضان روزه‌داران از طریق کمکها و انفاقها، بر دل جریحه‌دار فقرایی که در اثر ستم و تجاوز دیگران تنش برهنه و شکمشان گرسنه و خانه‌شان سرد و تاریک است، مرممی می‌گذارند و از نعمتهایی که خدا به آنان عنایت فرموده به این گروه نیز بهره می‌رسانند. در این ماه در پرتو حالات روحانی خاصی که در مردم پدید می‌آید، کشش آنان به احسان و انفاق افزون می‌گردد.

۵- روزه و بهداشت روانی :

با فرارسیدن ماه رمضان، آمار جرایم و جنایات در میان مسلمانان به نحو چشمگیری کاهش می‌یابد و رغبت مردم به کارهای نیک افزایش می‌یابد.

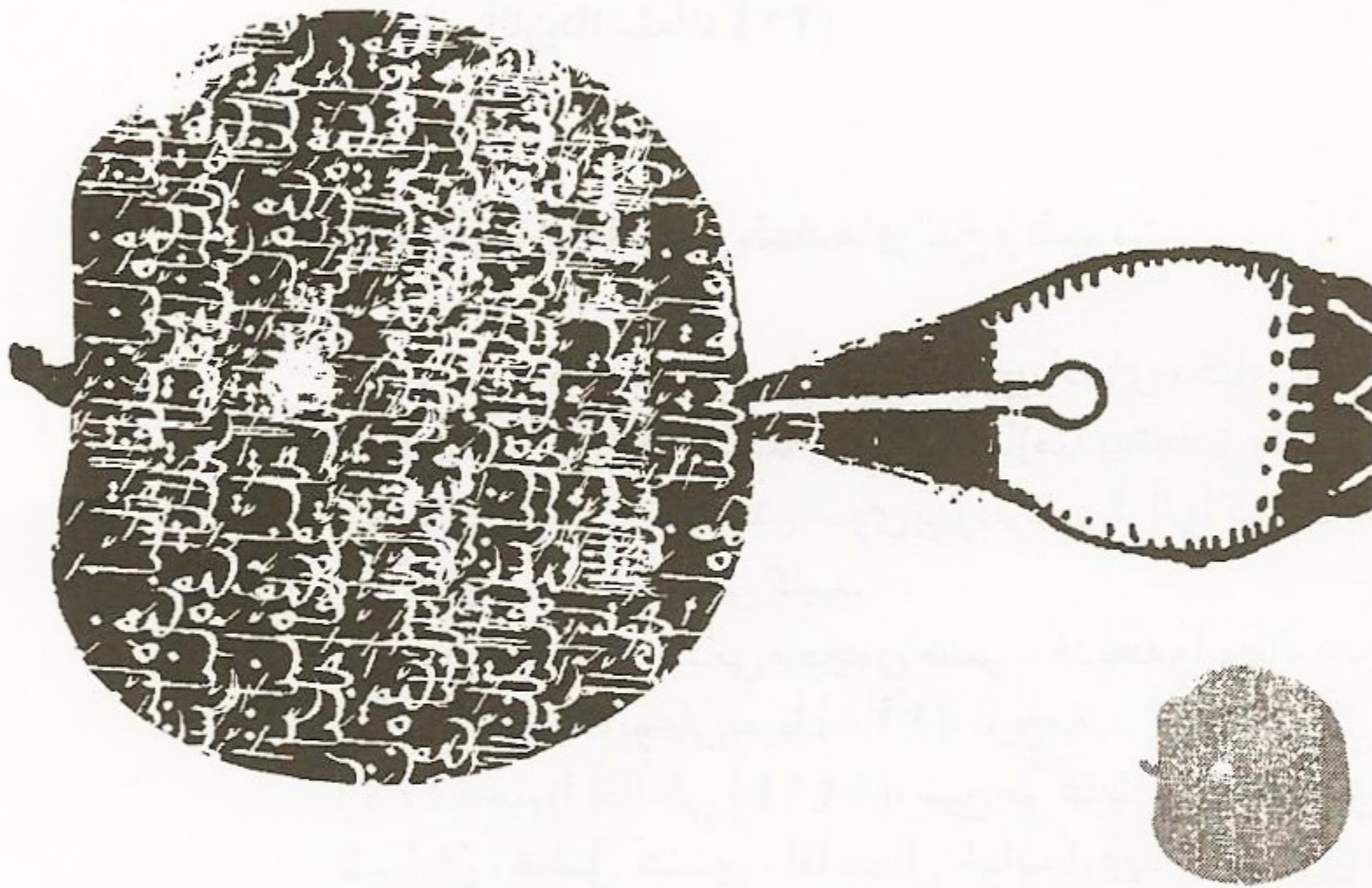
در ماه رمضان حالات روحانی خاصی در مردم پدید می‌آید. وضع اخلاقی آنان به طور محسوسی در خانه و اجتماع اصلاح می‌گردد. در فضای سراسر کشورهای اسلامی نغمه‌های آسمانی دعا و نیایش طنین انداز است و توجه زیادی نسبت به خدا و امور معنوی در مردم پدید می‌آید. از این رو امام صادق (ع) از روزه به نام «درهای خیر» یاد می‌فرماید. (۳۸) آمار مربوط به سالهای گذشته نشان می‌دهد که در ماه رمضان در سراسر ایران، جرایم خلاف و جنایت تا در صد بالایی کاهش یافته و تعداد مراجعین به دادگاهها به شدت کاهش می‌یابد. مردم به ندرت سربزه سر یکدیگر می‌گذارند. دزدیها کاهش می‌یابد و مردم در کوچه و خیابان در احوال روحانی خاصی فرو می‌روند. دروغ نمی‌گویند، نگاهشان پاک است. در این سی روز نبرد با درون هم بستگی خاصی با آسمان و سپیده دم و خداوند پیدا می‌کنند.

از بررسی و دقت در نظام قانونی و اخلاقی اسلام، این حقیقت به خوبی روشن می‌شود که اسلام پیش از آنکه پیروان خود را به انجام کارهای نیک وادار کند، از ارتکاب گناه و پلیدی روح بر حذر می‌دارد؛ زیرا اگر زمینه آموزش احکام و تربیت اسلامی مساعد نباشد، هرگونه تبلیغ و تلاش در این باره میخ آهنین بر سنگ کوفتن یا موعظه بر سیه دل خواندن است که این مهم جز در پرتو بهداشت روانی امکان پذیر نیست و این روزه است که در تأمین بهداشت روانی تأثیری شگرف و غیر قابل انکار دارد. روزه یک ماه رمضان، بهترین روش درمان بیماریهای روانی نظیر دروغ، حسد، تهمت، غیبت، ریا، بخل، حرص، حسد، تکبر، ظلم، مجادله، نزاع و مرأء می‌باشد.

۶- روزه، تمرین نظم و انضباط و بهره برداری از فرصتها :

تأکید بر لزوم استهلال (دیدن ماه) و قرائت دعاهای وارده؛ اول

و آخر و آغاز و انجام رمضان در اوقات خاص؛ به عنوان یک عمل عبادی که انسان خاکی با نگاه به سیمای سیمین ماه نو به عظمت آفرینش آسمان و نظم کیهان و قدرت لایتناهی آفریدگار جهان پی ببرد و از ماه و ستارگان درس فرمان برداری از خدا و خدمت صادقانه به خلق خدا را نیک بیاموزد و هیچگاه اندیشه سرکشی و سرپیچی از فرمان خدای سبحان را در سر نپروراند. ابتدا و انتهای اوقات روزه در هر روز و ساعات مشخص سحر و افطار، وقت شناسی و نظم را در همه برنامه‌های زندگی به روزه‌داران آموزش می‌دهد. خواندن مناجاتهای مکرر اوقات سحر و دعاهای متنوع روزانه و شامگاهان، به ویژه در دهه آخر و شبهای قدر، و نیز سفارش به اعتکاف و درنگ کردن در مساجد برای عبادت در ثلث آخر رمضان، از سوی پیشوایان دین علاوه بر تقویت روحیه عبودیت و اصلاح اخلاق از راه تلقین به نفس با توجه به محتوا و مضامین ادعیه مأثوره، حسن استفاده از فرصتهای خوب و زودگذر را به مسلمانان گوشزد می‌نماید. (۳۹)



از دیگر آثار اخلاقی روزه می‌توان از ایجاد روحیه مساوات، قناعت، حس سپاسگزاری، عشق به نیکوکاری، اطاعت و فرمانبرداری خدا و آثار اجتماعی و بهداشت اجتماعی یاد کرد، که به خاطر خوف تطویل از توضیح آنها صرف نظر می‌کنیم.

ط) روزه و بهداشت جسمانی

گرچه روزه یک عمل عبادی و الهی است اما یکی از آثار آن متعادل شدن دستگاه گوارش و از بین رفتن مواد غذایی زایدی است که برای انسان ضرر دارد و باید از بین برود که روزه آن مواد زاید را از بین برده و سلامتی را برای انسان به ارمغان می‌آورد و پیامبر (ص) با جمله کوتاه «صوموا تصحوا» (۴۰) این حقیقت را بیان می‌کند؛ یعنی روزه بگیرید و سلامتی را برای خود فراچنگ آورید. یک ماه روزه را در سال تقریباً عمده پزشکان چه قدیم و چه جدید، بهترین عامل تأمین سلامتی می‌دانند؛ چون مهمترین عامل بیماریها، ذخیره شدن مواد غذایی زاید جذب شده و به صورت چربی یا قند در



خون می‌دانند که شرایط را برای نشو و نمای انواع باکتریها و میکروبیها در بدن فراهم می‌کنند و موجب اختلال در دستگاه گوارش و بروز انواع بیماریها می‌گردد و علم پزشکی بهترین و سالمترین روش پیشگیری را در درمان این مشکلات می‌داند، که روزه در این راستا نقش مهمی ایفا می‌کند.

بدن انسان همانند یک کارخانه و بلکه یک دستگاه منظم و بسیار حساس است و این دستگاه کارخانه با عظمت که گردش آن ادامه حیات ظاهری انسان است، زمانی حرکت آن و گردش آن با سلامتی و درستی توأم است که حرکتهای و فعل و انفعالات حاصله بر اساس نظم مقرر در خود آنها انجام گیرد و روزه رمضان در تنظیم این کارخانه بسیار کارساز است. (۴۱)

«طبق گفتگویی که با پزشکان بعمل آمده، در ماه رمضان بیماران آنها ۲۰ تا ۶۰ درصد کاهش می‌یابند. پزشکان این امر را ناشی از رژیم غذایی روزه می‌دانند و بعضی از آنان ایمان و اشتیاق معنوی را که در قلب اشخاص مؤمن ایجاد می‌شود، سبب سلامت و استحکام جسمانی آنان دانسته‌اند. (۴۲)

ی (رمضان، یادآور رخدادهای تلخ و شیرین

رمضان ماهی است که در آن حوادث و رویدادهای مختلفی روی داده است. در طی قرون گذشته که هر کدام نیازمند به تحقیق و تعمیق است و می‌تواند روزنی باشد به سوی بهره‌برداری از آنها که فقط به ذکر عناوین آنها بسنده می‌کنیم.

ولادت و مرگ بزرگانی همچون حضرت خدیجه و ابوطالب در سال دهم بعثت، بوعلی سینا (۴۲۸)، شیخ مفید (۴۱۳)، سلار (۴۶۳)، میرزا آقاآملی (۱۴۱۳)، شیخ حر عاملی، قطب‌الدین شیرازی، فاضل هندی، آقا جمال خوانساری، فخر رازی، نصیرالدین طوسی و محمدباقر مجلسی در این ماه رخ داده است. غزواتی چون بدر، فتح مکه، حنین، تبوک و نهروان، که حاوی نکات تلخ و شیرینی است نیز در این ماه به وقوع پیوسته است؛ و سرانجام یحیی بن زکریا (ع) و امام علی (ع) در این ماه به شهادت رسیده‌اند. امام علی (ع) که حادثه دردناک کشته شدن او پشت رمضان را خم کرد و یاد این امام بزرگوار در دل رمضان چنان نقش بسته که هرگز از چهره رمضان پاک نخواهد شد.

بدان امید که بتوانیم از این ماه که به اسامی مختلفی که هر کدام روزنی به یک واقعیت است، چون شهرالله، شهرالاسلام، شهرالقرآن، شهر نزول البینات، شهر الانابة، شهر التوبه، شهر الرحمة، شهر العبادة، شهر الفضيلة، شهر القیام، شهر العتق، شهر الطهور، شهر المغفرة، سیدالشهور و ... بهره‌لازم را ببریم و از نسیم خوش آن، دل‌هایمان را بهاری کنیم و شبهای قدرش را قدر بدانیم.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء. فیض کاشانی، ملامحسن، ج ۵، ص ۱۵.
- ۲- کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور. (سوره ابراهیم- آیه ۱)
- ۳- بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر، ج ۱۴، کتاب النبوة؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۵.
- ۴- امام علی (ع)، بذكر وهوم منسی نعمته و لتثیر و الهم دفائن العقول، نهج البلاغه، خطبه اول، فیض الاسلام.
- ۵- فروغ کافی، کلینی، محمدبن یعقوب، ج ۱، ص ۱۸۰؛ تهذیب، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۰۶.
- ۶- ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم (اسراء / ۹).
- ۷- امالی، ص ۵۸؛ عیون اخبار الرضا، ص ۱۶۴.
- ۸- امام باقر (ع)؛ ربیع القرآن شهر رمضان.
- ۹- امام صادق (ع)، من قرء القرآن فهو غنی و لافقر بعده، کافی، ج ۲، (ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۱۲۹؛ و معانی الاخبار، ص ۶۸).
- ۱۰- عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص ۲۱۴.
- ۱۱- نشریه انجمن تبلیغات اسلامی، شماره ۱، ص ۲۲۵.
- ۱۲- قرآن، سوره بقره، آیه ۴۵.
- ۱۳- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۹۸.
- ۱۴- المنجد؛ اقرب الموارد؛ لسان العرب؛ ماده رمض.
- ۱۵- بحار الانوار، مجلسی، ج ۹۶، ص ۲۵۳.
- ۱۶- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۷، ص ۲۹۲؛ تهذیب، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۰۶.
- ۱۷- تهذیب ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۴۳.
- ۱۸- فروغ ابدیت (جعفر سبحانی).
- ۱۹- رمضان، روحانی، ص؟؟؟.
- ۲۰- و ما خلقت الجن والانس الا لیبعدون، ذاریات، آیه ۵۶.
- ۲۱- محجة البيضاء، ملامحسن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۲۲.
- ۲۲- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۶.
- ۲۳- همان، ص ۲۲۷.
- ۲۴- همان، ص ۲۲۷.
- ۲۵- همان، ص ۲۲۶.
- ۲۶- وسائل، همان، ج ۷، ص ۲۲۸؛ عیون اخبار الرضا، ص ۱۶۳.
- ۲۷- عیون اخبار الرضا، ص ۱۶۲.
- ۲۸- فروغ کافی، ج ۱، ص ۱۸۷.
- ۲۹- بحار، ج ۹۶.
- ۳۰- عده الداعی؛ وسائل الشیعه، ج ۷، باب مندوبات الصوم.
- ۳۱- جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱۶، ص ۱۸۴.
- ۳۲- وسائل، ج ۷، ص ۲۳۱.
- ۳۳- همان، ص ۱۱۸.
- ۳۴- عیون اخبار الرضا، ص ۱۶۴.
- ۳۵- همان، ص ۱۶۴.
- ۳۶- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۱۶.
- ۳۷- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۶؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۶.
- ۳۸- سفینه البحار، ج ۲، ماده صدم.
- ۳۹- اقتباس از کتاب روزه و رمضان، نوشته علی نظری منفرد، انتشارات هجرت.
- ۴۰- بحار الانوار، ج ۹۶ و وسائل، ج ۷.
- ۴۱- برای اطلاعات بیشتر، به کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، نوشته شهید پاک نژاد، ج ۱ و کتاب روزه روش نوین، ... برای درمان بیماریها؛ روزه از نظر علم پزشکی، صبورا دوبادی مراجعه شود.
- ۴۲- اطلاعات هفتگی شماره ۱۴۱۲.

یادآوری: در تنظیم این مقاله جدای از آنچه نام برده شده، از کتابهای رمضان (روحانی)، نقش روزه (دارالتبلیغ اسلامی)، روزه و رمضان (علی نظری)، فلسفه روزه (ناصر مکارم شیرازی) و دهها کتاب به صورت اقتباسی استفاده شده است.





اگرچه در هنر و زیبایی، عنصر عاطفه پررنگ تر است اما بسیاری را بر این عقیده است که هنر و زیبایی ریشه در حقیقت داشته و کشف حقیقت می نماید.

بی دلیل نیست که در روایات آمده است «ان الله جمیل و یحب الجمال» (۳)؛ همانا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. و «ان الله یحب الجمال و التجمّل» (۴) و نه تنها زیبایی را دوست دارد، که زیبا آرایی را توصیه نموده است.

زیارت جلوه‌ای از زیبایی

زیارت که حضور جسم و جان در برابر انسان والایی چون امام است و حضور در شهر اوست، برقرار کردن ارتباط قلبی و روحی با



انسان و زیبایی

هنر برخاسته از فطرت زیبایی دوستی انسان‌ها است، در انسان گرایش به جمال و زیبایی چه به معنی زیبایی دوستی و چه به معنی زیبایی آفرینی که نامش هنر است به معنی مطلق وجود دارد. (۱) دوران‌های تاریخی و اجتماعی نقش مهم در تحولات هنر داشته‌اند و شاهد گسترش دو نوع هنر یکی در جایگاه درباریان و دیگری در صحنه فرهنگ مردمی بوده است، در یکی زیبایی‌های هنری از اعماق نیاز ما و علائق و کشش‌های روحی و عاطفی و معنوی انسانها برخاسته و در دیگری از سر سیری و عیش و نوش و خوشگذرانی.

تولستوی در کتاب هنر چیست می نویسد:

«هنر، سرایت دادن و اشاعه عاطفه است. هنرمند راستین کسی است که هم عاطفه را نشان می دهد و هم عواطف مخاطبان خود را برمی انگیزاند.» (۲)

جلوه‌های زیبای زیارت

در ماه ضیافت

جلوتهای زیبای زیارت

حمید
عقور
مغربی



امام است، زیارت قرار دادن حقیقت خویش در حوزه معنویت و صفابخشی امام است. حقیقت زیارت پیوند روحی و دیداری عاشقانه است؛ به همین دلیل زیارت در میان همه اقوام و ملل وجود داشته و دارد، مراجعه گذرا به تاریخ ملت‌ها و دائرةالمعارف این نکته را به خوبی نشان می‌دهد.

«زیارت در همه ادیان و مذاهب وجود دارد فقط شکل آن و اماکن و اشخاصی که زیارت می‌شوند فرق می‌کند ولی حضور در مکان‌های مقدس و نوعی ادای احترام در آنجا عمومی و جهانی است. در میان بابلیان قدیم، اقوام آشور و بابل، ایام زیارتی، داستان‌های زیارت اماکن مقدسه بر می‌خوریم، در دین بودا زیارت اماکن مقدسه و زیارت بودا و پیشوایان مذهبی جنبه پرستش آفریدگار ندارد، سنت زیارت تنها به کشورهای آسیایی با نژادی خاص نیست، مسیحیان در فلسطین سپس در شهرهای اروپا مقابر قدسین و اولیاء نیز به صورت زیارتگاه درآمده. امروز در کشورهای انگلیس، فرانسه، ایتالیا زیارتگاه‌های بزرگ که هر یک به نام خاصی معروفند وجود دارد. رم پس از بیت المقدس بزرگترین زیارتگاه‌های مسیحیت است همه ساله زائران بی شماری به خود جلب می‌کند که با نذر و نیازها و دعا‌های خاص شکل ویژه به زیارت می‌دهند.» (۵)

اگرچه الکسیس کارل از اینکه زیارتگاه‌ها برای بسیاری از مردم تفریحگاه شده و آن آثار را ندارد انتقاد می‌کند (۶) حتی کمونیست‌ها نیز نسبت به رهبران خود پس از مرگ احترام خاص می‌کنند و روزانه

زیارت بزرگان در حقیقت احترام و نکوداشت همه نیکی‌ها و خوبی و ارزش‌ها در میان اقوام گوناگون است و به همین دلیل ریشه در درون آدمی دارد و همین گرایش فطری نه تنها انسانها را به زیارت گذشتگان خویش کشانده؛ بلکه او را به ساختن زیارتگاه‌ها واداشته است.

اسلام که ریشه در فطرت انسان‌ها دارد این نمود فطری انسان را پذیرفته و آن را روشمند و قانونمند نموده است تا به انحراف نکشد روایات فراوان در باب زیارت و پاداش‌های آن به گزافه نیست از جمله پیامبر فرموده است: «هر کس در دوران حیات یا پس از مرگ مرا زیارت کند، روز قیامت در همسایگی با من است.» (۷)

زیبایی‌های زیارت

۱- لذت معنوی: از زیباترین جلوه‌های زیارت لذت‌های معنوی است؛ لذت‌های معنوی انسان را از درون غنی می‌سازد گرایش به تجملات نادرست ناشی از درون‌های تهی است که می‌خواهند خلاء زیبایی درون را با افراط در زیباسازی برون پر نمایند.

۲- نشاط روحی: ساختار آدمیان به گونه‌ای است که هر نیاز در وی مورد توجه قرار گیرد و موجب انبساط درونی او می‌شود و برعکس بخشی از عقده‌های روحی-روانی، مربوط به عدم پاسخ صحیح و شکوفایی نیازهای اصیل درونی است. زیارت که ناشی از عواطف عالی انسانی است، نه تمایلات شخصی و مادی، حالت معنوی خوشی را به انسان می‌بخشد که از درون احساس می‌نماید.

۳- طهارت روحی: زیارت روح را تلطیف می‌نماید، انسان

در زیارت امام به قول قرآن با «مثل اعلی» و اسوه بزرگ، پیوند روحی پیدا می‌کند و این ارتباط روحی تحولی را در او پدید می‌آورد که گاه تا حد یک تولد تازه و حیات تازه نمود پیدا می‌کند.

۴- اشتیاق به الگوهای برجسته: زیارت امام و قبور برجستگان در حقیقت بزرگداشت همه خوبی‌ها چون ارزش‌ها، علوم و دستاوردهای بشری است و در انسان انگیزه و شوق به هدف‌های متعالی را زنده می‌سازد.

۵- احساسات عالی: گریه که از احساس سرچشمه می‌گیرد روح را به تلاطم می‌آورد، بستر مناسب شکوفایی را فراهم می‌سازد، عالیت‌ترین نیاز انسان خود شکوفایی است که همان خلاقیت می‌باشد. خلاقیت در بستر آرامش معنوی امکان دارد و آرامش درونی پس از تأثیر احساسات که به صورت گریه نمایان می‌شود حاصل می‌شود.

الکسیس کارل در کتاب کوچک «نیایش» که به زیارت اشاراتی دارد می‌نویسد:

«نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیت‌های مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دل‌آوری را تحریک می‌کند. نیایش خصایل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فردی نشان می‌دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت و نیز استقبال از حوادث، اینهاست که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق جسم و روح ما حکایت می‌کند و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند.» (۸)

ماه رمضان و ضیافت الهی

رمضان ماهی است که به مهمانی خدا دعوت شده ایم و ماهی که تنفس کشیدن انسان و خواب او عبادت شمرده شده است و تلاوت آیه‌ای از قرآن در این ماه معادل ختم قرآن در ماه‌های دیگر است درهای رحمت الهی بسوی بندگانش گشوده است. (۹)

این شرایط استثنایی رمضان را به بهار رشد و کمال انسان و خودسازی و جامعه‌سازی تبدیل نموده است.

امروزه سخن از انرژی درمانی است، این موضوع اگرچه مورد اتفاق نظر روانپزشکان نمی‌باشد و آن را فاقد پشتوانه تئوریک می‌دانند، اما انرژی درمانی روحی در ماه رمضان واقعیتی انکارناپذیر است، که انسان‌ها را به عروج معنویت می‌کشاند.

در روزه عناصر فراوانی از ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تربیتی گنجانده شده است و به همین دلیل برخی از ویژگی‌های آن تربیتی-روانی است، برخی اجتماعی-اخلاقی و با رویکرد عدالت اجتماعی است، برخی از آن بهداشتی و درمانی و برخی عرفانی-معنوی است، که این آموزه‌ها در شکل روزه و دعا‌های آن مطرح شده است.

و در یک کلام روزه باعث شکوفایی تمامی ابعاد وجودی انسان و جامعه می‌شود، نه تنها اراده را محکم؛ بلکه عقل را توانمند، عواطف را گسترده‌تر، پیوند اجتماعی را عمیق‌تر و وحدت اجتماعی

جمید
مغربی



را عینی تر و روابط انسانها را پاکیزه تر و زیباتر می نماید.
 روایت زپر، اوج زیبایی درونی و عرفانی روزه را می نمایاند:
 «قال الله تبارک و تعالی: الصوم لی و انا اجزی به» (۱۰) و نیز
 «کل عمل ابن آدم هو له غیر الصیام هو لی و انا اجزی به» (۱۱)»
 این حدیث که در بسیاری از جوامع روایی شیعه و سنی نقل شده
 است به مفهوم آن است که خداوند فرمود: در بین تمامی رفتارهای
 فرزند آدم فقط روزه برای من است و من خود پاداش آن هستم.
 چگونه خداوند پاداش روزه است؟ روزه دار به تدریج در ماه رمضان
 در لحظه ها و ساعت ها و روزهای آن اوج می گیرد و با مراقبت به
 جایی می رسد که خدا را از درون می یابد؛ فطرت الهی، تجلی گاه
 عشق و عظمت الهی می شود و همه زیبایی های عالم را با تمامی
 وجود احساس می کند و خود را غرق در همه آنها می بیند که قطره ای
 است در برابر عظمت آنها و بلکه نقطه ای و کوچکتر از آن.

جلوه های زیبایی زیارت در ماه رمضان

ماهی با چنین عظمت، زیبایی زیارت را نمودی دیگر می بخشد.
 زیبایی ها در شرایطی نمایان می شود که حس و حالی باشد و در ماه
 رمضان که حال و هوای درونی و بیرونی، روحی و معنوی در ابعاد
 گوناگون آماده است. زیبایی زیارت مشهودتر است.

راستی تجربه را دوبار، تجربه کنیم، عمیق تر تجربه کنیم.
 آیا احساس درونی خود را در زیارت بازخوانی کرده اید، آری گاه
 کلمات را یارای بیان آن نیست، آیا با آنها که جالی دارند هم سخن
 شده اید، نگاههای زیبای آنها حرفهای گفتنی زیاد دارد. امروزه
 تجربه درونی رهیافتی مهم در گرایش به دین می باشد که خود نیاز
 به تبیین دارد. زیارت حضوری است که کمترین آن احساس آرامش
 و احساس سبکی است؛ گویی بار سنگینی از دوش انسان برداشته
 شده است، احساس نشاط درونی می نماید.

آنها که در زیارت می دانند در برابر چه شخصیتی ایستاده اند
 احساس محبت و رأفت امام را بیشتر درک می کنند.
 از علامه طباطبایی نقل شده است: امام رضا (ع) امام رؤف است
 و رأفت او را در زیارت احساس می کنی.

علامه جعفری می فرمود: در زیارت امام، به عظمت امام متوجه
 می شوم به یاد آن جلسه و همایش جهانی می افتم که در مجلس
 مأمون همه سران ادیان مسیحی، یهودی، زردشتی و مسلمانان
 شیعه و سنی و حتی مادیون جمع بودند و امام با منطق و براساس
 کتاب و مبانی فکری خود آنها، بر آنها چیره شد.

انسان قبل از ورود در فکر است که چه چیز را بخواهد و آنها را با
 خود مرور می کند ولی وقتی وارد می شود جاذبه آن فضای معنوی
 باعث می شود همه چیز را فراموش کند.

در آنجا انسان احساس می کند کسی هست که حرفهایش را و
 درد دلهايش را گوش می کند. حرفها و سلام او را پاسخ می گوید و
 این فقط احساس نیست واقعیتی است.

«اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی و انت
 حی عند ربک مرزوق» آری آنجا خاک و سنگ ریسمان بوی گلاب

دارد، قطعه ای از بهشت را احساس می کنی، احساس آزادی
 می کنی، عطر بهشتی را استشمام می کنی زیرا مشاهد مشرفه
 امامان قسمتی از بهشت است. اینجا معبد عشق است سکوی رهایی
 است، رهایی از خود، دوست داری رازهایت را با امام بگویی،
 احساس می کنی دست نوازش امام بر سر توست. احساس آمادگی
 به سوی فضایل می نمایی، این لحظات زیبا را با دنیایی حاضر به
 عوض کردن نیستی، آری صفای عجیبی دارد. احساس می کنی به
 خانه امام وارد شده ای، درد دلی که با دیگران نمی توانی با امام
 می توانی بنمایی، گویی به سرعت از دنیای مادی به ملکوت و
 معنویت وارد می شوی و گویی از کهکشانها عبور کرده و آن طرف
 مرزها می رسی، آنجا که حقایق رامی بینی.

به همین دلیل بعضی بزرگان آن قدر در اذن ورود به آن جایگاه
 صبر می نمودند تا احساس عنایت و اذن امام را از درون می نمودند.
 پس از زیارت احساس می کنی پاک شده ای، احساس آزادی
 می کنی همچون ماهی کوچکی که از روی خاک به درون آب
 بازگشته باشی، به حقیقت و فطرت خود برگشته ای.

باور می کنی که فرسنگها به خدا نزدیک شده ای، از افکار
 مادی دور شده ای، گویی دنیا با تمام عظمت و زیباییش در برابر تو
 کوچک است. زیارت انسان را فقط به درون خود نمی برد، گاه انسان
 را پرواز و اوج می دهد و گاه احساس؟ همبستگی و نزدیکی با همه
 زائران و همه نیکان و صالحان می کند.

جمید
 فقور
 خرمی

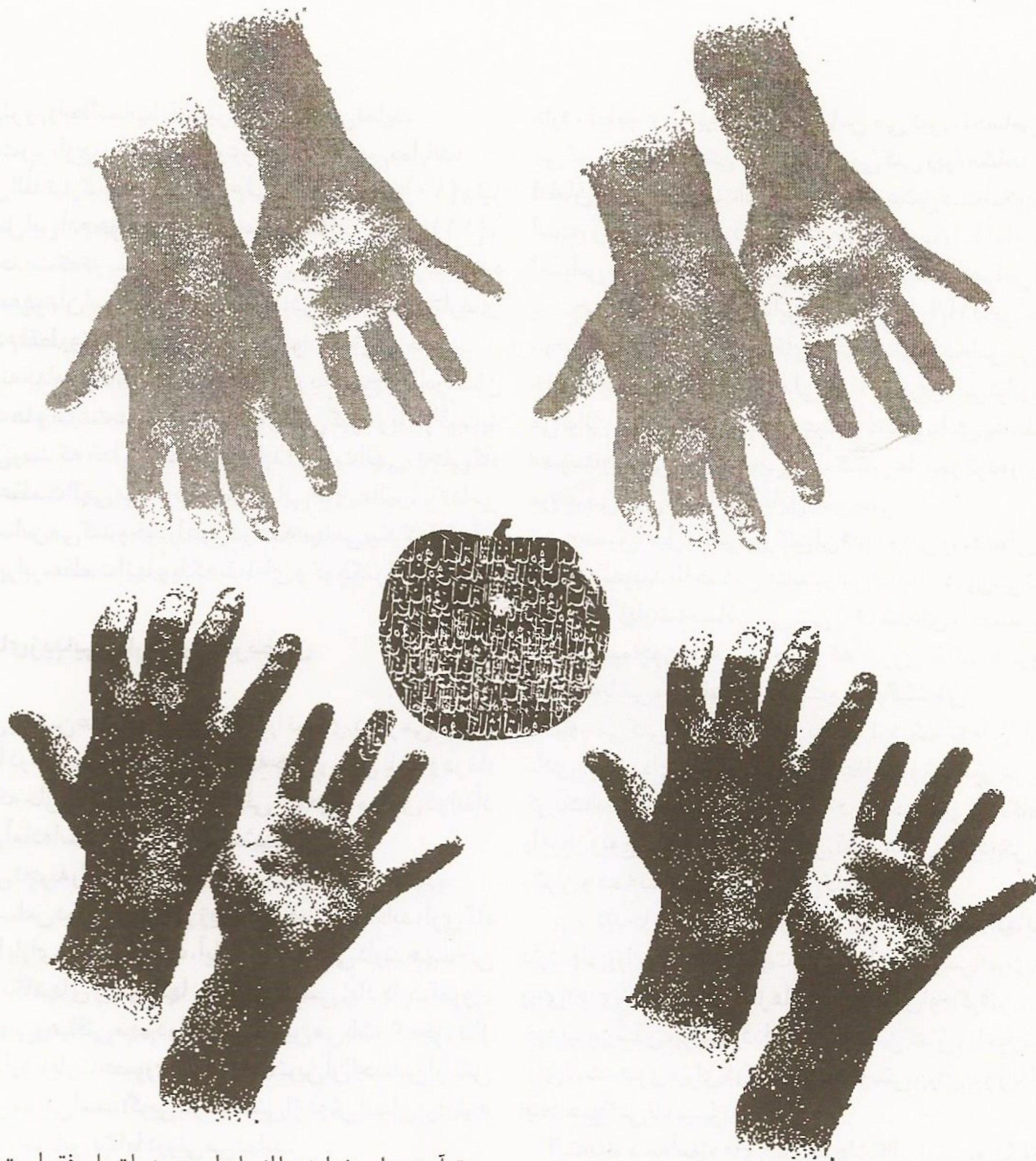
بی تردید حالات افراد در زیارت به انگیزه آنها و همت آنها بستگی
 دارد. ولی برای هر چه به زیارت بروی به آن می رسی؛ برای ثواب
 برای دوری از گناه، برای نیازهای مادی، برای اوج گرفتن، برای از
 خود بیرون شدن، برای درددل گفتن و سخن گفتن و پاسخ شنیدن،
 برای لذت معنوی، برای درک محبت و دوستی، برای پرواز به قله ها،
 اینجا هیچ کس ناامید بر نمی گردد.

البته با توجه به آموزه های دینی هیچ اشکالی نیست و بلکه توصیه
 شده هم برای امور دنیوی و هم عرفانی و معنوی به زیارت رویم.
 اینجا کنار اقیانوس آرام و بی انتهای هستی که هر چه ظرفیت
 بر گرفتن آب لطف و رحمت الهی را داری، به آن خواهی رسید.
 و در آخر نیز می بینی نمی توانی خدا حافظی کنی با دلی شاد،
 باصفا و با دنیایی از امید و به انتظار دیداری دیگر آنجا را ترک
 می کنی.

پی نوشت ها:

- ۱- فطرت، استاد مطهری، ص ۸۰.
- ۲- هنر چیست، لئوی تولستوی، ترجمه کاوه دهگان.
- ۳- میزان الحکمه، ج ۲ ص ۷۷.
- ۴- همان.
- ۵- رجوع کنید شوق دیدار، دکتر محمد مهدی رکنی، ص ۲۱ به بعد.
- ۶- رجوع کنید نیایش، الکسیس کارل.
- ۷- کامل الزیارات، ص ۳.
- ۸- رجوع کنید به نیایش، دکتر الکسیس کارل، ترجمه پرویز دبیری.
- ۹- فرازهایی از خطبه شعبانیه پیامبر (ص).
- ۱۰- بحار ۲۵۵/۹۶.
- ۱۱- همان، ص ۲۴۹.





قرآن نجوای خداوند با انسان است و دعا تجلی فقر است و عشق؛
عشق آدمی و نجوای او با خدا.
در فقر و عشق است که آدمی می تواند روح خویش را جلوه گاه
انوار قدسی و مهبط ملائک و کشش های متعالی و عشق های

ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت
وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت
راه دل عشاق زد آن چشم خماری
پیدا است از این شیوه که مست است شرابت

نزول قرآن

پیوند آسمان و زمین در بهار نزول قرآن

پیوند آسمان و زمین

مصومه
نستری



آسمانی سازد و عالی ترین نیازها و برترین حالتها و تمایلات انسانی مجال سر بر آوردن و جلوه گری می یابند و در آستانه ابدیت مطلق قرار می گیرند و نیایش کننده به نیروی خواستن، خواستن های پر از خلوص، از قله های بلند وجود اوج گرفته و صعود آدمی تا ملک را تجربه می کند.

در دعا علاوه بر فقر و عشق، حکمت و شعور و معرفت نیز هست. همان گمشده ای که هنرمندان امروزین هرگز در جستجوی آن نیستند. آوینی، مبانی نظری هنر، ص ۱۵

عناصری که می تواند خوراک احساس و احتیاج و عقل باشد و دعای شیعی نماد سرایش عاشقانه برای عاشق ترین علت وجود است.

و رمضان، عرصه حضور قرآن و دعاست و فصل رویش و جوانه دهی این هر دو.

ایام رمضان، فصل وزش نسیم معرفت و عهد گشایش افق های نورانی شهود و روزگار ریزش و بارش زیبایی و جمال بر عرصه زمین، و زمان حضور در میهمانی ملکوت، در گردش ایام فرا می رسد و بدان هوس که ببوسیم به مستی آن لب لعل و بدان امید که میوه ای از این باغ چیده و پیش پای به چراغ آن بینیم، در زلال شفاف و تراوشات نوری آن فرو می رویم و در شولای سبز آن می پیچیم.

و در طلب گنج گوهر مقصود، در اعماق ژرف آن غرقه شده و در جستجوی گنج حضور به گدایی، بر ارجمندان می شویم و سرانجام جامه بدان آب حیات بخش تر نکرده، این عطیه بی نظیر الهی از دست می شود و گرچه عالم کائنات با نفس باد صبای این ماه ربانی مشک فشان گشته و خاک کوی گلر خان با نکمته جان بخش آن رونقی دوباره می یابد، اما این مسافر ملکوت از این ره نیامده از دیگر ره برون می شود و از نفس مشکبویش هر کس به فراخور حال و معرفت و زیبانگری خویش بهره می گیرد.

محرمان دل در حرم یار می مانند و آنان که درونه و برونه آن را نمی خوانند و این کار نمی دانند در انکار می مانند و آن کو که بر جمال صورت چینی این بت هندو، حیران می شود حدیثش بر در و دیوار مانده و در بند زلفش گرفتار می آید. بو که بوقت گل از کرده خویش خجل نباشیم و سبب ز نخدان شاهدهی نگزیده و ابروی خوبی از چاه ز نخدان ماه خدا را بر نگرفته بدرقه گر او نباشیم. بلکه در پیاله عکس رخ یار بینیم و لذت شرب مدام خویش را بر بی خبران از این شادمانی عرضه داریم و به آتش عشق دل زنده شویم و زمام خویش بر مستی ناشی از چشم شاهد دل بند بسپاریم و در گلگشت مصلاهی رمضان، نازکش این لولی شوخ شهر آشوب و خواستار کالای این شکر فروش شیرین کار بوده و جان به نسیم بهشتی آن حیات بخشیم و دیده بر ساخت زیبا، جمیل و قدسی رمضان بگشائیم و تالپ چشمه خورشید در خشان آن ره پوئیم.

ماه رمضان، ماه خدا ویژگی هایی دارد که هیچ یک از دیگر زمان های سال از آن برخوردار نیست، شبها، روزها، ساعتها و لحظات ماه خدا برتر از همه زمان های دیگر است. ماهی که سرشار از نعمت ها، بخشش و لطف و رحمت خداست. و هدایت بالاترین و ارجمندترین نعمتی است که خداوند به انسان داده است و کدامین

نعمت شکوهمندتر از این که آدمی در کنار سفره گسترده خدا حضور یافته و روح تفتیده خود را با آب حیات روحانی و قدسی، حیات بخشد و چه رحمتی بالاتر از آن که انسان یک ماه تمرین کند تا اندیشه و کردار و سخنانش خدایی باشد تا بتواند در سایه این همه رنگ خدا گیرد و خداگونه گردد. و کدام باران بخشش زیباتر از این است که خداوند راه فرو کوفتن شیطان را که به گفته پیامبر عزیز، در همه اعضا و اجزای بدن آدمی حرکت می کند و تلاش در نابودی و انحراف وی دارد به او می آموزد و کدام گذشت و مغفرت الهی بالاتر از این است که خداوند انسان را از اسارت نامرئی ترین و خطرناکترین موجود خانه کرده در جانش رها ساخته و او را آماده اوج گیری و پرواز نماید (الاخلاق، ص ۶۸) و «انالله و انالیه راجعون» را عاشقانه تجربه کند. چنین است که آدم رنگ خدا گرفته، نفس هایش و خوابش و کردارهایش در شمار عبادت و هموار ساز راه حق محسوب می گردد و خداوند قول خود را بر زبان حبیبش جاری می نماید که: روزه برای من است و من خود پاداش و ثمره او را خواهم داد (الاخلاق، ص ۶۷) و روزه بهترین میدان عبادت و عالی ترین قله پرواز است برای آنهایی که با همه وجودشان به ریسمان الهی پیوند خورده اند. (چهاره به آیه ۱۴۶ نساء)

زیباترین جلوه رمضان در این بخش، این است که آدمی پا به عالم شهادت می نهد و آنچه در عوالم فوق طبیعت در خزائن غیب وجود دارد، در این عالم مشهود واقع می شود.

این عالم، عالم جلوات حسنی حضرت حق است و اهل معرفت که نظری خطاپوش یافته اند آن جلوات را در همین دنیا می بینند. استعارات تأویلی، ص ۷۲)

خروجی ماه رمضان، محرم است. در رمضان آدمی از اسارت همه زنجیرهای شیطان می رهد و شیطان درون خود را بیرون می راند و در مبارزه بر وی غلبه می کند. و عنان نفس خود را در اختیار می گیرد و همه هواها و خواهش های دل را در آتش صبوری و شکیب می سوزاند؛ تا بتواند در محرم نه تنها رقص کنان گردن زیر شمشیر عشق خدا نهد و آخرین نماد هستی خویش را در دست گرفته و تقدیم شاهد زیبا روی نماید و در سایه رحمت و مهربانی او بیاساید بلکه خون خدا گردد. رمضان تجربه ای بزرگ به وسعت میدان زندگی است که انسان بندگی گزیده، با عناصر اخلاص و ایمان، به مبارزه ای بزرگ بر می خیزد و تا لقاءالله محرم پیش می رود. از این روست که خداوند در پاسخ روزه دار تلاشگر در صحنه جهاد بزرگ او می فرماید: به عزت و جلال سوگند، هر حجابی بین تو و خودم از بین بردم و با همه دوستانم این گونه رفتار می کنم. (حدیث قدسی - نهج الخطابه، ص ۳۲۰)

سخنی دلنشین از پیامبر گرامی اسلام در باب روزه گرفتن تا وصول به تقوای الهی چنین نقل شده است: در این حدیث قدسی، پیامبر (ص) از درگاه خداوند سؤال می فرماید، اولین عبادت کدام است. خداوند پاسخ می دهد روزه. آنگاه پیامبر می پرسد که پروردگارا نتیجه و حاصل روزه چیست؟ خداوند می فرماید: نتیجه روزه رسیدن به آگاهی قلبی و حکمت است و نتیجه حکمت، شناخت پروردگار و حاصل معرفت پروردگار رسیدن به یقین کامل است. و



هر گاه چنین شود... دیگر هیچ رنج و اندوهی نخواهد بود... و به گاه مرگ این عاشق حق، به وی گفته می شود، اینک با مقامی عظیم و جایگاهی نیکو بر میزبان عزیز و حکیم و دوست و محبوب خود وارد می شوی، آنگاه روحش به سرعت چشم بهم زدن به دربار الهی پرواز می گیرد و به مقام لقاء الله رسیده، بین او و خداوند هیچ پرده و حجابی باقی نمی ماند. (نهج الخطابه، ص ۳۱۶)

و پس از آن مقام شامخ و بلندی است که در آن، قلب آدمی به یاد خدا آرامش و صفا یافته و خداوند و بنده از یکدیگر خشنود و راضیند (سوره شمس، آیات پایانی)

و اجتناب از لذات دنیا است و این دوری گزینی، همان انقطاع الی الله است؛ هر چند کمال انقطاع چندان سهل الوصول نیست و رسیدن بلندی به ستیغ آن نیاز به تمرین، زحمت، تحمل ریاضت و عبادت، استقامت و ممارست دارد تا آدمی بتواند با تمام توان خویش از غیر خدا جدا گشته و به غیر او بی توجه گردد.

تمام صفات وارسته انسانی و تمام جمال و زیبایی انسانی در انقطاع کامل الی الله نهفته است و اگر کسی بدان برسد به سعادت نهایی نایل شده است. گرچه در این میان کمترین توجهی به دنیا می تواند انقطاع کامل الی الله را خدشه دار نماید. از این رو برای ایجاد آمادگی جهت تحقق بخشی به آنچه که در ماه رمضان می بایست انجام گیرد، لازم است به این بریدگی و گسستگی رسید، تا بتوان مراسم میهمانی را بجای آورد و به مقام میزبان تا حد ممکن عارف شد و لذت و شهد این مراسم را دریافت. (تحریر الوسيله ص ۱۳۱)

و رمضان ضیافت خدا و میزبانی آن رب جلیل است، ضیافت پروردگار، همان معدن عظمت است که در دعای شعبان خوانده می شود؛ «خداوند متعال برای ورود به معدن نور و عظمت، از بندگانش دعوت فرموده است ولی اگر لیاقت نباشد، نمی توان به چنین مقام باشکوه و مجللی وارد شد. چرا که پروردگار همه بندگان خود را به کمال خیر و نور و لذت های واقعی و زوال ناپذیر و روحانی دعوت می نماید. اما مگر می توان با آلودگی ها و تیرگی های روح و گناهان قلبی و جسمی و ناپسندی ها اخلاقی در محضر پروردگار حاضر شد و در مهانسرای رب الارباب که معدن عظمت می باشد وارد شد؟

باید که روح مستعد پرده دری از حجاب های تاریکی باشد تا معانی و حقایق روحانی بر آن بتابد و بتوان بی حجاب و پرده در مجلسی نورانی و باشکوه الهی وارد شد (تحریر، ص ۱۳۱) بصیرت یا نگاه نافذ و بینا و نورانیت قلبی، دستاوردهای شعبان برای ورود به ماه پرفیضت و گرانقدر رمضان هستند.

مقدمه ورود به رمضان ماه پربرکت و رونق رجب و شعبان است و به ذات جلیل پروردگار و به محمد محبوب و برگزیده اش (ص) منسوب هستند. رمضان منسوب به امت پیامبر است و هر دو ماه رجب و شعبان تصفیه خانه جان و روح است که در آن غبار چشم ها در باران ریزان رحمت و لطف و انوار الهی شسته می شود و بر روی حقیقت جمال و زیبایی و عرفان بازمی گردد و جان مستعد و پذیرای ریش انوار حق می شود. ماههایی که در آن امکان تقرب به پروردگار

به آسان ترین طرق و نزدیک ترین راه ها، فراهم است. رجب و شعبان زمینه ساز رمضانند، ماههایی که شاخه های درخت طوبی بر دنیا سر فرود می آورند؛ تا هر آن که خواهد از بندگان خدا در شاخه یا شاخه هایی از آن در آویزد و آن گاه سر بر عرش سایند آن ها را در بهشت فرو گذارند.

و رمضان ختام و پایان فروریختن همه نعمت ها و رحمت ها و انوار الهی بر زمین و زمینیان است. ماهی است از بهترین ماهها که روزهایش برترین روزها و شبانگهانش بهترین شبهاست و ساعات آن نیکوترین و زیباترین ساعات. ماهی که بندگان حق در آن بر ضیافت و میهمانی قدسی دعوت گردیده و به سبب حضور و شهود آن از اهل کرامت شده اند.

از این رو در مهمترین و زیباترین و باطراوت ترین دعای شعبان چنین می خوانیم که «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و...» خدایا به من کمال جدایی و رسیدن به نورت عطا فرما و چشمان قلبم را با تابش نظر خود روشن نما، تا چشمان دل، پرده های نور را کنار زند و به سر چشمه عظمت رسیده و ارواح ما به عز قدست تعلق گیرد (مناجات شعبانیه) این جملات عطر آگین با فرازهای عالی خود چه بسا بیانگر این مفهوم است که انسان های آگاه الهی باید پیش از فرارسیدن ماه رمضان خود را برای روزه ای که در حقیقت بریدگی کامل از غیر خداست آماده سازند.

رمضان از جمله ماههایی است که در زمان جاهلیت، جنگیدن و خونریزی در آن حرام شمرده می شد و با تأیید اسلام بر حفظ و صیانت احترام ماههای چهار گانه و پاسداشت حرمت جنگیدن در آن، همچنان محترم و حرام باقی می ماند «براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین. فسیحوا فی الارض اربعة اشهر و اعلموا انکم غیر معجزی الله و ان الله مخزی الکافرین... فاذا انسلخ الا شهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و...» (توبه، ۱ و ۲ و ۵)

دین کامل و زیبایی اسلام، دارای دو جنبه اعتقادی و عملی است که با اصول و فروغ شناخته می شود، در اصول و زیر پایه های اعتقادی، بصیرت و اعمال، تنها راه نفوذ به درون اسلام می باشد، از این رو هر نوع تقلید کور کورانه، و پذیرش بی دلیل و اعتماد قطعی در این عرصه محکوم به خطا و نادرستی است.

برنامه های عملی دین اسلام با چهار بعد عبادی - اقتصادی و معاملات، خانواده و سیاست، مشخص است.

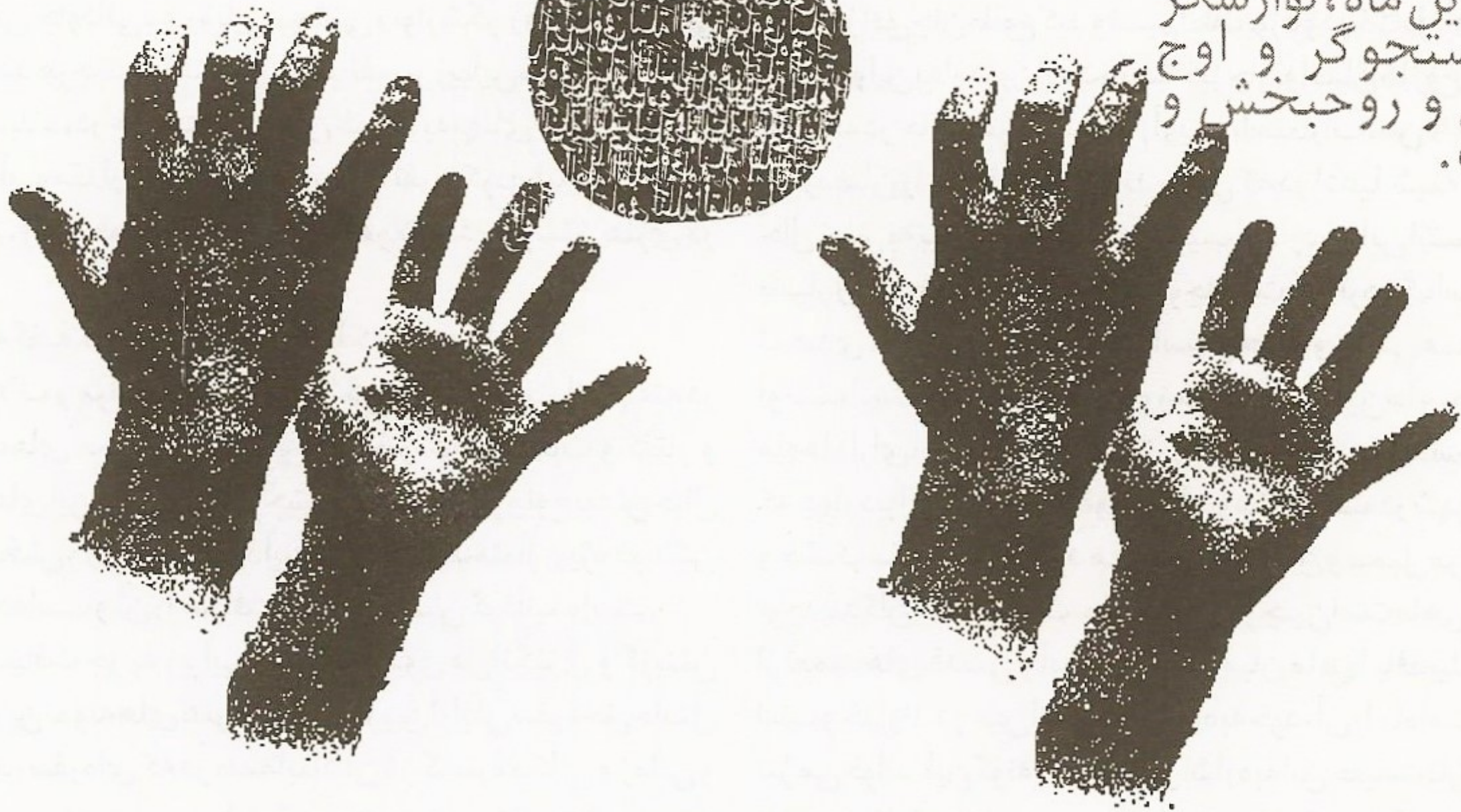
برنامه های عبادی و بهسازی، برای نوعی همگون ساختن صفات انسان با صفات نیکوی الهی و خداگونه نمودن فرد و اجتماع، طراحی شده است. روزه یکی از مهمترین روش های عباد عملی برای حضور یافتن بر سر سفره نور و نعمت الهی و رفتن به میهمانی خداوند در ماه رمضان است و راهیست که انسان را به سر چشمه نور و عظمت می رساند.

زیبایی و جمال این بخش از فقه اسلامی مشتمل بر برنامه هایی است که آدمی و محیط او را از آلودگی های جسم و روح و اخلاق می پیراید و از تیرگی ها و پلیدی ها و صفات شیطانی دور و به خدا و صفات نیکوی الهی نزدیک می سازد و در جامعه روح پاک، اعتماد،





حالات و مراسم دلنشین و ویژگی زیبا و هنرمندانه نهفته در کیفیت‌های مکانی و زمانی و آداب و رسوم و کلمات و گفتار و کردارهای این ماه، نوازشگر چشمان جستجوگر و اوج بخش خیال و روحبخش و روح‌نواز است.



احاطه کرده است، روشنی‌ها و جمال آن را در میان سایه‌هایی اسرارآمیز از رازهای ناپیدا غوطه‌ور ساخته و هر دم از روی آن نقشی می‌زند راه خیال.

عناصر موجود در این ماه، پیوند ساز گوش و چشم و روح و جسم و خیال با واقعیت زیبا و شکوهمند است و به گفته سعدی:

دانی کدام دولت در وصف می‌نیاید

چشمی که باز باشد هر لحظه بر جمالی؟

و به بیان حافظ، دولت آن است که دیدار یار در آن حاصل گردد و در کوی وی گدایی بر خسروی گزیده شود و این همه حاصل گشوده شدن روزنه‌های زمین و آسمان بر روی جمال و زیبایی و واقعیت و حقیقت است.

هر کسی را - اگر چه بدان ایمان نداشته باشد و یا به کردار متناسب با آن نپردازد - در میدان مغناطیسی جاذبه خویش پای بست می‌نماید، هر چند قدرت تحلیل و علت‌یابی آن را نداشته باشند و علت سرخوشی و مجذوبیت خود و سر پوشیده جمال آن نشناسند و در مرحله ادراک ذوقی مانده باشند...

اگر چه در این عرصه بسیار تازه کار هستیم، زیرا کمتر به ادبیات و زیباشناسی و پژوهش در جمال شناختی این ماه پرداخته‌ایم و پرده از چهره فریبا و سحرآمیز آن برنگرفته‌ایم. چرا که در این گستره فراخ، نقاشی‌های چشم‌نواز با رنگ‌های سحرآمیز و کلک چیره‌رو و حها را لذت می‌بخشد و موسیقی مناجات‌ها و رازگویی‌ها و دعاها،

صفا و صمیمیت، مهربانی و گذشت ایجاد می‌کند (رساله نوین امام خمینی ج ۱ - عبادت و خودسازی - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص ۴۳)

احکام و شرایط عمومی این عبادت به گونه‌ای است که همه شائبه‌های ناروا در نیت و هدف را زدوده و امکان هدف‌بودن عبادت را نیز در مسیر رسیدن به مرحله یقین و خداگونه شدن از بین می‌برد «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» این نوع از عبادت به دلیل مبتنی بودن بر طهارت و پاکی و شفافیت و پیرایش روح و جسم، فضایی از قدسیت و نورانیت را نیز فراهم می‌سازد؛ چرا که «خداوند نمی‌خواهد برای بندگانش زحمتی ایجاد کند، بلکه می‌خواهد آن را پاکیزه گرداند و نعمت خود را بر آن‌ها تمام نماید».

گرچه گوهرشناسان کار دیده، دل‌انگیزی و جمال این خوبروی گریز پای را به خوبی می‌شناسند و به تصویر می‌کشند.

رمضان بسان ویژگی موجود در آویز چراغ‌های قدیمی، خاصیت منشوری دارد یعنی نور را به هفت رنگ یا بیشتر تجزیه می‌کند، خصوصیتی که به گاه ریزش باران و طلوع رنگین کمان بر روی دره‌های خیال‌انگیز و زیبا مشاهده می‌شود.

رمضان از وجوه مختلف درخشش‌های متفاوتی دارد که هر درخششی، جهانی از زیبایی ناب، طراوت، سحرآمیزی، آرامش، عمق و ژرفا و اصالت و حلاوت و پویایی را می‌نمایاند. جهانی که شکوهمند و همایون و جذاب است. هاله‌رازی که این ماه شگفت‌را



زخمه بر تارهای دل زده و خلأها، گفت و شنودها با ناپیدا، و پیراستن جسم و جان، روح را شفاف و نورانی و درخشان می کند و آسمان را به زمین پیوند داده و ذره خاکی را تا سرچشمه خورشید، رقصان می سازد. و صورت های حسی و نفسانی چنان با تصاویر روحانی گره می خورد که امکان تفکیک آن بسی سخت است، چنان که عصا در دست موسی چنان با جان پیوند خورد که جز اژدها نمی نمود. این گونه است که این ماه با همه آنچه در آن است، نغمه و گفتار و کردار و حرکت های حسی و جسمانی و جهش های روحانی، هوش و دل و صبر از آدمی می رباید و چون طنین یک نغمه سرمدی، موسیقی جاودانی، و رؤیایی بهشتی، نوازشگر روح و جان آدمی می گردد هر چند به گفته سید قطب تفسیر زیبایی ها، اعجاب آور و معارف بلند، در حقیقت یک دهان خواهد به پهنای فلک، تا زیبایی هنری آن و مقدار ضعف و ناتوانی بشر را تقریر کرده یا به رشته تحریر در آورد. (سید قطب، محمد مهدی فولادوند، آفرینش هنری در قرآن)

و به گفته حافظ: نقدها را بود آیا که عیاری گیرند؟

حالات و مراسم دلنشین و ویژگی زیبا و هنرمندانه نهفته در کیفیت های مکانی و زمانی و آداب و رسوم و کلمات و گفتار و کردارهای این ماه، نوازشگر چشمان جستجوگر و اوج بخش خیال و روح بخش و روح نواز است. این ماه را خداوند متعال ویژه خویشتن قرار داده است و آن را ضیافت بندگان خویش گردانیده است.

و ضیافت جز به زیبایی و سلیقه و ذوق دل انگیزی و گزینش عالی ترین نمونه های هنر و زیبایی و تزیین آرایش سفره حق حاصل نمی آید، سفره ای که در همه ابعاد آن در گستره مکانی و زمانی و کیفی و معرفتی خود خیال انگیز بوده و پرند، رنگ رنگی از همه فنون جمیل و ابتکار و خلاقیت هنرمندی بی نظیر و جمیلی بی مثال در جمال و نمودی از جلوه بت عیار است در کارگر کون و مکان.

تصاویر ظاهری و معنایی و افق های گسترده و جذاب این ماه، چنان لذت حسی و شوق نفسانی به انسان می بخشد که دل از آکندگی مشاهده آن جلوه های رخسند و دلکش، زنده و شاد و از لذت لبریز می گردد و روح در افسون آن جاذبه ها اسیر می شود و این ماه شریف با همه جلوه گری ها و مظاهر خود، پیوسته از عارفان دل می برد و چه سرها را که بر آستانه خود بر سایش وامی دارد.

روشنگری هنرهای ظریف و خلاقیت های زیبایی شناسانه این ماه تراوشی است که صاحب آن، تنها قطره ای از این دریای زلال نوش کرده است و مست و مدهوش ماه را بر کناره نظاره می نماید و به رؤیت زایش هایی نو از آن، بسنده می کند.

در رمضان پرده های آسمان بر زمین گشوده می شود و نور حقیقت واحد در صورت هایی متعدد تنزل و تمثل می یابد که هر یک به شأنی از شئون ذاتی نور اشاره دارند.

رمضان ماه حضور است؛ حضور، موهبتی که در سایه سلطه امپراطوری اطلاعات و وارونگی ارزش ها و عصر سرعت و جنون، پایمال گردیده است و در سایه اعتیاد به آسان جویی و آماده خوری که به ظاهر بخشی از نیازهای انسان را ارضا می کند و در بقیه موارد او را به ورطه هلاک می افکند، وی را از رسیدن به این امکان زیبا

باز داشته است. به گفته شهید آوینی، دوران کودکی انسان ها همه در حضور می گذرد که با فاصله گرفتن از کودکی، اوقات حضور و تذکر را آدمی از خویش دریغ می دارد و از آنچه نیاز به رنج و تلاش و پژوهش ژرف دارد وی را می ماند. اما آنان که به خدا می پیوندند در عین ربط به حق قرار دارند؛ چرا که راز آشنایان از ازل، دل آشنای اویند (آوینی ص ۲۰۵ استعارات تأویلی)

تصویر زیبایی رمضان چه قدر می تواند در زندگی آدمی محسوس باشد. چندان که خاک محتاج زمستان است تا پذیرای بهار شود و جان محتاج روزه است تا روح به اعتدال ربیع واصل شود، تا خورشید عشق از افق جان طلوع کند و نسیم لطف بوزد و درخت دل به شکوفه بنشیند و این بهار درون است و رستاخیز جان و انسان ها روح کبریایی است که در خاک فقر دمیده اند (آوینی، استعارات، ص ۲۰۹).

رمضان را ماه خدا نامیده اند ماهی که در ادعیه شیعه در عین حال تعلق به بندگان خدا و امت حبیب او دارد در این انتساب رمز بسیار زیبایی نهفته است که قابل توجه است. در فرهنگ اسلامی و توحیدی خداوند مالک همه چیز است و حیات و زندگی همه چیز به او بسته است اما برخی مکان ها و زمان ها و سرزمین ها و روزها و یا ماه ها دارای ارزشی ویژه و عظمتی بالاتر از دیگر چیزهاست چنان که چهار دیواری ساده و سیاه و معمولی و سنگی کعبه در شهر سوزان و خشک مکه نماد رویکرد همه موحدین بدان و سمبل مرکزیت و توجه بندگان خداوند است. ماه رمضان نیز چنین است ماهی سرشار از نعمت های قدسی و آسمانی که در میان ماهها با فضیلت ترین است و خداوند در عین انتساب این ماه به خود، آن را ماه امت پیامبر نیز می خواند. این گونه نسبت دادن اشاره به این حقیقت دارد که ای آدمی، تو خلیفه و جانشین من در زمین هستی که روح قدسی خود را در تو دمیده ام و از تو خواسته ام تا به رنگ من در آیی و صفات مرا در خود پیاده کنی. پس این ماه، ماه من است همچنان که ماه شما نیز هست و این انتساب دو گانه اولین دلربایی از جمال رمضان است. دیگر آن که رمضان را ماه نعیم و نعمت معنا کرده اند ماهی که نعمت های الهی در آن سرریز می شود.

این دو واژه که از یک ماده اند در مفهوم عمومی ماده مشترک خود با یکدیگر اشتراک دارند. در قرآن مجید هر جا که واژه نعمت آمده است بر نعمت های دنیا و انواع مختلف آن دلالت می کند و در استقرای همه موارد قرآنی وضع نعمت در همه کاربردهای آن چنین معنایی را بر می تابد. اما واژه نعیم خاص نعمت های اخروی است. رمضان چه بسا بیش از آن که ماه نعمت های خداوند باشد ماه نعیم است یعنی آن چه که از چشم فزون طلبان دنیا، پنهان و پوشیده مانده و در روز قیامت به دیده یقین رویت خواهد شد. در رمضان پرده از این نعیمی که اهل دنیا کمتر برای رسیدن به آن جدال و تنازع دارند و زوال ناپذیر است برداشته می شود و چشمان دل نعیم حق را مشاهده می کند. و چه نعمتی برتر از قرآن و چه نعمتی فراختر از قرآن؟ (تفاوت نعیم و نعمت ر. ک به: عاشه بنت الشاطی، اعجاز زیبایی قرآن، در توضیح نعیم و نعمه)

و سومین بعد زیبایی رمضان در نزول قرآن مجید در این ماه است. قرآن، معجزه کلامی خداوند که عرب پرنخوت را از معارضه و



محاکات و آوردن حتی یک آیه، زمین گیر کرد. در این ماه مبارک بر قلب پر تپش پیامبر (ص) نازل گردید «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس» و جایگاه این هدایت بنا به گفته قرآن که می فرماید «هدی للمتقین»، تنها متقیانند که این هدایت را پذیرا هستند.

جالب خواهد بود بدانیم قرآنی که در مدت بیست و سه سال نازل شده چرا در ماه رمضان نازل می شود. امام صادق (ع) در این باب می فرماید: کلیت قرآن یک جا در ماه رمضان نازل گردیده است ولی نزول تدریجی آن در گذر ایام بوده است.

به این نزول می توان به شکل دیگری نیز نگریست. کلام خداوند در ماه رمضان بر قلب نورانی شده روزه دار مخلص نازل می شود و بر آن می نشیند و آنچنان آتش محبت خداوند را در مؤمن شعله ور می سازد که هر محبت غیر الهی و هر فساد و تباهی را نابود می کند و آدمی را تصفیه کرده و به اخلاص توحیدی می رساند. و این چه بسا رمز این سخن پیامبر (ص) در تعریف رمضان باشد که فرمود: «من تلی فیہ آیه من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور» (نهج الخطابه، ص ۲۲۳).

حتی اگر به تلاوت ظاهر آیات نیز توجه داشته باشیم. رمضان فرصتی برای بیرون آوردن قرآن های زندانی شده در منازل و زینت سفره های شادمانی و یا حزن و ماتم است و خارج نمودن این کلام سرشار از نورانیت و حرکت از مهجوریت و فراموش شدگی در خانه هاست. قرآن کتاب زندگی و حرکت، شفا بخش دردهای انسان و منبع نور و هدایت و باران رحمت الهی است که به واسطه حبیب خدا «محمد (ص)» بر همه انسان ها نازل شده و سرزمین قلب هایی را که به وسیله روزه آماده رشد است، با بارانی جانبخش و روح فزا زنده کرده و مبدل به بوستان و باغستان می کند. از این رو گفته شده است: «ربیع القرآن شهر رمضان» بهار قرآن ماه رمضان است (کافی، ج ۴، ص ۴۳۸) از زیباترین ویژگی های ماه رمضان، دریافت و درک قرآن در این ماه عظیم است.

ماه رمضان ماه نزول قرآن است و قلب مؤمن روزه دار که به وسیله تشنگی و گرسنگی و تخلیه جان از طعام، تفتیده و تشنه است برای پذیرش هر نوع هدایتی که بتواند روح تشنه و گرسنه خود را بی نیاز کند آماده است. جایگاه و محل نزول قرآن است.

این حقیقت که خداوند قرآن را در این ماه نازل کرده است و از سوی دیگر به بیان عظمت آن می پردازد برای آنست که چشم دل را بر این افق نورانی بگشاید که قرآن برای هدایت است، اما هدایت آنانی که از تمام وابستگی ها و تعلقات و نیازهای غیر خدایی رمیده اند و با همه مفساد درون به مقابله بر خواسته اند. و راه بردن این همه تنها به روزه میسر است.

نزول قرآن و تأثیر آیات آن بر قلب مؤمن روزه دار نورانی شده از روزه چندان دلنشین می نشیند. و چنان آتش محبت خدا را در دل او شعله ور می سازد که تمامی محبت های دیگر نابود شده و آدمی از فیلترهای تصفیه، زلال و شفاف و نورانی و روحانی بیرون آمده و به اخلاص توحیدی دست می یابد.

از این روست که قرآن نیز تنها سفارش به قرائت قرآن نمی کند

بلکه می فرماید «افلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أفلها» (سوره محمد، آیه ۲۴). چرا که چندان بنا بر سفارش روایات باید در قرآن تدبر و تأمل کرد که گویی هم اینک خداوند این آیات را بر قلب انسان روانه می سازد و گویی آدمی مبهوت و حیران، با تمام نیرو همه ضمیر و روح خود را به ملک وحی سپرده تا وی برایش آیات را باز گو کند و او را امر و نهی نموده و موعظه کند و همه این ها را خاص به خویش بداند. چنین تأملی در قرآن آدمی را رهنمون دنیایی نیکو و نورانی می سازد و به مقامی ارجمند می رساند. حقیقت قرآن به واقع چیزی فراتر از واژگان و کلمات نگاشته بر کاغذ و محسوس با حواس است. «قرآن نور است، نوری از انوار الهیه که در هر یک از عوالم وجود و مراتب هستی نماد و نمودی ویژه و جلوه ای خاص و ظهوری منحصر به خود دارد و برای هر یک از نموده ها و جلوه های آن اثری ویژه است».

(سلوک عارفان (المراقبات فی اعمال السنة) حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، ص ۱۷۴)

قرآن در عالم شهود و غیب چهره و صورت دارد، صورتی زیبا و نورانی چون صورت ملائک و با همین صورت های خوش نزد خداوند زبان می گشاید و شفاعت می کند.

قرآن جلوه ای از تجلیات خداوند است. از این رو اولیاء الهی و علی (ع) بنا بر سخن خود حضرت «انا القرآن الناطق» حقیقتی یگانه و متحد با این تجلی الهی و نور قدسی هستند و به همین جهت است که باید جسماً و روحاً طهارت و صفا داشت تا بتوان به قرآن نزدیک شد که «جز پاکان مطهر کسی آن را در نمی یابد» (سوره واقعه / ۷۹) اگر قرار است خدا را بشناسیم و بر عظمت او سر فرود آوریم، باید از معبر روشن و نورانی قرآن عبور کرده و آن گاه به عظمت خالق آن برسیم و موانع حقیقت و فهم آن را از سر راه برداشته و بسته به پایگاه معرفتی حاصل از آن، جرعه نوش جام تجلی و مست از شراب شهود گردیم. این گونه است که قلب آدمی، به تناسب تفاوت آیات و مراد و معنای آن، آثار و تحولات گوناگونی خواهد پذیرفت و هر یک از این کلمات قدسی، حال و سروری ویژه در قلب انسان به جای خواهند نهاد. چرا که اینک، اوست که پیامبری است و ظرفی پاک، که آیات الهی و قرآن - سخن پروردگار - بر وی نازل می شود، او را بیم می دهد، به توکل وامی دارد، رضایت او را می خواهد و شاد و یا اندوهگینش می سازد. او ظرفی است که وسعت دریافت کلمات خداوند و قدس نورانی او را دارد.

اینسان نفحات الهی و ریزش بر کات او بر جان و دل و قلب آدمی، رگبار می زند و خداوند با وی سخن می گوید و او آنقدر در کلام بالا خواهد رفت و چندان جانش از نسیم این بهار خرم خواهد شد تا آن که گوینده را در سخن دریابد که خداوند با کلام خویش بر بندگان خود تجلی کرده است اما آنان او را نمی بینند ان الله تجلی لعباده فی کلامه و لکن لا یبصرون (تفسیر صافی - ابتدای سوره بقره)

و خداوند در رمضان از پس غبار فراموشی و گرفتاری و بی توجهی و دنیازدگی آدمیان، خارج شده و در جمیل ترین، نیکوترین و نورانی ترین تجلیات خویش بر آن ها، ظهور می کند. و این نه بدان معناست که خداوند ظاهر نیست که هیچ آیه ای به اندازه ظهور خود



حضرتش توان رسانیدن آدمی را به او ندارد که «هو الظاهر و الباطن و هو الاول و الاخر»

آدمی در ماه رمضان اگر به این مکاشفه معجزه گر بتواند برسد، قطعاً هم سخن با امام صادق (ع) خواهد شد که فرمود: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و معه و بعده» و از آن سرچشمه آب گوارایی که قرآن، در سوره واقعه، بدان اشاره می کند سیراب خواهد گردید و بدان عارف می شود و به آبی که می نوشد می نگرد و مگر نه آن که آدمی «جهانی اکبر» در برابر جهان اصغر آفرینش که او فشرده و عصاره همه جهان آفرینش می باشد.

و چه زیبا خواهد بود اگر بدانیم قرآنی که ما در دست داریم قرآن نازل است و با دعاها و نیایش ها که قرآن بالا رونده اند، معامله ای دائمی و نجوایی همیشگی بین آسمان و زمین برقرار است که زمینیان، آسمانیانی هبوط کرده بر صفحه خاکند و آسمانیان، زمینیان صعود کرده به اوج.

قرآن، گفتگو و مناجات خدا با بشر است، بشری که از نفع الهی او برخوردار است و جانشین وی در زمین است و دعا مناجات و نجوای انسان با خدا و این نهایت آفرینشگری و سحرآمیزی و اعجاز و حلاوت و شیرینی و ادب و تسلیم است که در دعاها می آثوره، تنها می توان، آن را چشید و دریافت که چرا که سلاح مؤمن دعاست و رمضان ماه دعا کردن و فریاد نمودن فقر و ناداری آدمی و یاری خواهی از او. و دعا زبان همزبانی، زبان غربت بنی آدم در فراق دارقرار، زبان انس همه آدمیان که در لحن و نقش و کلام متجلی می شود.

پیامبر (ص) درباره دعا در ماه رمضان می فرماید «هان ای مردم، در ماه رمضان و به هنگام نماز دستهایتان را به دعا به سوی پروردگار متعال بلند کنید، که چنین لحظاتی با فضیلت ترین لحظات زندگی شماست که در آن هنگام خداوند با دید محبت به بندگان نظر می کند» نهج الفصاحه، ص ۳۰۸ و نیز می فرماید «هرگاه روزه داران در ماه رمضان خدا و نیایش و نجوا کنند، به آنان پاسخ می دهد و آن گاه که او را صدا بزنند خداوند پاسخشان می دهد و اگر از او درخواستی داشته باشند آن را می پذیرد و دعایشان را برآورده می سازد» همان قبلی.

ماه رمضان همان قدر که بهار قرآن است، بهار دعا نیز هست روزگار طراوت و خرمی روح های عارفی است که پیوند دوطرفه آسمان و زمین را دریافته اند و شکوه رمضان را ادراک نموده اند و در این دریای ساحل ناپیدا، غرق گشته اند و در تف عشق مقدس سوخته و خاکستر گردیده اند. پس این سخن پیامبر حتماً قابل درک خواهد بود که فرمود: «خدای نیامرزد آن که ماه رمضان را پشت سر بگذارد، بی آنکه آمرزیده شود چرا که خود حضرت حق فرمود مرا بخوانید تا پاسختان دهم»

و مرادمان از قرآن و دعا چیست:

مراد من ز تماشای باغ عالم چیست

به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

حافظ

زیباترین روح ماه رمضان را در عرصه و دعا و قرآن باید در

شب های قدر جستجو کرد.

شب های قدر بدون تعیین، میان سه شب از شب های ماه مبارک رمضان، انباشته از فضیلت و هدایت و نور است، شب هایی که در آن قرآن نازل می گردد و فرشتگان از آسمان به سوی زمین روان شده و تقدیر امور و سرنوشت ها در آن مقدر می گردد. و کردارها و پرونده ها به خدمت حضرت امام عصر (ع) و به امضا و رویت ایشان می رسد.

شب قدر همان گونه که از نامش برمی آید، شب سرنوشت و اندازه گیری و تعیین حساب و آینده آدمی است. آن که توفیق دیدار این شب را می یابد - که شب همواره از هزاران اسرار و لذت آکنده است - در واقع این بصیرت را باید حاصل نماید که در این شب به شهود و مکاشفه ای برسد که نزول فرشتگان و روح را بر زمین شاهد بوده و نزول وحی بر قلب خود را ناظر باشد. چرا که هر چه هست در گنجینه غیب الهی بوده و تنزل آن به وسیله فرشتگان از خزائن غیبی به جهان اجسام حاصل می شود.

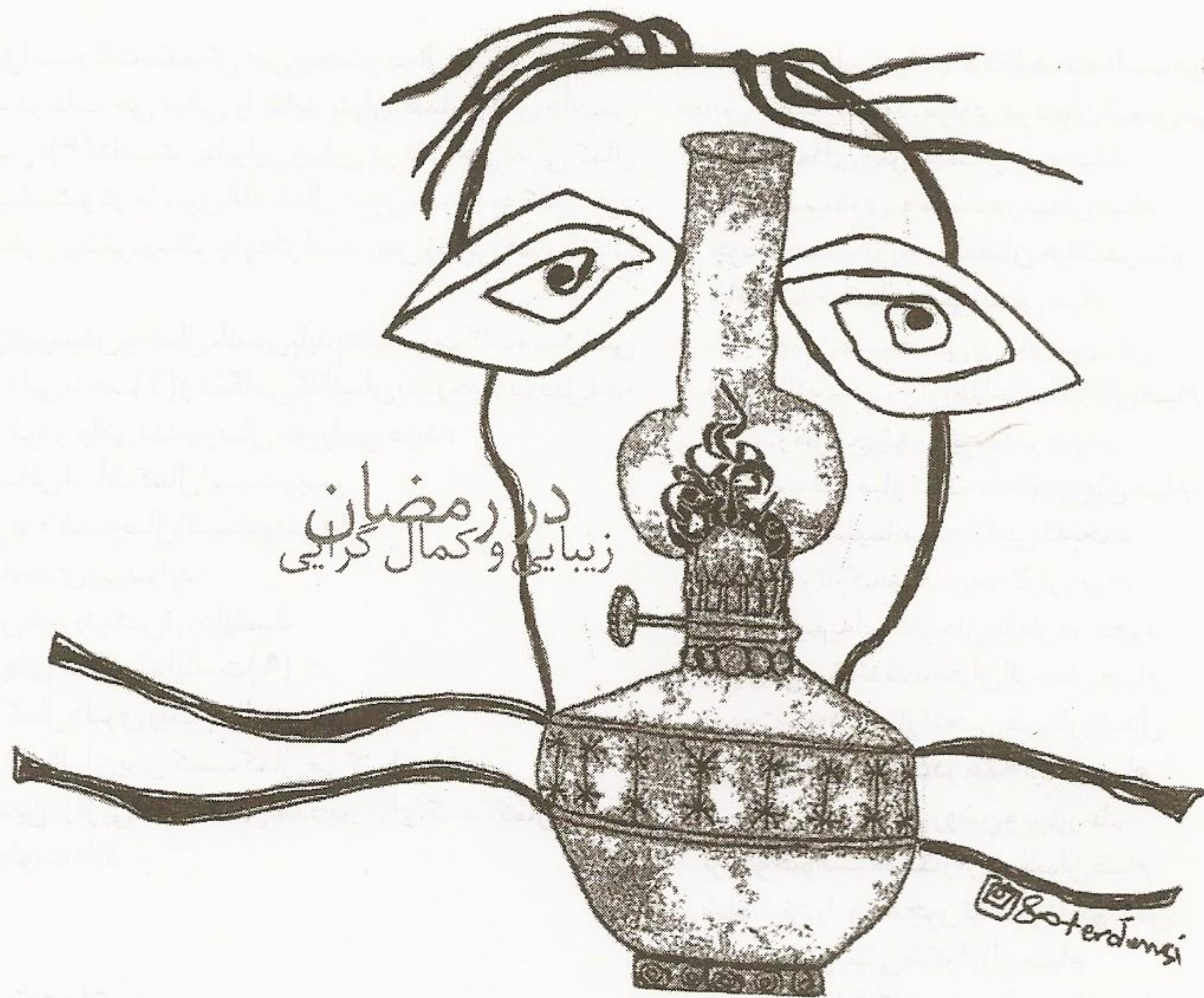
و اگر آدمی بتواند در این شب حجاب از رخ روح خود کنار زده و حقیقت نفس خویش را در صورت مثالی آن ببیند، خواهد توانست حقیقت روحانی و بی صورت نفس خود را ببیند و بشناسد که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و خلیفگی خود را بداند و دمیدن های ربوبیت را نیز بفهمد.

روی این کشف از خویشتن خود، این خلیفه حق نزول تقدیرها و سرنوشت ها را به زمین مشاهده خواهد کرد و همین کشف و شناخت و ادراک وحی بر قلب خویش و رؤیت فرشتگان و ارواح و شهود ملکوت آسمان ها، چندان حلاوت و شادی و لذتی خواهد داشت که صاحب قلم ناچشیده شیرینی را، امید است تا به ذوق این سرخوشی و شیرینی دست یابد و یاران نیز قدح قدح از آن درنوشند.

منابع:

- ۱ - روزه، سپاه پاسداران، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، خرداد ۱۳۶۱.
- ۲ - سلوک عارفان (المراقبات فی اعمال السنة)، حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، ترجمه سید محمد راستگو، نشر سایه، قم، بی تا.
- ۳ - استعارات تأویلی، شهید سید مرتضی آوینی، تحقیق و تنظیم علی تاجدینی، ج ۱، نشر میثاق، تهران، ۱۳۷۴.
- ۴ - رساله نوین امام خمینی، ترجمه و توضیح عبدالکریم بی آزار شیرازی، ج ۱، نشر مؤسسه انجام کتاب، تهران، ۱۳۵۹ هـ. ش.
- ۵ - دیوان حافظ.
- ۶ - قرآن مجید (ترجمه فولادوند).
- ۷ - الاخلاق.
- ۸ - نهج الخطابه.
- ۹ - نهج الفصاحه.
- ۱۰ - المنجد، دارالمشرق، بیروت، ۲۰۰۰ م.
- ۱۱ - مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، چاپ خورشید، تهران، ۱۳۷۶ هـ. ش.
- ۱۲ - اصوف کافی، یعقوب کلینی.
- ۱۳ - عائشه عبدالرحمن بنت الشاطی، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ هـ. ش.
- ۱۴ - شهید مرتضی آوینی، مبانی نظری هنر، چاپ دوم، نشر مؤسسه انتشارات نبوی، بهار ۱۳۷۷.
- ۱۵ - تفسیر صافی، فیض کاشانی، چاپ پنجم، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۶ هـ. ش.





زیبایی را می توان به زیبایی محسوس و زیبایی معقول تقسیم کرد، فلوپین می گوید: زیبایی چیزهای محسوس ناشی از بهره ای است که آن ها از ایده زیبایی گرفته اند، و جسم زیبا از طریق بهره ای از نیروی صورت که از صور خدایی می آید وجود پیدا می کند. (۲)

اما زیبایی معقول که به ادراک حسی در نمی آید. زیبایی حقیقی و معنوی و روحانی است. ما وقتی که متعلق به خویش هستیم زیبایییم ولی همین که گام در هستی بیگانه ای می گذاریم زشت می شویم، هنگامی که خود را می شناسیم زیبایییم و اگر خود را نشناسیم زشتیم. بنابراین زیبایی در آن بالاست و از آنجا می آید. (۳)

مهمترین نتیجه ادراک ذوقی، لذت است؛ لذت و زیبایی که به هم پیوسته اند خود را در عشق نمایان می سازند. عشق لذتی مثبت است که موضوع آن زیبایی است. (۴) حضرت زهرا (س) می فرماید: «سبحان من لیس البهجة و الجمال» (۵) که بهجت و جمال تمام

سخن از زیبایی ماه رمضان گفتن دشوار است؛ زیباترین زیباییها کمال مطلق حق تعالی است که هر زیبایی مظهر آن است. در این عالم چیزی به حد زیبایی نمی رسد مگر آن که به کمال خویش نائل آید، هر قدر به کمال نزدیک تر زیبایی فزونتتر. زیبایی چیست؟

سقراط می گوید: زیبایی نمی تواند تناسب باشد، زیرا تناسب سبب می شود که چیزها، زیبا بنمایند و از آنجا که علت چیزی نمی تواند خود آن چیز باشد، پس تناسب نمی تواند خود زیبایی باشد. (۱)

زیبایی را هر گاه بخواهیم ادراک کنیم باید با تجلیاتش ادراک کنیم؛ یعنی مظهر هر زیبایی، اشیاء زیباست. پس زیبایی خود یک هارمونی و تناسب بین اجزاء و اشیاء است، هر شیء که دارای این هماهنگی و تناسب باشد زیبا جلوه می کند. هماهنگی و تناسب بین تمام افعال حق تعالی مشاهده می شود.

زیبایی و کمال گرایي در رمضان

هادی
بستگرمقام
گوهری



ذات حق است و ذات مقدسش عین بهجت و جمال می باشد. و بهجت و لذت در ذات حق تعالی را شاید بتوان همان ندای «أحسن الخالقین» (۶) دانست. بنابراین زیبایی در ذات حق تعالی کمال مطلوب است و در ما سوی الله کمال نسبی، هر چه به کمال خود نزدیک تر و بیشتر، زیباتر جلوه گر است. پس زیبایی همان کمال است.

و برای رسیدن به کمال، انسان باید به تمامی حرکات و سکناش رنگ خدایی بدهد. (۷) و هنگامی که انسان به درجه قرب نائل آید، خودی خود را وامی نهد و وصال حق را می جوید :

تو مباش اصلاً، کمال اینست و بس
تو ز تو لا شد، وصال اینست و بس (۸)
و یا اوحدی می سراید :

نفس خود را بکش نبرد اینست
منتهای کمال مرد اینست (۹)

او ز کمال دلبری زیب جمال می دهد
من ز جمال آن پری کسب کمال می کنم (۱۰)
ما بدین در از پی کسب کمال آمده ایم، برای کسب کمال بعضی از ایام اولویت دارد.

کمال شعبان

کمال هر چیزی رسیدن به نهایت خویش است، همان گونه که کمال گل در شکوفایی و عطر افشانی است، انسان نیز باید خود را در مظهر حق تعالی بیاراید، چه این خود آرای ظاهری باشد یا باطنی که نتیجه اش رسیدن به رضایت حق تعالی است که «رضوان من الله اکبر» (۱۰) حق تعالی می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (۱۱) امام صادق می فرماید: «فالبس و تجمل فإن الله جميل يحب الجمال» (۱۲) بپوشید (بهترین لباس های خود را) و خود آرای کنید که خدای تعالی زیباست و زیبایی را دوست دارد، پس به سعادت رسیدن کمال بشر است و در مقابل این کمال حق تعالی مقام او را در دنیا و آخرت بالا می برد و نامش را نیکو می گرداند و مورد رضایت رسولش قرار می دهد.

زیارت شعبانیه از آن مواردی است که تقاضای کمال دارد به پیشگاه حق تعالی عرض می شود: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» کمال انقطاع را به سوی حق می طلبد، اگر انقطاع به سوی حق به کمال خود برسد، در این صورت کمال بشر حاصل شده است.

به انجام رسیده است و اسقاط تکلیف شده است هر چند که این روزه خواص خودش را دارد. مولوی در دیوان شمس می گوید :

گر ترا سودای معراجست بر چرخ حیات
وانک اسب تازی تو هست در میدان صیام
چونک هست این صوم نقصان حیات هر ستور
خاص شد بر کمال معنی انسان صیام

گر چه ایمان هست مبنی بر بنای پنج رکن
لیک و الله هست از آن ها اعظم الارکان صیام
لیک در هر پنج پنهان کرده قدر صوم را
چون شب قدر مبارک هست خود پنهان صیام

خاتم ملک سلیمانست یا تاجی که بخت
می نهد بر تارک سرهای مختاران صیام
خنده صایم به است از حال مفطر در سجود
زانک می بنشاندت بر خوان الرحمان صیام

شهوت خوردن ستاره نحس دان تاریک دل
نور گرداند چو ماهت در همه کیوان صیام
هیچ حیوانی تو دیدی روشن و پر نور علم
تن چو حیوانست مگذار از پی حیوان صیام

شهوت تن را تو همچون نیشکر در هم شکن
تا درون جان ببینی شکر ارزان صیام
روزه چون روزت کند روشن دل و صافی روان
روز عید وصل شه را ساخته قربان صیام

و گوهرهای اجلالی حق تعالی است که بر وجود مستعدان فیضان می کند و وجودات مستعد آن هایی است که شیطان را به کناری می نهند و از شجره ز قوم بدور می مانند.

گر تو این انبان زنان خالی کنی
پر ز گوهرهای اجلالی کنی
طفل جان از شیر شیطان باز کن
بعد از آنش با ملک انباز کن

پس ماه مبارک رمضان، ماهی است که انسان در همه احوال با حق تعالی است و حتی خوابش عبادت حق را می کند و نفس هایش تسبیح حق می کنند، عذاب ها برداشته شده و عفو و رحمت سراسر عالم و وجود را احاطه کرده است. شیخ ابوسعید ابوالخیر گوید :

گفتی که ترا عذاب خواهم فرمود
من در عجبم که آن کجا خواهد بود
آنجا که تویی عذاب نبود آنجا
آنجا که تو نیستی، کجا خواهد بود

رمضان، سخت و زشت است یا سهل و زیبا

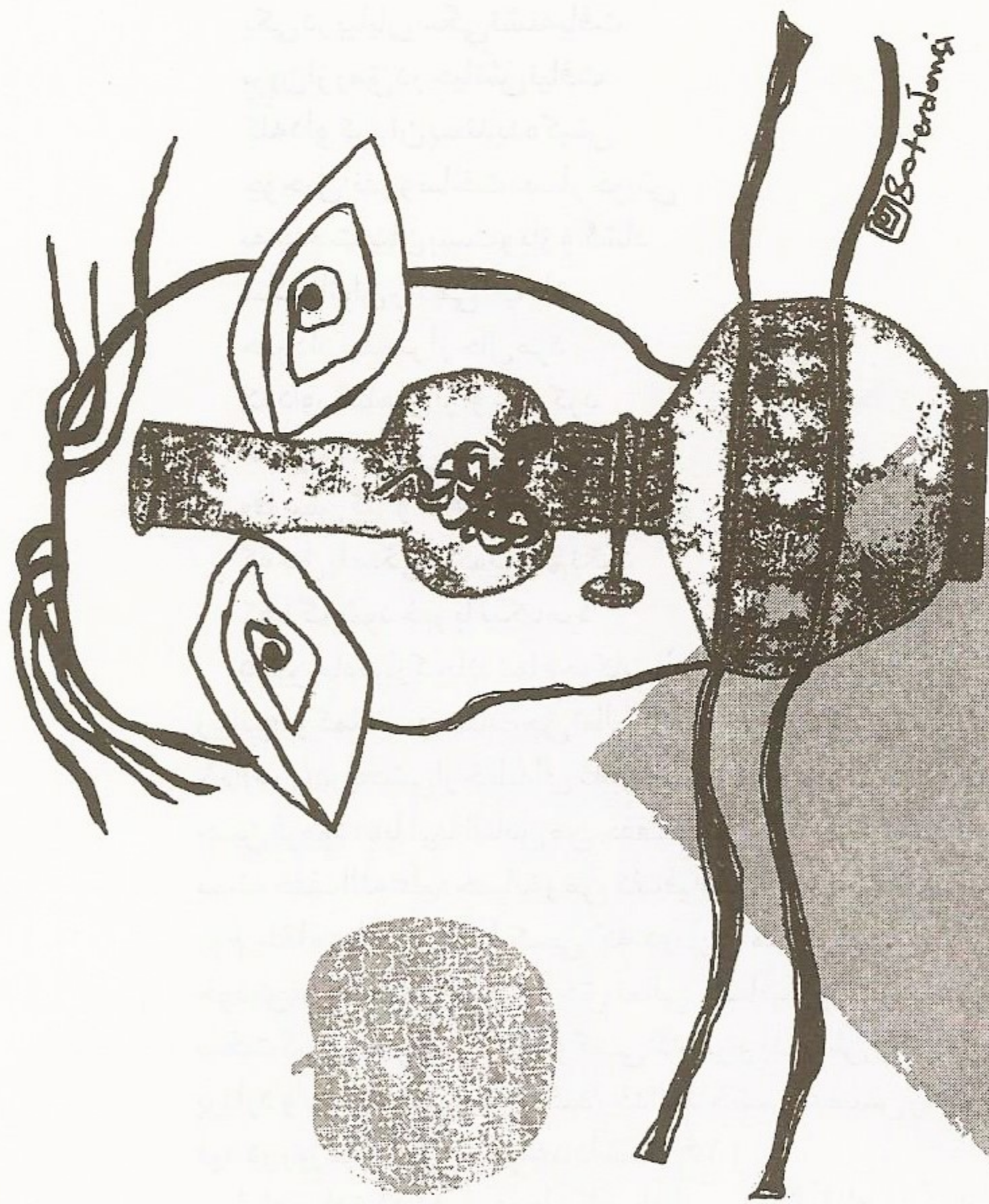
جلوه و ظهور جمال به وسیله صفت جلال حق پوشیده است و جلال به وسیله جمال متجلی می گردد:
جمالک فی کل الحقائق سائر
ولیس له الا جلالک سائر

زیبایی و کمال در رمضان

چه اعمالی باید انجام شود که انسان به کمال خود برسد و یا به تعبیر دیگر کمال انسان در رمضان چیست؟ آیا صرفاً روزه گرفتن در کمال کافی است؟ وظیفه اصلی هر مسلمان در ماه مبارک رمضان روزه گرفتن است که اگر این روزه با شرائطش به انجام رسد، وظیفه



زیبایی را و همه زیباییهایت، زیباست پروردگارا! به حق تمام زیباییهایت تمام زیباییت را از تو درخواست می‌کنم. خدایا! من از تو می‌خواهم به حق جمیل‌ترین جمالت، و همه جمال تو جمیل است خدایا! من از تو می‌خواهم همه جمالت را.



رمضان تجلیگاه عفو و رحمت

عفو و رحمت در تمام ایام پسندیده است. امام در ماه رمضان به کمال خود می‌رسد.

خاندان محمد (ص) به خاطر بخشیدن و اعطاء طعام خودشان به فقیر و یتیم و اسیر، چنان مرتبه‌ای یافتند که آیه‌ای در شأنشان از جانب خدا نازل گشت: «و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً» و امام بن ابی‌فراس نقل می‌کند که عبدالله بن جعفر هنگام رفتن به مزرعه خویش در نخلستان قومی توقف کرد، در آن جا غلام سیاهی بود که کار می‌کرد، ناگاه غذای آن غلام را آوردند و سگی نیز داخل باغ شد و به نزدیک غلام رفت، پس غلام یک قرص از غذای خود را برای آن سگ انداخت و قرص دوم و سوم را نیز چنین کرد، عبدالله به او نگاه کرد و گفت: ای عبدالله! چه مقدار است غذای تو هر روز؟ گفت: همان که دیدی. گفت: چرا این سگ را بر

یعنی جمال تو در تمام حقائق سریان دارد و به جز چهره جلالیت که هیچ چیزی حجاب آن نیست. ممکن است صفتی از حق تعالی برای کمال از اولیاء رحمت باشد و همان صفت برای شیطان صفات نقیمت و عذاب، و این فقط از حق تعالی صادر می‌شود که صفات متضاد در ذاتش جمع شده است، مانند ظاهر و باطن و اول و آخر «هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن» و در دعای شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان می‌خوانیم: «یا باطناً فی ظهوره و یا ظاهراً فی بطونه یا باطناً لیس یخفی و یا ظاهراً لیس یری...» و از همین نکته حاجی سبزواری در ابتدا فریده فلسفه خویش می‌گوید:

یا من هو اختفی لفرط نوره
الظاهر الباطن فی ظهوره

یعنی ای کسی که از کثرت نورانش مخفی است و در عین ظهورش باطن و در عین بطونش ظاهر است.

پس باید به رمضان به چشم پیامبر گونه نگریست، همان چشمی که عیسی (ع) به کل اشیاء می‌نگریست نظامی در مخزن الأسرارش، نوع نگرش عیسوی را بیان می‌کند:

پای مسیحا که جهان می‌بنشت
بر سر بازار چه‌ای می‌گذشت
گرگ سگی بر گذر افتاده دید
یوسفش از چه به در افتاده دید
بر سر آن جیفه گروهی نظار
بر صفت کرکس مردار خوار
گفت یکی وحشت این در دماغ
تیرگی آرد چو نفس در چراغ
وان دگری گفت نه بس حاصل است
کوری چشم است و بلای دل است
هر کس از آن پرده نوائی نمود
بر سر آن جیفه جفائی نمود
چون به سخن نوبت عیسی رسید
عیب‌رها کرد و به معنا رسید
گفت ز نقشی که در ایوان دوست
در به سپیدی نه چو دندان اوست

پس در رمضان گرسنگی، تشنگی، ضعف و مشکلات هست، اما این‌ها هیچ‌یک مشکل نیست این‌ها همه مظهر جمال حق است گرسنگی و تشنگی و ضعف و مشکلات از مظاهر و جلوات جلال حق است از بطون آن جمال ظاهر می‌گردد. پس آنچه که ظاهر می‌گردد و لباس وجود بر تن می‌کند زیباست و چنانچه در ظلمت عدم پیش رود رو به زشتی سیر می‌کند. اگرچه گرسنگی و تشنگی و ضعف در ماه رمضان از لوازم آن است، اما چون هست زیباست و زشت آن وقت بود که چنین نباشد و همین وجود لوازم رمضان موجب کمال است و نقطه مقابلش نقص است که نازیباست اینست که در تمام شب‌های ماه مبارک رمضان می‌خوانیم: «اللهم انی اسئلك من بهائک یا بهاه و کل بهائک بهی. اللهم انی اسئلك ببهائک کله اللهم انی اسئلك من جمالك یا جمله و کل جمالك جمیل...»
یعنی خدایا! از تو درخواست می‌کنم به حق زیباترین زیباییهایت،



خود برگزیدی؟ گفت: این زمینی است که سگ ندارد و گمان می‌رود که از مسافت دور آمده و گرسنه است، پس ناخوش داشتم که ردش کنم. گفت: امروز چه خواهی کرد؟ گفت: به گرسنگی می‌گذرانم. پس عبدالله گفت: مرا بر سخاوت ملامت می‌کنند و این غلام از من سخی‌تر است. سپس آن نخلستان را و آن غلام را و آنچه در آن باغ بود از آلات و اثاث خرید، آن گاه غلام را آزاد کرد همه آن‌ها به او بخشید. (۱۵) سعدی می‌سراید:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت
پروان از رمق در حیاتش نیافت
کله دلو کرد آن پسندیده کیش
چو جبل اندر و ساخت دستار خویش
به خدمت میان بست و باز و گشاد
سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد
که داور گناهان از او عفو کرد
الا گر جفا کاری اندیشه کن
وفا پیش گیر و کرم پیشه کن
که حق با سگی نیکویی گم نکرد
کجا گم شود خیر با نیک مرد

در این ماه مبارک باید تمام حرکات و سکنات مؤمنان تجلی تمام زیباییها و کمالات و صفات حق تعالی باشد به همین مناسبت رسول خدا (ص) در بخشی از خطبه‌ای که برای شروع ماه مبارک ایراد کرده چنین فرمود: «یا ایها الناس من خفف فی هذا الشهر عما ملک یمینه خفف الله علیه حساباً و من کف فیه شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه» ای مردم! کسی که در این ماه بر زیر دستان خودش سخت‌گیری نکند، حق تعالی حساب روز قیامتش را سخت‌گیری نخواهد فرمود و کسی که شر و بدی‌اش را از مردم بردارد و به‌ث‌دیگران بدی نکند، خداوند خشم و غضبش را از آن فرد در روز ملاقاتش بر خواهد داشت. (۱۶)

امام صادق (ع) فرمود: «ان الصیام لیس من الطعام و الشراب وحده... فاذا صمتم فاحفظوا الیسنتکم و غضوا ابصارکم و لا تنازعوا و لا تحاسدوا... و قال (ع) اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک من الحرام و القبیح و دع المرء و اذی الخادم ولیکن علیک و قار الصیام و لا تجعل یوم صومک کیوم فطرک» یعنی روزه گرفتن تنها به‌امساک از خوردن و نوشیدن نیست، بلکه هر گاه روزه گرفتید زبان‌تان را حفظ کنید از زشتی‌ها و چشم‌هایتان را از محارم الهی بپوشانید با یکدیگر بدی و دعوا نکنید و به یکدیگر حسادت نوزید. سپس آن حضرت فرمود هر گاه روزه‌گرفتی باید گوش و چشم‌ت از حرام‌زشتی‌ها روزه بگیرد و مجادله را وانهد و از اذیت کردن زیردستان خود (خدمتگزاران) بپرهیزد و نهایتاً لازم است برای فرد روزه‌دار که وقار و سنگینی روزه‌دار بودن را حفظ کند و روزی را که روزه گرفته‌اند همانند روزی که روزه‌نداری نباید باشد. (۱۷)

در این صورت است که انسان می‌تواند به وجه‌الله نظر کند و باطن و ملکوت‌اشیاء را ببیند، چشمش چشم‌خدا بینی می‌شود؛ مشروط به این که هیچ کس را ذلیل‌تر و زبون‌تر از خودش نداند و

خود را برتر از دیگران نبیند و به آن عباراتی که خدایش توفیق داده مغرور نشود تا داستانی را سعدی از قول فرزند می‌گوید: «شب‌ی یاد دارم در ایام طفولیت، متعبد بودم و شب‌خیز، مولع زهد و پرهیز، شبی درش خدمت پدر نشسته بودم و همه شب دیده‌برهم‌نیسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته. پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمی‌دارد که دو گانه‌ای به درگاه یگانه بگذارد. چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی مرده‌اند، گفت: جان پدر تو نیز اگر بخفتی به که در پوستین خلق افتی».

نبیند مدعی جز خویشان را
که دارد پرده‌پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند
نبینی هیچکس عاجز‌تر از خویش

اگر انسان به هر چیزی با دیده‌انکار بنگرد هیچ چیزی در نظرش زیبا نیست و هر عینکی که به چشمش بزند جهان را همان گونه می‌بیند:

اگر با دیده‌انکار به یوسف نگری
یوسف هم در نظرت زشت و نازیباست

در شبه‌های قدر که به قول قرآن از هزار شب بهتر است، بهترین اعمال مذاکره علم است، در شأن مذاکره علم مجلسی بحار الانوار (۱۸) روایاتی را ذکر فرموده، چرا که لازمه مذاکره علم تفکر است و تفکر، انسان را به تمام وجودش به سوی حق راهنمایی می‌کند. ابن‌سینا در نمط‌نهم شرح اشاراتش می‌فرماید: «عبادت بدن را تابع نفس می‌گرداند. با این وصف اگر عبادت به وسیله فکر کردن آدمی را به جانب حق رهنمون کند، انسان به تمام وجودش به سوی حق سیر می‌کند در غیر این صورت عبادت کردن سبب شقاوت خواهد بود.» (۱۹) قرآن کریم می‌فرماید: «فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون»؛ وای بر نمازگزاران است نه بی‌نمازان، پس در این جاب عبادت موجب شقاوت انسان است؛ زیرا مقدمه آن به وسیله فکر انجام نشده است.

ماه مبارک رمضان، ماه نظر به زیردستان است و تشبه به آن‌هاست به همین سبب است در روزه گرفتن به هنگام گرسنگی و تشنگی ضآن‌ها را باید به خاطر آورد. امیرالمؤمنین (ع) به حارث همدانی سفارش می‌فرماید که: «یا حارث انک نظرت تحتک و لم تنظر فوقک...» ای حارث به زیردستان و کمتر از خودت نگاه کن و به بالاتر از خودت نظر نینداز (۲۰)؛ زیرا زیردستان تو را از ناداری غمگین نمی‌سازد اما آن‌ها که بالاتر از تو هستند تو را حریص به دنیا می‌سازند.

با این همه درد ورنجی که در رمضان در چشم‌ظاهربینان وجود دارد، اما در باطن آن اگر با چشم‌دل‌بنگری، خاک وجود انسان زبر می‌گردد. و صبری که از آن بابت انجام می‌شود، نظر به وجه‌الله می‌کند.

اندر رمضان، خاک تو زبر می‌گردد
چون سنگ که سرمه بصر می‌گردد
آن لقمه که که خورده‌ای قدر می‌گردد
و آن صبر که کرده‌ای نظر می‌گردد (۲۱)



همه مخلوقات حق تعالی رو به کمال هستند و هر چیزی کمالی دارد، برخی ایام نسبت به برخی دیگر دارای ارزش است کلام مقدس الهی چنین می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» (۲۲) ما موسی را به وسیله آیاتمان فرستادیم و به او دستور دادیم قوم خودت را از تاریکی به سوی روشنایی خارج ساز و ایام الله را به آنان گوش زد کن، که این یادآوری (ایام الله) بر هر شخص صبور و شکرگزار دلائل روشنی خواهد بود.

و یا در کریمه دیگر می فرماید: «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲۳) ای رسول ما، به آنان که ایمان آورده اند بگو شما مؤمنان از جور جهالت های مردمی که (در اثر کفر و شک) به ایام الهی امیدوار نیستند در گذرید که خدای عاقبت هر قومی را به پاداش اعمال خود می رساند.

ایام در این دو آیه با نسبت دادن به الله ارزش یافته است. بنابراین این روزها نسبت به دیگر ایام کمالی دارند که فاقد آن هستند.

امام زین العابدین (ع) گاهی در مناجاتش آنچنان با اشیاء سخن می گوید که گویی انسان است و باشعور، هر چند که شعور مناسب استعداد خویش را دارا هستند آن حضرت به هنگام رؤیت هلال چنین می فرماید: «إِيَّهَا الْخَلْقُ الْمَطِيعُ الدَّائِبُ السَّرِيعُ، الْمَتَرَدُّ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ الْمَتَصَرِّفِ فِي فَلِكِ اللَّهُ» (۲۴) ای مخلوق مطیع دائم السیر، ای مخلوقی که در خط سیر خودش قرار داده شده ای.

یکی از آن چیزهایی که نسبت به دیگران اشیاء ارزش فوق العاده ای دارد ماه مبارک رمضان است نسبت به دیگر ماه های سال و این فضیلت همان پس که شب قدری که از هزار شب افضل است در آن قرار گرفته است و در آن کلام قولی حق تعالی قرآن نازل شده است.

رمضان کمال ماه های دیگر سال است و هر کسی در رمضان، رضانی شود کمال آن را درک خواهد کرد و از آن کسب فیض می کند، هر دعایی و درخواستی در آن مستجاب است و برای استجاب دعا انسان باید استعداد درک و جلب فیض را داشته باشد. تمام موجودات و سلسله جنبان آن انسان، به قدر قابلیت و استعداد خویش حق تبارک و تعالی را برای نیل به کمالات وجودی خود می خوانند و اگر دعای انسان مطابق با زبان استعداد خویش باشد و به قدر قابلیت خویش حق تعالی را بخواند، دعایش به شرف و اجابت می رسد. بنابراین انسان باید خود را قابل برای جذب فیض الهی کند، هر چه قابلیت بیشتر باشد جذب فیض الهی بیشتر خواهد بود تا جائی که دیگر هیچ حاجبی برای مستور کردن آن باقی نمی ماند.

پس دعاکننده را سزاوار است که تا می تواند باطن خود را منزّه کند و آن را از آلودگی ها پاک سازد تا دعایش از مرحله گفتار به مقام حال و از مقام حال به زبان استعداد و قابلیت برسد و از ظاهر به باطن سرایت کند در این صورت است که دعایش مستجاب و به مقصدش

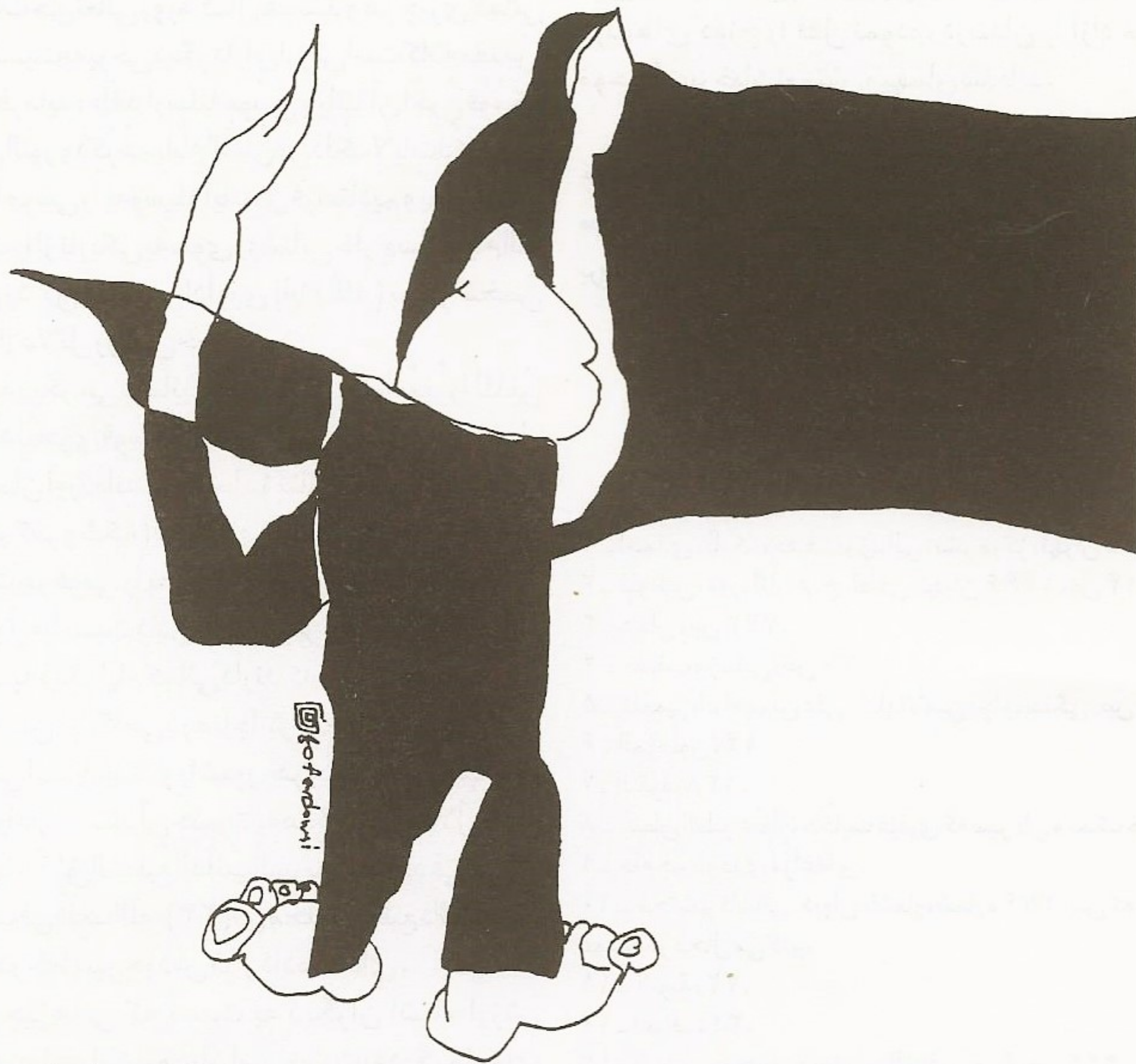
نائل می گردد، پس باید کوشش کند که باطنش دعا کند و باطنش طالب باشد تا درهای خزائن فیض الهی گشوده گردد و رمضان ایامی راست که برای نیل به این هدف، یعنی رسیدن به فیوضات الهی را سرعت می بخشد؛ زیرا رمضان درهای جنت را گشوده و درب های دوزخ را قفل نموده، دربندان را آزاد می کند و همه موجودات بر خوان نعمتش میهمان شده اند.

هیچ چیزی نمی تواند چیز دیگری را کامل گرداند مگر این که خود به مرحله کمال رسیده باشد، پس چون رمضان کمال تمام ماه های سال است می تواند هر موجودی را به کمال واقعی خود برساند.

پی نوشت ها:

- ۱ - احمدی، بابک، حقیقت و زیبایی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۵، ص ۵۵.
- ۲ - فلوطین، دوره آثار، م. ح. لطفی، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۱۴.
- ۳ - همان، ص ۷۷۳.
- ۴ - حقیقت و زیبایی، ص ۷۷.
- ۵ - کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الامین، چاپ سنگی، ص ۱۴۹.
- ۶ - المؤمنون، ۱۴.
- ۷ - البقره، ۱۳۸.
- ۸ - منطق الطیر عطار، حکایت عیاری که سیر نان و نمک خورده را نکشت.
- ۹ - جام جم، اوحدی مراغه ای.
- ۱۰ - محتشم کاشانی، دیوان، اشعار، شماره ۳۷۶. بس که همیشه در غمت فکر محال می کنم.
- ۱۱ - التوبة، ۷۲.
- ۱۲ - اعراف، ۳۲.
- ۱۳ - الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۴۴۲.
- ۱۴ - الانسان، ۷.
- ۱۵ - ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ج ۱ ص ۱۷۳.
- ۱۶ - شیخ صدوق، فضائل الأشهر الثلاثة، مكتبة الراوری، قم، ص ۷۸.
- ۱۷ - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالصعب، بیروت، ج ۴، ص ۸۷.
- ۱۸ - ر. ک. علامه مجلسی، بحار الانوار، دار احیاء اثرات العربی، بیروت، ج ۱ ص ۱۹۸.
- ۱۹ - ابن سینا، الإشارات والتنبیهات، دفتر نشر الكتاب، جزء ۳ ص ۳۸۲.
- ۲۰ - نهج البلاغه، حکمت ۲۶۲.
- ۲۱ - دیوان شمس، رباعی ها.
- ۲۲ - ابراهیم، ۵.
- ۲۳ - الجاثیه، ۱۴.
- ۲۴ - الصحیفة السجادیة، مؤسسة الإمام المهدي، قم ۱۴۱۱ هـ، ص ۱۹۹.





@fofardani

خدا را هر لحظه در وجود خلیفه‌اللهی ساکنان خویش می‌یابد.
جوشن کبیر شرح عاشقانه‌های انسانی است که هم‌کلامی با
خدا را بر هر چیزی ترجیح داده است تا در پی «و علم‌الآدم‌الاسماء
کله‌ها» باز بخواند آن اسامی روشن را که هر کدام برای گذر همیشه
از دشت شب کافی است. در واژه‌واژه‌ی این دعا، توحید به نهایت
می‌رسد و دلدادگی مؤمنانه میان عاشق و معشوق نشئه‌ای دیگر
می‌یابد، از جنس همان نشئه‌هایی که در حضور خدا می‌توان تجربه
کرد و حاشا که حضور و محضر دوست به یک مکان و زمان خاص

جوشن کبیر، جشن جانمایی است که در عرفات عشق عارف
شده‌اند و قرآنی‌هایی که بر سر دارند در جانهاشان جاری می‌شود.
جوشن کبیر را نباید خواند، باید نوشید. و با این باده سرمست شد و
از واژه‌هایش که هر کدام مطلع‌الغزل عشق است زرهی ساخت بزرگ
و محکم، آنچنان که چشم ناپاک هیچ شیطانی از آن عبور نکند.
جوشن کبیر، راز بزرگی انسانهایی است که از زمین به همه
کائنات نور می‌افشانند و آسمان هم اگر نوری دارد، بازتاب این نور
است چنانکه باران آسمانی که در لطافت طبعش دریغ نیست، حاصل
صادرات آب و نور از زمین است. زمینی که به یمن قدم انسان، بوی

کاش فاصله‌ها به صفر می‌رسید
جوشن کبیر؛ جشن جان در عرفات عشق

محسن
اشرفی



خلاصه شود. او را می‌شود در همه جا یافت، به خصوص در قلبهای شکسته. او را همیشه می‌شود تماشا کرد؛ اصلاً چشمی که در تماشای او بالغ نشود به ایمانی عارفانه ره نتواند یافت؛ او را اگر نشود با همه وجود دید چگونه می‌شود برایش غزل خواند و غزل شنید؟ اصلاً رابطه عاشق و معشوق پیامد نماز تماشا است، آنکه عاشق نیست او را ندیده است، آنکه او را دیده است نمی‌تواند عاشق نباشد؛ این خط عشق را خود او بر سر هر برگ دفتر ما نوشته است:

«من طلبنی وجدنی، من وجدنی عشقنی، من عشقنی، عشقته و من عشقته...»

و همه حکایت عشق از آنجا آغاز می‌شود که انسان در نماز تماشا او را می‌بیند و این نگاه جاودانه می‌شود، بدون اینکه دعا کند او برگردد، دوباره، چرا که از دیده نمی‌رود که از دل برود. اصلاً او نمی‌رود که باز آید. قصه عشق آغاز شده است بی آنکه کسی برایش پایانی متصور باشد، حتی در آن ملاقات سرخ. که آن هم خود نشئه‌ای است برای نشئات دیگر و آغازی بر آغازهای دیگر.

«اللهم انی اسئلك باسمک یا الله یا رحمن یا رحیم یا کریم یا مقیم یا عظیم یا قدیم یا علیم یا حلیم یا حکیم؛ سبحانک یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب»

در همین ترانه نخست زیارت عاشقانه جوشن کبیر، به ناگاه دو باب عشق به روی انسان گشوده می‌شود از سوی خداوندی که عاشقانه به انسان می‌نگرد. خداوندی که سحر نگاهش، سحر را همواره ناب‌ترین لحظه‌های انسان می‌کند. خدایی که مهر بانی او را تصویری نیست بلکه تصدیقی است یقینی. او خداست، بخشنده و مهربان، بخشنده و ماندگار بزرگ و همیشگی، دانا و بردبار و حکیم و... و کور شود چشمی که این همه نور را ببیند و باز در دشت ظلمت به اسارت رود و گم شود. کور شود چشمی که تن به ولایت طاغوت سپارد تا او را از وادی روشنی به تاریکی کشانند و شکار شیطان‌ش کنند.

در این زیارت که در بی‌زمانی و بی‌مکانی مطلق آدمیان همه زائر می‌شوند وجود دلبرانه خداوندی چنان نمایان است که کسی را تاب باز گشت نیست؛ بلکه هروله دل‌ها هر لحظه شدیدتر می‌شود تا الغوث گویان پایه وادی دیگر بگذارد وادیی که خداوند در آن جلوه‌های عاشقانه دیگری به تماشا گذاشته است؛ ... «سید... مجیب... رافع... ولی... غافر... معطی... قابل... سامع... عالم... دافع» در این وادی باز ده دروازه دیگر برای سیر پایان‌ناپذیر انسان گشوده می‌شود و ده آسمان، بستر پرواز مرغ باغ ملکوت می‌شود؛ تا حتی با قفس تن پرواز را در نهایت تجربه کند و جبرئیل را هم پشت سر خود ببیند، چنانکه پیامبر دید. گفت: «جبرئیل! تو بیا اندر پی ام گفت: رو، رو من حریف تو نیم...» و این دری است که همه باید تجربه کنند و اصلاً ایمان همین تجربه‌هاست و باید که انسان خود را در معرض وحی و آیات الهی قرار دهد و بفهمد که قرآن به تعداد همه انسانها در همیشه زمانها باید جاری شود تا رخت خلیفه‌اللهمی بر تن همگان گردد. والا نزول قرآن اگر یکباره باشد که جان خشک می‌شود. این درست که پیامبر خاتم‌رفته است اما آیین او ماندگار است و آیاتی که بر آدمیان خوانده است هر روز در تأویل. در همین

تأویل است که انسانها به فهم روز آمد می‌رسند و ایمان خویش را کمال می‌بخشند.

در وادی دوم یار لباس سیادت می‌پوشد تا جانشینانش در زمین تن پوش سبز زیبای قامت کند، و «مجیب» است، تا هیچ پرسشی را دانایان بی‌جواب نگذارند، رافع است تا جویندگان رفعت بر آستان او سجده آرند، و ولی است تا هیچ کس در راه نماند، غافر است تا کسی به بهانه گناه چشم از آفتاب در نپوشد، معطی است تا دست‌ها به امید عطا به در خانه بیگانه دراز نشود، قابل است و درس قبولی می‌دهد و هیچ کس را از پشت دیوار ندیده جز به سوی بهشت راه نمی‌نماید، سامع است و هیچ آوایی را ناشنیده نمی‌گذارد و گاه اگر در پاسخ تعللی می‌نماید خود رازی است عاشقانه و حکمتی حکیمانه؛ چه «عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم»

عالم است و به همه چیز دانا، هیچ دستی برای او بسته نیست و هیچ خطی نانوشته. و باید که برای عاشقان معشوقان یار هم، قصه همین باشد. لذا گفته‌اند: «المؤمن کیس»، مؤمنان به حق از آنجا که صفات او را در خویش بارور می‌کنند تا رخت خلیفه‌اللهمی بر تن کنند؛ عالم هم می‌شوند تا گره‌هایی که در طبیعت به رمز گذاشته شده است بجویند. او دافع هم هست و حاشا که غیرت او اجازه دهد، دست تعدی به سوی معشوقانش دراز شود. او درازدستانی را پاسخی به غایت در خور می‌دهد و عشق را از گزندها مصون می‌دارد.

«خیر» نیز نام دیگری است بر قامت بلند دلدار که در هر وادی‌ای رخ می‌نماید، آنجا که سخن بر مدار بخشش می‌چرخد، او خیرالغافرین است و آنجا که کلام به اسرار می‌رسد او خیرالخفیات است، و او خیر همه چیز است و خیر است و زیبا، او جمیل است و دوست‌دار جمال و دریغ است که پروردگان آستان او جز به زیبایی، نماز تماشا بخوانند و جز به خیر قلم بر صفحه تقدیر بگذارند. آنکه زیبایی را دوست نمی‌دارد و در سیلاب نازیبایی‌ها موج سواری می‌کند، باید در ایمان خویش تردید کند، چه دشمن داشت زیبایی‌ها، کفران نعمتی است که سخت ایمان را عذاب می‌دهد. مهندسی طبیعت هم بر اساس زیبایی است و چنان منطقی که هر کدام از اشیاء را بردارید، هیچ چیز دیگر جای آن را پر نمی‌کند.

و به راستی هر کدام از این موجودات در جای خود زیبایند و خدا را نشانه‌ای که بیانگر حکمت اوست. اصل علیت و معلول هم از جمله همین نشانه‌هاست و به راستی «جهان چون خط و خال و چشم و ابروست و هر چیزی به جای خویش نیکوست» ربط اندام‌واره‌ای این اشیاء نیز چنان درس آموز است که بشریت را بر روی نیمکت مدرسه معرفت می‌نشانند، تا بیاموزند این عالم را، که در حقیقت شمایی از جهان بزرگتر است؛ جهان بزرگتر که باید چشمان آدمیان را به خویش بگشاید. جهانی که نه در آن سوی کهکشانش که در خور اوست و فرموده‌اند که جهان عالم اصغر است و انسان عالم اکبر. و اگر این عالم اکبر به علم اکبر و عالم اکبر هم مفتخر گردد. آن وقت همه چیز حل می‌شود و همه پرسش‌های خلقت جواب می‌گیرد و بشر را از این ذهنیت و گمان که خویش را حقیر می‌پندارد بیرون می‌آورد و این فرموده امام علی (ع) هم مبین همین هوشیار باش



است که «اتز عموا انک جرّم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر» در این حقیقت جای هیچ تردیدی نیست که انسان عالم اکبر است و فتح آن و شناخت آن هم به مراتب از شناخت جهان و عالم اصغر دشوارتر است. شاید بتوان این قصه وارّه را به حقیقت نزدیک یافت که می گویند، هنگام که انسان آفریده شد، شیطان و شیطانکها عزا گرفتند و بزرگ شیاطین به صیحه ای آنها را فراخواند و به شور گذاشت این مطلب را، که اگر انسان گوهر ذاتی خویش را بیابد و خود را بشناسد ما بیچاره ایم، باید این گوهر را از او بر باییم و در جایی مخفی کنیم که او بدان دست نیابد. هر کدام از شیطانکها جایی را پیشنهاد کردند، یکی آسمان هفتم و یکی فرسنگها زیر زمین و یکی... اما شیطان بزرگ نپذیرفت، توجیهش هم این بود که آدمی بر آسمان و زمین دست می یابد و زمین و زمان و آسمان را مسخر می کند و بدان گوهر دست می یابد و ما را بیچاره می کند. باید جایی امن و دور از دسترس او بیابیم و گوهر را در آن بنهیم و دل آسوده داریم که انسان را راه رسیدن بر آن و دست یافتن بر آن نیست. در این میان یکی از شیطانکها، مسرور و شاد فریاد برداشت یافتیم... یافتیم... شیطان با نهیب دیگران را خاموش کرد و از او پرسید، چی یافتی؟ و او گفت جای امن را و ادامه داد امن ترین جا و دست نیافتنی ترین جا برای پنهان کردن این گوهر، درون خود انسان است. و او اگر همه عالم را بکاود، در کاوش خویش چندان موفق نخواهد بود. و شیطان و شیطانکها بر این فهم او آفرین گفتند و به توصیه او گوهر آدمیت را درون خود او مخفی کردند و چنین است که امروز انسان که کهکشانش را مسخر کرده است و هیچ چیز را به بازی نمی گیرد، اما از فهم خویش عاجز مانده است.

بهترین دلیل این مدعا، اجتماع عظیم کفار است؛ چرا که اینان اگر خود را می شناختند، خدای خویش را هم می شناختند و به جای قصه کفر، حدیث ایمان و عشق و دلدادگی شکل می گرفت و شاعران جملگی، زیبا سرای می شدند. اگر امروزه از زیبایی طلبی آدمیان چندان اثری نمی بینم، دلیلش زیبایی شناسی است و این هم خود مدلول و معلول یک علت دیگر است؛ خودناشناسی! چرا که اگر خود را می شناختیم، دوست را هم می شناختیم و به او می پیوستیم و صحیح فرموده اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ هر کس خود را شناخت، خدای خود را خواهد شناخت. و روشن است که هر کس خدا را شناخت عاشق او خواهد شد و این سیر تا دل بردن از بقا و جاودانگی جستن در فنا ادامه خواهد یافت. اینکه انسان امروز خسته و کوفته و زخم خورده اینچنین روزگار می گذراند دقیقاً از این رو است که خود را نشناخته است.

کاش می شد به جای دهها ماهواره ای که به آسمان می فرستند، ماهواره ای هم به درون خویش می فرستادند و جای آن گوهر را می یافتند، کاش به جای اینکه این همه آدم به ماه و مریخ و... بفرستند، برای یک بار هم ماه به آدم می فرستادند تا در روشنای نقره ای آن، آن گوهر را می یافتند و خود را بازمی شناختند و از وضع موجود به وضع مطلوب می رسیدند.

کاش دعاخوانان به جای تکرار بی حاصل واژه ها، یک بار هم به بازخوانی مفهوم زیارتها و دعاها همت مردانه می گماشتند؛ تا با این کلید توفیق، همه قفلها را می گشودند و همه مسیرهایی را که

به روی انسان قفل شده بود باز می کردند. انسان اگر زبان دعا را بفهمد، خودش دعایی می شود که فرشته ها برای قرائتش سر از پا نمی شناسند و قرآنی می شود که با آن استخاره می گیرند و راه می یابند. اگر امروزه از مهر و نماز تنها داغی بر پیشانیها می بینیم و نوری از آن جبینها، بر نمی خیزد و خورشید باورهای یقینی شان طلوع نمی کند، نه از دعا که از خود دعاخوانها است. کاش به جای تکرار چندصدباره قرآن، یک آیه را در خویش جاری می کردیم. باور کنید این به حقیقت نزدیکتر است تا آنکه هزاران بار ختم قرآن بگیریم.

کاش به جای این همه ختم، یک دفعه هم قرآن را آغاز می کردیم. یک دفعه هم دعا را آغاز می کردیم تا خودمان آغاز می شدیم. ما اگر آغاز نشده ایم. اگر کتاب فطرت ما دست نخورده در مسیر باد قرار گرفته است و هزاران اگر دیگر، یک جواب دارد؛ ما قرآن را، دعا را و عشق بازی را آغاز نکرده ایم. اگر عشق بازی را ولو در قالب مجازی فرامی گرفتیم، همین ما را یک گام از خویشتن بیرون می آورد و فرصتی حاصل می شد تا بتوانیم گام دیگر بر سر گردون نهیم:

یک دو گام از خویشتن بیرون بنه
گام دیگر بر سر گردون بنه

و گام اول می تواند در قالب عشق مجازی شکل بگیرد و انسان از خودپرستی به دیگر دوستی برسد و در این دوستی و دیگر دیدن، خواهد توانست، دیگری و بهتری را هم ببیند و این عشق مجازی را به عشق حقیقی گره زند، این پرسش ره یافته از نفس خویش است که:

نبرد عشق را جز عشق دیگر
چرا یاری نگیری زو نکوتر؟

وقتی که جمال بی همتای یار غایب از نظر، هویدا شود. کیست که به عکس دل خوش کند و حقیقت را وانهد؟ حقیقتی که عز و جلال قدرت و کمال ملک و جمال با او است و چنان سریع الحساب است، که هیچ ناوک چشمی را بی پاسخها نمی کند و هیچ سجده ای را بی سلام نمی گذارد. آیا آدمی با تماشای یاری چنین حق ندارد غم هجران بخواند؟

گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو
شرح دهم غم تو را نکته به نکته کو به کو
از پی دیدن رخت، همچو صبا فتاده ام
دجله به دجله، یم به یم، کوچه به کوچه، کو به کو...

پس حق دارم فریاد بر آورم که: «یا غافر الخطایا یا کاشف البلیایا یا منتهی الرجایا یا مجزی العطایا یا واهب الهدایا یا رازق البرایا یا قاضی المنایا یا سامع الشکایا یا باعث البرایا یا مطلق الأساری»
او را بخوانم تا بر گناهایی که به عهد عاشق نشدن مرتکب شده ام پرده پوشاند، که او ستار است و بخوایم که لحظه های تهی از عشق را از تقویم زندگانیم برگیرد که او مهربان و آمرزنده است. او شکایت هایم را می شنود، شکایت هایی که خوانده و خواهان یکی است و اگر خواننده دیگری باشد هم از باب «اشکو منک الیک» است؛ از دوست به خود او شکایت می کنم. شکایتی که هست از «من»



ماندن و در پوست ماندن است، از این فاصله‌ای که باید رخت بر بندد و هنوز باقی است. از این در زدن و پاسخ شنیدن یا نشنیدن، از اینکه هنوز من و او بی وجود دارد.

در زدم و گفت کیست؟

گفتمش ای دوست دوست

گفت که در دوست چیست؟

گفتمش ای دوست، دوست

گفت اگر دوستی از چه در پوستی؟

دوست که در پوست نیست

گفتمش ای دوست دوست

گفت در این آب و گل

گشته اسیر تو دل

دل به چه امید زیست؟

گفتمش ای دوست دوست ...

شکایت، از شک‌هایی است که نماز فنا را باطل می‌کند. از گام‌هایی است که چنان خسته‌اند که گام‌ها را بلند نمی‌توانند برداشت. شکایت از فاصله‌هاست که به هیچ نمی‌رسد.

در فراز دیگری از این زیارت و در قطعه‌ای دیگر از این جوشن باز حدیث فناست و باز غریب به تنگ آمده‌ای است دل خسته، که از همه دل بریده و بر او دل نهاده و دل داده است:

«یا علام الغیوب یا غفار الذنوب یا ستار العیوب یا کاشف الکروب یا مقلب القلوب، یا طیب القلوب یا منور القلوب یا انیس القلوب یا مفرج الهموم یا منفس الغموم»

ای یاری که به رازهای نانوشته آگاهی، در صحیفه دلمان روا مدار جز به خط نور شطحی نوشته شود. یا غفار الذنوب! مگذار که عدو بین من و تو فاصله‌ای بیابد و بر آن بذر گناه افشاند. یا ستار العیوب! میسند که زخم‌های چهره و جدانم آینه‌ها را بیازارند. میسند دیگران چهره‌ها را به طعنه گیرند. یا انیس القلوب! همنشین لحظه‌هایم باش و چنان مرا آکنده از خویش کن که جایی برای دیگری نماند. یا کاشف الکروب! غم‌هایم را که همه غم غربت و دوری از تو است روشن به تماشا می‌بگذار. یا مقلب القلوب! در دلم هر لحظه انقلابی مقدر فرما که چونان نشئه‌ای ملکوتی هر لحظه مرا به تو نزدیک کند. یا طیب القلوب، درد زخم‌های فراق مرا به وصال درمان بخش و تاریکنای بر دل مانده را به نور فرو شوی؛ چنانکه بر پهنه سفید قلب جز تو ننشیند، که هر جا تو باشی نه غمی است نه دردی و هر جا که تو نباشی هم درد است و هم غم و هم بلا. پس بر قلبم چنان فرو نشین که در خانه تو جا برای هیچ‌گیری نماند، که هر چه غیر توست وبال است و بلا.

«یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین یا صریخ المستصرخین یا جار المستجیرین یا امان الخائفین یا عون المؤمنین یا راحم المساکین یا ملجأ العاصین یا غافر المذنبین یا مجیب دعوة المضطربین»

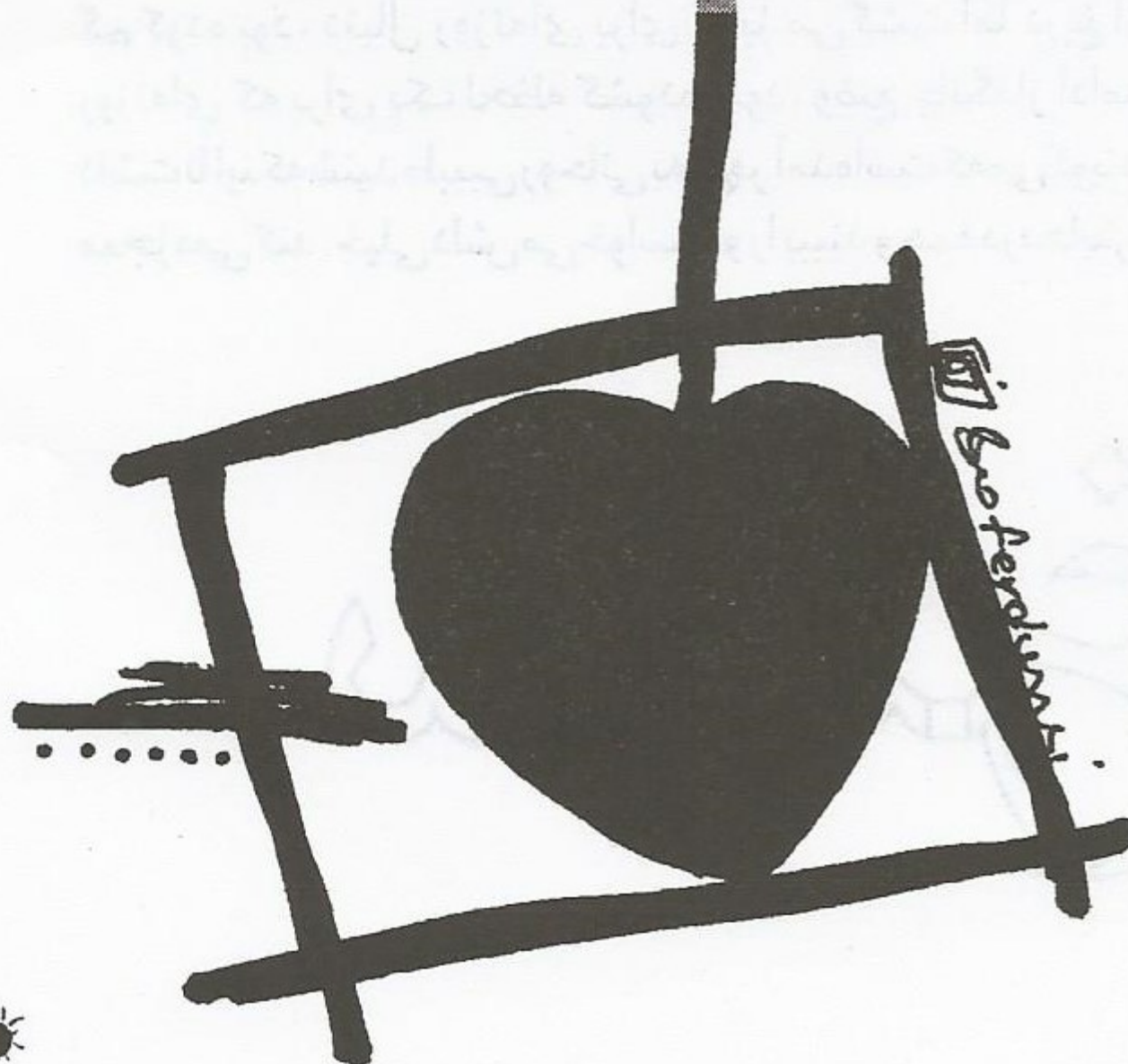
یا دلیل المتحیرین! سرگشتگان در وادی معرفت را نشان تو و همه خوبی‌ها را همان تو. و امیدها به فضل گمان تو، فریادرس فریادهای به‌جان برآمده را. ای آنکه خائفان را پناهی و مؤمنان را

یاور. ای کسی که گناهکار هم به تو پناه می‌برد، حتی از شر خویش. تو چنان مهربانی که هیچ‌چیز را با مهر تو برابر نیست و هزار بار مهربانتر از آنی که قهار باشی. این را می‌شود از نام‌های بلندت فهمید و از نشانه‌های در زندگی دریافت. این درست که تو جابر و جبار، قاهر و قهار، قاصم و متکبر و... هستی، اما صفات رحمانیت تو را شمار نتوان کرد و تنها در نام «ودود» تو آنقدر حلاوت است که هر گاه بدان لب معطر می‌کنیم، شیرینی تمام وجودمان را لبریز می‌کند. یا ودود، چنان زرهی از دعا بر تنمان استوار کن که از تیر و سنان شیطان کاری بر نیاید.

جوشن کبیر، شاهراه آشنایی با خداست. منتهی باید رازها را دریافت و لحظه‌ها را که هر دو نشانه‌خداوند. خنک آنانی که با جوشن کبیر، در رمضان، فرصت بزرگی می‌یابند و چنان بزرگ می‌شوند که در قاب قفس نمی‌گنجند و بال پرواز می‌یابند و تا انتهای حضور دوست پر می‌کشند. جوشن یادآور هزار اسم خداوند است که هر کدام برای گشودن هزار قفل فرو بسته کافی است. هنگام که همه کلیدها در هم شکند.

شب‌های قدر که قرآن‌ها بر سرها، ایمانها را پاسبان می‌شوند و زبانها «سبحانک یا لاله الا انت، الغوث، الغوث خالصنا من النار یا رب»، می‌گویند، فرصتی است که نگاه خویش را تغییر دهیم و دریابیم که آنچه عاشقان از آن گریزانند، جهنم دوری از دوست است و اگر خواهان رهایی از آتش هستند نه از سر خواست و تجارت پیشگی، که از سر عاشقی است و خود فریادرس و یار می‌داند که نجات خواهان در پی چه هستند، آنها که با او دل یکی کرده‌اند می‌خواهند آتش فاصله از میان برود. و فریادخواهی آن هنگام فرو می‌نشیند که «بقا»، با همه فاصله‌هایش از میان برود و هنگام وفا فرارسد؛ تا جاودانگی خویش را تجربه کنیم.

جوشن کبیر، یک دعاست، اما نباید آن را خواند؛ بلکه چون شاهد شهود باید آن را نوشید و این نوشیدن است که عطش عبودیت را فرو می‌نشاند و عبادت‌راهی به آسمان می‌شود و تقدیرهای بهشتی در شب قدر ورق می‌خورد؛ باشد که تقدیر ما را هم چنین بنویسند.





را برای او باز گوید و درمان بگیرد. اصلاً از او کمک بگیرد که چگونه این لباسها را از تن به در کند و تن از بیماری های مهلک باز پس گیرد. او خواهان سرمایه ای بود که می گفتند از دستان آن حکیم معجزه وار، بینایی رفته را باز می آورد. او طالب نگاه مرد بود که می گفتند تا چشم کار می کند در افق نگاهش ستاره دارد و می تواند سر هر کوچه ای ستاره ای بکارد که هرگز از روشنی نیفتد. مرد عطش را با همه وجود احساس می کرد و آب را در دستان حکیم می دانست و آرزو می کرد گذر آن حکیم به کوچه تاریک آنها هم بیفتد. اما ... □ آرزویش اجابت شد. آن روز جمعه که در خانه شان کوبیده شد

دلش قرار نمی گرفت، چشم که در کوچه می گرداند، جز سیاهی نمی دید. لباس تنش پر بود از نیش پر بود از زهر، پر بود از طعنه، پر بود از سنگینی. پر بود از ... و این امانش را بریده بود پاهایش به اختیار، نبودند و دستانش هم همراهی نمی کردند. به هر دری می زد، بسته بود. به هر راهی که می رفت بن بست! زمان و مکان را گم کرده بود، دنبال روزنه ای برای گریز می گشت اما دریغ از روزنه ای که برای یک لحظه گشوده شود. وضع جانگداز ادامه داشت تا اینکه شنید طیبی روحانی به شهر آمده است که می گویند معجزه می کند. خیلی دلش می خواست او را ببیند و همه دردهایش

سیمرغ در قاف

در قاف
سیمرغ

محمدرضا
شهیدی



و او با همه زحمت در را گشود. انگار زنگ زده بود آن در. انگار قفل شده بود آن در. بر پاشنه که چرخید آن در، نور چهره حکیم چشمان بی سوی مرد را نواخت. نفس حکیم را که احساس کرد حس خوشایندی همه وجودش را مالا مال کرد. سلام حکیم که به گوش خورد عین زیباترین موسیقی هستی بود. حکیم که کنارش نشست او ضجه زد، دردهایش را، تنهایی هایش را، همه را، گریست. حکیم اما دستی به مهر بر گونه های خیس مرد کشید و امید داد در شهری نه چندان دور برای همه دردهایش درمان است. مرد، اما، به پایهای نارقیقش و دستان خودسرش و چشمانش اشاره کرد که دیری است با او سر سازش ندارند. حکیم پیر، گفت او خود مرا را به آن شهر خواهد برد. فقط باید مرد خود طلب کند و او طلب کرد، با همه وجود و پیر، زیر بازوانش را گرفت و هماندم به راه افتادند. شوق طلب مرد را چنان به وجد آورده بود که از همه چیز آن خانه دل برید و به کمک پیر به راه افتاده بودند...

در راه، پیر برای مرد قصه مرغانی را باز گفت که به عزم رسیدن به قله قاف، بال به پرواز گشودند و در مسیر راه گروهی شکار باز شدند و جمعی به دام شاهین افتادند و بخشی اسیر صیاد شدند و گروهی به مرغزارهای بین راه دلخوش کردند و دل از سفر بریدند و تعدادی دوری راه آنها را از سفر انداخت، اما گروهی همچنان بی درنگ بال می زدند تا به قاف، آن جایگاه موعود که نماز امنیت و امان بود برسند و صد البته در مسیر راه هم مراقب هجوم باز و عقاب و شاهین بودند و هم چشم به دام صیاد و زیبایی های دلفریب مرغزارها داشتند و هم سنگ های بچه شیطانک ها را مواظب بودند و هم توان خود را تقسیم می کردند تا یک دفعه از نفس نیفتند و آرزوی قاف را به گور نبرند، آنها بال می زدند و عجب اینکه در هر بال زدنی مشتاق تر به پیش می رفتند و هر چه نزدیک تر می شدند عاشق تر می شدند و از هر دام که می رهیدند حلاوت رهایی در کامشان شیرین تر می نمود... و رفتند و رفتند تا به کوه قاف رسیدند و آن زمان تعدادشان سی مرغ بود؛ که چون باورهاشان به وحدت رسیده بود و قاف هم جایگاه وحدت بود؛ به «سیمرغ» مشهور شدند و از آن پس «سیمرغ» نماد کمال خواهی و تلاش در راه رسیدن به هدف شد.

مرد، لب نمی زد، در دل احساس پرواز داشت با بال هایی که پیر حکیم برایش می گذاشت. و باز این حکیم بود که نیمه مانده راه را لب به سخن گشود و قصه پیر زاهد و دختر ترسا را باز گفت: آنجا که پیری زاهد و عالم با جماعتی از حواریون و شاگردانش عزم سفر کرده بودند و در راه پیر همه را از فریب های در میان راه انداز می داد و از تعلق یافتن بر حذرشان می داشت و شاگردان پندهای استاد را به جان می پذیرفتند و می رفتند و رفتند تا مسیرشان به شهری رسید که دختر کان زیبارویش با کوزه بر سر کاریز، عزم آب داشتند. پیر در میان آنها چشم گرداند و نگاهش در نگاه آفتاب رویی گره خورد، که قامتش سرو سهی را مانند بود، جمالش رونقی از ماه و خورشید برده بود. اگر آسمان یک خورشید دارد، در صورت ماه او دو خورشید، چشمه جوشانی شده بودند که زیبایی از آن تراوا بود. گونه هایش به سیب های بهستی می مانست و لبانش غنچه بامدادی بود. انگار پیکر تراش هستی همه هنرش را به کار بسته بود تا این آفتاب روی مه پیکر را بتراشد و سر راه مردمان قرار دهد و دل و دین از آنها

بگیرد. پیر با دیدن دختر، برای اولین بار دلش لرزید، انگار جوان شده بود. چیزی درون او شکست، انگار عاشق شده بود غمزه های آن سیمن پیکر بدجوری او را از خود بی خود می کرد و این حالت چنان آشکار بود و راز چنان از پرده برون افتاده بود، که پیر را توان خرجه بر آن کشیدن نبود و شاگردان حالت استاد بدیدند و بدانستند چه روی داده است و خواستند با گذشتن سریع از آنجا پیر خویش را نجات دهند اما پیر نجات را در نگاه دختر ترسا می دانست و درمان را نفس های او می دید.

حواریون، مسیح خویش را از دست رفته می دیدند و آخرین تلاش های خود را برای همسفر کردن مرشد خود به کار بستند، اما کمند نگاه دختر از همه تلاش آنها شیرافکن تر بود. و سرانجام حواریون رفتند در مسیری که باید، اما پیر اسیر شده، شیری را مانند شده بود که رام یک نگاه شده بود. او حاجت خویش بر دختر خواند و دختر زنه را داد او را که تو مسلمی و من ترسا و میان من و تو وصلت نشاید الا اینکه تو ز ناربندی و ترسا شوی. پیر به هر دری زد نشد، بزرگان قبیله دختر هم ترسا شدن چون او پیری بلند آوازه را، برای خویش پیروزی می شمردند و بر گفته دختر اصرار ورزیدند. هر چه پیر انکار کرد، آنها اصرار کردند و هر چه پیر بر گونه ای دیگر اصرار ورزید آنها انکار کردند و سرانجام زنار بر گردن پیر شد؛ چنانکه کمند نگاه عاشق کش دختر ترسا پیشتر بر گردن قرار گرفته بود و او را به هر سو کشانده بود...

شاگردان می گریستند بر سر نوشت استاد و می رفتند. آنها پیر خویش را از دست رفته و از پافتاده می دانستند و می رفتند تا به تقاص پیر از دست رفته، دل های جوان را به اسلام مایل کنند. از آن زمان مدتی گذشت و گاه باز آمدن شد و از قضا مسیر بازگشت حواریون از همان شهری بود که دختر ترسا به گوشه چشمی شکار تیر کرده بود. آنها اگر چه از این خاطره، کام تلخ می داشتند و از آن شهر به بدی یاد می کردند و دخترانش را و مردمانش را ناموافق بودند، اما مسیر، آنها را دوباره به این راه آورده بود. اگر چه بر آنها سخت بود، اما آماده می شدند که شاید پیر خویش را زناز بسته در خدمت ترسایان ببینند اما...

به شهر که درآمدند، حتی یک نفر زناز نداشت. آنها با نگاهی پر از تعجب، پی جوی چرایی ماجرا به هر سو شدند و ترسایی نیافتند، به هم گرد که آمدند و گفتنی ها باز گفتند، بر آن شدند تا به سراغ مرشد خویش روند تا ببینند او چه کرده است، به حضور که رسیدند دریافتند نفس پیر، زمین خشکیده ترسایان را درخت اسلام کاشته و درخت ها به بار نشسته بود و آنجا همه مسلم بودند و در نگاهشان نوری دیگر موج می زد. آنجا بود که حواریون دریافتند پیرشان نه شکار شیر شده که شیرها را شکار کرده است...

حکیم به مرد گفت همان شهری که مقصد ماست، همان شهر است. شهر ترسایان سابق و مسلمان امروز. آنجا است که همه دردها را شفا می دهند و پرسش ها را جواب. مرد هر چه به شهر نزدیکتر می شد. شوق در او افزون می گشت به شهر که رسیدند. حکیم او را گفت که رمضان آغاز شده است و اهل شهر در این ماه، روزه می گیرند. آداب روزه را هم بر مرد خواند و در اولین روز شهر، اولین



روز رمضان را هم آغاز کردند. اولین روز که به پایان رسید، انگار یک پیراهن از تن پدر کرده بودند او کمی احساس سبکی کرد.

روز دوم او در همکلامی با مردم و حکیم نوعی دیگر سخن گفتن را آموخت؛ گونه‌ای که حتی یک دروغ در آن نبود. پایان روز به گاه افطار، او خیلی بهتر شده بود. سحرها، برایش پر از رازهای سحرآمیزی بود که گره به گره باز می‌شد. دیگر روز، او آموخت؛ تهمت، بیماری هولناکی است که اگر درمان نشود می‌تواند جان بستاند و جانان بکشد. او از زبان هیچ‌کس نشانه‌هایی از این بیماری نمی‌دید و مقایسه می‌کرد. این شهر را با شهری که خود در آن عمر گذرانده بود و راستی اینجا جای دیگری بود. او با افطار، یک تن پوش چروک دیگر از تن پدر کرد. دیگر روز سلام‌هایی می‌شنید که بوی صداقت و اخلاص داشت، بدون اینکه ذره‌ای طعم گس ریا در آن باشد.

شب هنگامی که افطار او را سبک تر کرده بود به حکیم گفت: دارد روز به روز؛ حتی لحظه به لحظه بهتر می‌شود و پیر او را تعلیم کرد که این نعمت را شکرانه‌ای بگذارد. او، اما نمی‌دانست و حکیم پیر، خود معلم شکرگزاری او شد. و دو گانه‌ای را بر آستان یگانه به جا آورد؛ پایان نماز، سجده‌ای گذاشت و به شوری رسید که تا آن روز، هرگز تجربه نکرده بود. سحر، اما عاشقانه‌تر از پیش بود و واژه‌های دعای سحر نورانی‌تر از پیش بر جان مرد می‌نشستند و حکیم این را به خوبی می‌دانست که همسفر خسته و ناتوان او، روز به روز توانا تر می‌شود. او خشنود بود و به واقعه‌ای مقدس ایمان داشت که با عید فطر روی خواهد داد.

روزها از پی هم می‌گذشت و مرد هر روز از چنگال دهشتناک دردی‌رهایی می‌یافت و نوشی بر جانش شهد شهود می‌افشاند او جور دیگری شده بود و هر روز که روزه می‌گرفت و هر نمازی که می‌خواند و هر آیه‌ای که از قرآن می‌خواند و لب به هر دعایی که تر می‌کرد، تازه‌تر و سالم‌تر اما تشنه‌تر می‌شد. عجیب بود او هر روز تشنه‌تر می‌شد و هر چه می‌نوشید، عطش در او افزون می‌گشت.

به نیمه ماه رسیده بود که هم پاهایش، ستون بدن شدند و هم دستانش برای وضو بی‌تابی می‌کردند، بیماری‌ها هم رخت بر بسته بود و سسلا متی جانش را آکنده کرده بود. روز شانزدهم را که به پایان آورد. احساس کرد، عطر سیب از دهانش می‌تراود و کلام در زبانش آسمانی می‌شود، هفدهمین روز او احساس عجیب یک اندیشمند را یافته بود، حرف برای گفتن فراوان یافته بود. حالا حتی می‌توانست به همکلامی حکیم برود.

هیجدهمین روز که به پایان آمد شورش عجیبی احساس کرد هم در خود، هم در عالم. از حکیم راز پرسید و پاسخ شنید که در آستانه تحول بزرگ قرار داریم، در لیالی قدر و شب‌هایی که تقدیر کون و مکان در آن رقم می‌خورد. حکیم گفت که او باید خود را آماده کند؛ تا لحظه‌های قدر را قدر بداند و به آنچه می‌خواهد در این لحظه‌ها برسد و از شهید قدر، علی، گفت که انسانیت را اسوه‌ای بی‌همتا است و مرد تن پوشی از سیاه، چون مردمان شهر بر تن کرد و همراه حکیم و همه مردم شهر بر تن کرد تا به سوگواره سپیده‌ای بپردازد که اشقیا او را سرخ سر از مردم گرفته‌اند.

پایان لیالی قدر، مرد با چشمانی روشن به اطراف چشم می‌گرداند و همه چیز را جور دیگری می‌دید و حکیم غرق شیدایی افزون شده بود. یار داشت به کمال می‌رسید و این برای به کمال رسیده‌ای چون حکیم حلاوتی صد چندان داشت. روزهای دیگر هم قصه همین بود. نورانی‌تر شدن مرد و گشوده شدن درهای باورهای تازه به روی او. هر چه به پایان ماه رمضان نزدیکتر می‌شدیم. او پختگی بیشتری می‌یافت و حکیم در همه این تحول با او همراه بود تا او را به هر مقصد برساند....

ماه رمضان به پایان رسید و مرد، آن خسته و زخمی و تاریک بین دیروز، حالا به چشمه‌ای از نور تبدیل شده بود که لب‌های تشنه را می‌توانست به نور، جواب باشد.

نماز عید فطر که به پایان رسید، مرد هر چه چشم گرداند از حکیم خبری نیافت و نامه‌ای برای او مانده بود؛ پای به سفر بند و به برکت انوار رمضان نور را در کام مردمان معنا کن و شهر شهود را به آنان بچشان. این وظیفه‌توست که در راه ماندگان و بر زمین خوردگان را دست گیری و به بهشت رهنمون شوی. سیاهی‌ها را در هم پدر، و نور را با خط سبز بر تاق باورهای همگان بنویس. هر جا که به مشکل رسیدی، به رمضان دلخوش کن و در شهر رمضان پاسخت را بگیر. به مردمان تعلیم کن برکت سحر و افطار و لحظه‌های رمضان را...

مرد، با کلامی از جنس کلام حکیم شهر را به مقصد شهرهای دیگر ترک کرد، با خاطره‌ای خوش از شهر ترسایان سابق، با احساس سیمرغی که از قاف برمی‌گردد تا سایر مرغان را هم به قاف رهنمون شود.





دارد، چه عطری! او سومی به یاد می آورد آن روز عاشقانه را، هنگام که خداوند گفت بر آدم سجده آورید و آن ها، در لباسی از نور به او چشم دوختند که در لباس خاکی چشم می گرداند.

و سجده آوردند، هنوز حلاوت آن سجده در وجودشان بود، بیچاره ابلیس که خود را از آن شیرینی محروم کرد و کام به استکبار تلخ کرد؛ «خلقتنی من نار و خلقته من تین»! او نمی دانست ماجرای «فنفخت فیه من روحی» را. خدا «کنت کنزاً مخفياً» را پیش کشیده بود که فرشتگان از آشکار کردنش ناتوان بودند و انسانی می بایست بیاید تا آسمان بار امانت اگر نتوانست بر دوش کشد، عاشق و ش، شانه به زیر بار امانت بگذارد و رسم عاشقی به جا آورد «انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال و فابین ان یحملنها و اشفقن منها و لکن حملها الانسان...».

حالا فرشته ها می دویدند که او چنان بار عبودیت دوست بر شانه

فرشته ها چشمان خویش را می مالند تا از بیدار بودن خود مطمئن شوند. نگاهشان پر از تعجب است. راستی چرا؟ پاسخ را در امتداد خط نگاهشان می توان یافت، آن جا که چشم بر زمین دوخته و فوراً نور را تماشا می کنند. لب هاشان تازه می شود و پیشانی شان نیز در یادآوری خاطره آن سجده، بوی عطر می گیرد. در زمین، اما بهشت، زیباتر از همیشه به تماشا گذاشته شده است. از زمین، هزار، هزار چشمه تراواست که آب و نور با هم می تراود؛ می تراود آب - می تراود آفتاب - می تراود مهتاب... و زمان غرق تماشا می شود... فرشته ای انگشت اشاره در زمین می گرداند و با خوشحالی، چشمه ای را به دیگران نشان می دهد؛ آنک... آنک... آن چشمه، همان چشمه ای که آب و آفتاب و مهتاب با عطر سیب از آن تراواست. شرح سجده من است همان که، آن روز عاشقانه بر او سجده آوردم! دیگر فرشته نیز انگشت می گیرد؛ آن هم یار من است، ببین چه نوری

شطحی برای لحظه های تماشایی عطر سیب و فرشته هایی که
رمضان زمین را خیلی دوست دارند

تقویم فصل سبز

فصل سرد
تقویم
م. سبحانی



کشیده که خود عین عبودیت شده است. دیگر او نماز نمی خواند، این نماز است که در او تلاوت و اقامه می گردد. او روزه نمی گیرد. این روزه است که روزی سی روزه او می شود. این او نیست که ذکر می گوید؛ بلکه این ترنم های عاشقانه هستند که بر لبان زیبایش جاری می شوند...

این آسمان نیست که بر زمین نور می بارد. این زمین است که نور را به آسمان صادر می کند. طول تراویدن نور از زمین از همه آسمان ها می گذرد. و تا جوار یار می رسد. و جز آن جا ایستایی نمی شناسد. گل او را چنان سرشته اند که سیرش را پایانی نباشد و در بر دوست هم هر لحظه او را تکاملی دیگر است.

فرشته ها محو تماشا کنید و انگار نماز تماشا را پایانی نیست... در زمین اما تقویم ها یک فصل سبز رو کرده اند، فصلی به نام رمضان که بهار نیازهای عاشقانه و نازهای عاشق کش است. آن ها در عشق، بالغ شده اند و در معرفت یار عارف. عشقی که نه از پی رنگ که از سر حقیقت است و معرفتی که نه از سر بی خبری که در اوج خردمندی و باخبری است.

رخ اگر زرد دارند نه از دوری یار که او را در دل دارند، بل از اوج درک لذت با او بودن است و چشم اگر در افق های دور می گردانند نه در پی او که همه جا را او می بیند. کوه و صحرا، دشت و دریا و... همه اوست.

اگر بر مردم چشمم نشینی

به غیر از خوبی لیلی نبینی

آن ها که چنین نمی بینند، در سلامت دل و دیده باید تردید کنند چرا که هر که را دل و دیده در عشق یکی شد جز یار نمی بیند اما اگر نه چنین شد ماجرا، حکایت دیگر خواهد یافت.

گفت لیلی را خلیفه کان توئی

کز تو شد مجنون، پریشان؟؟؟؟

از دگر خوبان تو افزون نیستی!

گفت: خاموش! چون تو مجنون نیستی...

و راستی وقتی که مجنون جز جمال دل آرایش، لیلی، نمی بیند، چگونه عاشق جز جمال بی مثال دوست را بر دیده گیرد؟

در زمین غلغله عشق بر پاست و آدم ها، عاشق تر از همیشه او را تماشا می کنند. لحظه ها را، لحظه ها را به پراکنش عطر یار در ذرات زمان و زمین مشغولند و من چون خسی که دست تقدیر او را به میقات برده است این لحظه های مقدس را به تماشا نشسته ام، بارها برای تقدیر درود فرستاده ام نه از آن رو که مرا قدری عظیم بخشیده است؛ بلکه از این رو که شمایان را می توانم به لحظه های تماشا ببرم. خیلی وقت ها که باران عطر سیب و یاد حبیب و جشنواره رنگ ها مرا از خواب به دشت بیداری پرتاب می کند و قلم به دستم می دهد و سروشی در من می خواند احساسی اهورایی می گوید بنویس و من می مانم که چه بنویسم. او خود واژه ها را بر من و قلمم جاری می کند و من بی خود از خودی خویش، او می شوم و هر چه می تراود شرح اشارت های نورانی اوست. گاهی هم احساس می کنم او مرا خیلی دوست دارد و گرنه چرا بر دیگری سروش نمی فرستند و دیگری را به پیغامبری شطحیات بر نمی گزینند. من هم البته او را خیلی دوست

دارم. هر اندازه که تصورم را در دوست دادن او بسط می دهم تصدیق هم بسط می یابد. عشق او برای من از بدیهیات است که تا به ذهن تصویر می شود، تصدیق هم می گردد، من او را چنان حس می کنم که یک لحظه بی او بودن را هم تصور نمی توانم کرد!...

بین به کجا افتادم، به چه خودستایی کشیده شدم! اما نه این، اوستایی است منی وجود ندارد. در آن لحظه های خلسه و بی خودی کی نوبت به من می رسد که بخوایم خودستایی کنم. و اصلاً خودی که وجود ندارد یا هم مگر می شود ستود؟ هر چه هست اوست هر چه دوست، اوست. هر چه او نباشد، هیچ نیست حتی اگر فرعون منشانه دعوی الوهیت کند! بیچاره فرعون ها، در همان اولین قدم در می مانند، نمی دانند آن که نیست شد در ذات دوست، هستی ابدی می یابد و آن که ناشناخته رموز عاشقی «خود را ببیند» کور خواهد شد. و مگر کور نیست آن که این همه نشانه های یار را نمی بیند؟ مگر کور نیست آن که از او دور است و او را دیدن نمی کند؟

مگر کور نیست آن که جز خود را در آینه نمی بیند، حتی آینه را! بگذریم، کوری چنین که کر هم هست و آواز پر و بال ملایک و موسیقی آب و هارمونی آوازاها را در نمی یابد که ارزش حرف زدن ندارد!

می خواستم از ماه رمضان بگویم، رفتم جای دیگر، چه می شود کرد؛

حلقه ای بر گردنم افکنده دوست

می کشد، هر جا که خاطر خواه اوست

اصلاً هر جا که خاطر خواه او نباشد جا نیست که بروم. اصولاً معتقدم در شطح نویسی باید قلم را بر کاغذ گذاشت از خود رها شد و هر چه می بارد نوشت، و تصویری را که به نظر می آید توصیف کرد. باید گریبان تا به جیب به درید و سر به کوی دوست گذاشت و سرود، هر چه باران است. کوی دوست هم جای دوری نیست، همان جا که تو نشسته ای هم می تواند کوی دوست باشد؛ اگر رابطه دوستانه باشد. مشکل اگر هست و اگر احساس می کنی کوی دوست جای دور دستی است، در چیز دیگر باید تردید روا داشت و شک را هم مقدمه رسیدن به یقین کرد و دوست را در خویش دید. در خانه دل. اگر کسی به دنبال خانه دوست فرسنگ ها راه می پیماید شاید از این روست که خانه دل را به جای صاحب اصلی به دیگران اجاره داده است. والا طی طریق در مسیر عشق معنا ندارد. عاشق، قبل از آن که قدم از قدم بردارد، حاجی قلب خویش است و زائری است که بر گرد خود او طواف می کند. حج بیرونی هم سمبلی است از حج درونی و مگر مولا علی نفرمود که انسان، عالم اکبر است؟

اترعم انک جرم صغیر

و فیک انطوی العالم الاکبر

پس هر چه در جهان بیرون شکل می گیرد، نمایی کوچک از آن چیزی است که در وجود انسان باید شکل پذیرد. جهاد اصغر عالم اصغر، جهاد اکبری هم در درون عالم اکبر دارد. وقتی جهاد چنین است، چرا حج و نماز و روزه و... چنین نباشد به نمازی که «تنهی عن الفحشاء و المنکر» است به یقین همان نمازی است که در عالم اکبر و با علم اکبر که همان عشق است بر گزار می شود والا نماز در عالم



اصغر با آدم‌هایی که عادت کرده‌اند چنین اثری نشان نمی‌دهد! در رمضان هم فرقی است تا زمینیان پا از عالم اصغر با وضوی معرفت به درون جهان اکبر بگذارند. و این چشمه‌هایی که تراواست و چشمان ملایک را هم شگفت زده کرده است، مکانی است برای تجدید وضو. وضو برای یک نماز و روزه خالصانه در بر دلدار. و وقتی دل در دست اوست، در پی دیگری گشتن معنا ندارد! آن که به دنبال دیگری می‌گردد از آن رو است که برای یک لحظه خدا از کوچه‌های خواب او هم نگذشته است و الا جای دیگری نمی‌رفت. آدم سرگشته که به دنبال این و آن این جا و آن جامی رود، بت را مانند است که خدا را ندید و ادعای خدایی کرد و برایش دعوی خدایی تراشیدند! کسی که از رمضان بر سر کوی دیگری می‌رود از آن روست که او را ندیده و شراب نگاهش را نچشیده است و گر نه عاشق «می» شده و همه چیز را بر سر «نرد» عشق می‌باخت. راست گفت جناب مولانا که «نبرد عشق را جز عشق دیگر

چرا یاری نگیری زو نکوتر؟»

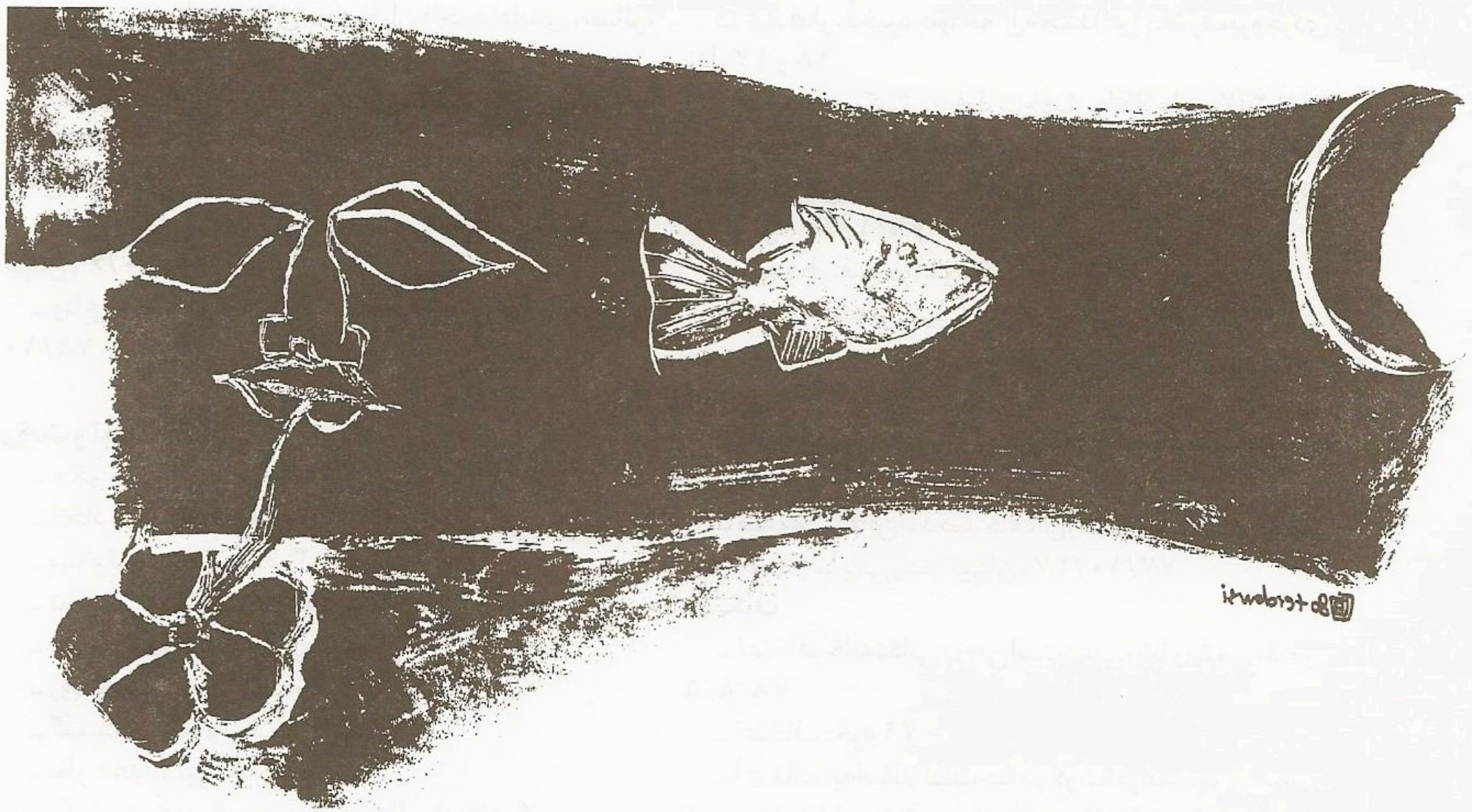
یار نکوتر و عشق بزرگتر، فرصت اندیشیدن به خرده بازی‌های دوران ما قبل بلوغ را نمی‌دهد. این که ما همواره درگیر نی سواری‌های دوران کودکی هستیم، نشانه نیافتن عشق بزرگتر است.

و دریغا که بعضی از قبیله انسان از یاد بردند که آمدند تا زمین را بسازند، به رنگ آسمان و باز گردند. اما افسوس که در همین خاک اسیر شدند و اسیر می‌شوند، آن گونه که خدا را از یاد می‌برند. ماه رمضان، فرصت بازشناسی خویش است و زمان یافتن پر و بالی برای بازگشت. بازگشت از زمینی که به ایمان خدا رسیده است، به سوی عرش دوست که زمین را بیش از همیشه با این چشمه‌های نور دوست دارد... فرشته‌ها رابطه حسنه زمین و آسمان را شاهدند و هزار، هزار چشمه نوری را به تماشا می‌ایستند که از لبان آدم‌ها جاری است و هر کدام یک نفر را نشان می‌کنند که به پایش، بیشتر سجده کرده‌اند. فرشته‌ها، رمضان زمین را دوست دارند...

یار ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
منت بودن آن یار جهان ما را بس

حالا فرشته‌ها می‌دویدند که او چنان بار عبودیت دوست بر شانه گشیده که خود عین عبودیت شده است. دیگر او نثار نمی‌خواند، این نماز است که در او تلاوت و اقامه می‌گردد. او روزه نمی‌گیرد. این روزه است که روری نمی‌رورده او می‌شود. این او نیست که ذکر می‌گوید؛ بلکه این ترنم‌های عاشقانه هستند که بر لبان زیبایس جاری می‌شوند





بعضی دیگر از دانشمندان، روزه را در فرهنگ‌های پیشین منبعث از پی بردن به این مطلب می‌دانند که آن می‌توانست نسبت به بصیرت‌ها و رویاها حالت حساسیت به وجود آورد و از این رو، روزه گرفتن به روزه‌دار این امکان را ارزانی می‌کند که به عالمی معنوی دسترسی مستقیم پیدا کند. بدین لحاظ روزه از نظر بعضی، به شکل سلوکی درآمد که با عمل به آن، حالت راستین لازم برای بهره‌مند شدن از درجه‌ای از مشارکت در الوهیت (۴) پدید می‌آید. روزه به تدریج جزء لازم طهارت نفس (۵) مقرون به معنی و مفاد معینی شد. در پاره‌ای از ادیان بدوی، روزه پاره‌ای از سیر و سلوکی شد که به فرد این امکان را می‌داد که با آن هم از خود در برابر قدرت‌های تابو [= ممنوعه] دفاع کند و هم از آن همچون وسیله‌ای برای دستیابی به (mana) یا قدرت مقدس بهره‌برداری کند.

در درون بعضی از مکاتب فلسفی-یونانی-رمی یا انجمن‌های دینی (از باب مثال، فیثاغورسی) روزه وجهی از ریاضت بود و با این

روزه به معنی امساک کامل یا ناکامل از خورد و خوراک، پدیده‌ای تقریباً عام هم در فرهنگ‌های شرقی و هم در فرهنگ‌های غربی است. هر چند به دلایل گوناگون بر روزه صحنه گذارده شده است و هنوز صحنه گذارده می‌شود، در این مقاله درباره روزه هم چون پدیده‌ای منبعث به دلایلی دینی بحث می‌شود، یعنی پدیده‌ای پدیده آمده از رهگذر آرمان‌ها یا باورهایی که بر حسب آن‌ها روزه عملی نافع یا لازم انگاشته می‌شود؛ که مؤدی به ارتباط با خداوند یا حفظ این ارتباط با او یا با هر موجود فوق طبیعی یا متعال می‌شود.

هر چند خاستگاه‌های روزه هم چون سلوکی اخلاقی یا دینی در پرده ابهام است، شواهدی بر عرف یا سنت روزه گرفتن در کثیری از فرهنگ‌های باستانی وجود دارد. این واقعیت که روزه در پاره‌ای از فرهنگ‌ها مرتبط با مراسم عزاداری بوده است بعضی از دانشمندان را رهنمون به یکی انگاشتن خاستگاه‌های روزه با خاستگاه‌های این مراسم کرده است که در آن مراسم دوستان و بستگان زنده فرد متوفی، آب و غذایی را که معمولاً زندگان مصرف می‌کنند؛ از این حیث کنار می‌گذارند که ممکن است آن مرحوم، در زندگی پس از مرگ همچنان به آب و غذا احتیاج داشته باشد.

بررسی روزه در فرهنگ‌ها، جوامع و ادیان آسمانی

فرهنگ‌ها، جوامع
بررسی روزه در

رزمانی
ژانویه (۱)
ترجمه
علی حقی (۳)



باور که آدمی ذاتاً حالت آغازین حال را تجربه کرده است - حالتی که اگر مرتکب گناه شود از بین می رود - ارتباط تنگاتنگی دارد و با آن در یک ردیف قرار می گیرد. از رهگذر مناسک ریاضت طلبانه گونه گون، هم چون روزه گرفتن، فقر [= اختیاری] و نظایر اینها، فرد توانست حالتی را بازگرداند که با آن ارتباط و یگانگی با خداوند از نو میسر می افتاد. از این رو، در سنن دینی گوناگون، رجوع به حالت آغازین از معصومیت یا سعادت سبب می شود شماری از اعمال ریاضت طلبانه در پیدایش این رجوع، نافع یا ضروری انگاشته شوند. از نظر چنین جماعت‌هایی، فرض زیربنایی بنیادی این بود که روزه گرفتن به وجهی سرآغاز یا حفظ ارتباط با قدرت یا قدرت‌های الوهی است. در بعضی از جماعت‌های دینی (از باب نمونه در یهودیت، مسیحیت و اسلام) روزه گرفتن به تدریج به سبک معیار اظهار اخلاص و انجام عبادت برای خدایی خاص تبدیل شد. اگرچه به دقت معین کردن دلیل عقلانی یا انگیزه فردی یا جماعتی برای روزه گرفتن دشوار است، در کثیری از فرهنگ‌ها به سهولت می توان تشخیص داد که روزه را به سه انگیزه متصف می کنند؛ ۱ - روزه هم چون گامی مقدماتی یا تمهیدی به سوی رویداد یا لحظه‌ای مهم در زندگی فردی یا زندگی جمعی؛ ۲ - روزه هم چون ندامت یا تهذیب؛ ۳ - روزه هم چون استغاثه یا تضرع.

روزه تمهیدی

افزون بر این فرض زیربنایی بنیادی، که روزه‌ها آمادگی لازم برای الهام الهی یا قسمی ارتباط با (هر آن چه معنوی است و در فوق و ماورای امور و شئون طبیعی آدمیان است)، در کثیری از فرهنگ‌ها این باور وجود دارد که روزه گرفتن پیش درآمد وقوع لحظه‌هایی مهم در زندگی شخص است. روزه، شخص (یا جماعتی) را برای پذیرندگی بیشتر در ارتباط با موجودات روحانی و معنوی آماده می کند و تهذیب می گرداند. مثلاً در ادیان راز و رانه یونانی - رمی، روزه گرفتن مددکار نیل به بصیرتی انگاشته می شد که خداوند ارزانی می کند و ورود به اکثر این ادیان مستلزم امساک از همه یا بعضی خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های معین بود به این منظور که معرفت به اسرار آن دین خاص، به حصول پیوندد.

در درون پاره‌ای از فرقه‌های رازورانه، روزه هم چون جزئی از تکلیفی عبادی ملحوظ شده است، که شخص در اثنای روزه گرفتن به خوابی فرو می رود که با رؤیاهایی که در آن می بیند این آمادگی را کسب می کند به پرسش‌های ویژه و نیازهای خودش پاسخ دهد. رؤیاهای و مشاهدات، هم چون وسائلی تلقی شدند که از رهگذر آنها الهامات معنوی یا الهی، مجال تجلی پیدا می کنند. مثلاً فیلاستراتوس (۶) (حدود ۱۷۰ تا حدود ۲۴۵) این نظر را مطرح می کند که چون نفس تأثیر می پذیرد، فقط در اثر زندگی ای ساده و مختصر - که در آن تمتع از نعمات و مشتهیات اندک است - و با دوری گزیدن از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها برای نفس، این امکان پدید می آید که پذیرای رؤیاهای نامغشوش و خالص باشد (زندگی

آپولونیوس، (۷) ۳۷: ۲). هم فیلسوفان یونانی (مثلاً فیثاغورسیان و نوافلاطونیان) و هم انبیای عربی بر این باور بودند که در روزه گرفتن حالاتی گذرا به وقوع می پیوندد که در خلال آنها الهاماتی به حصول می پیوندد. پلوتارک (۸) روایت می کند که چگونه کاهنان مصر باستان از طعام و شراب به این منظور دست می کشیدند که الهامات الهی را تأویل و دریافت کنند (۶ - ۵ Isis and osiris) و یا مبلخوس (۹) می گوید چگونه غیب گویان سه روز پیش از غیب گویی روزه می گرفتند (رازهای مصریان (۱۰) ۳۰۷).

در میان سنن شرقی، زهاد هندو و جین وقتی به زیارت می رفتند و برای بعضی از جشن‌ها خود را آماده می کردند، روزه می گرفتند. بر وفق مناسک دینی چین باستان، Chai یا روزه عبادی، مقدم بر زمان قربانی‌ها بود. برخلاف، در تفکر دینی چین در ادوار بعد، خاصه در تائوئیسم تعلیم داده می شد که «روزه باطنی» (hsin - chai) بهتر از «روزه ظاهری» است و برای نیل به «طریقت» (Tao) مفیدتر است. در آیین کنفوسیوس، به سیر و سلوک کنفوسیوس تأسی می شد و بر روزه صحه گذاشته می شد هم چون تمهیدی برای آن مواقعی که مختص به پرستش ارواح نیاکان بود. بودا اگرچه روزه تعدیل یافته، نه افراطی را، تعلیم می داد، کثیری از راهبان بودایی هوادار رسم خوردن فقط یک وعده غذا در هر روز، پیش از ظهر بودند و ملزم بودند یک روز از هر ماه نو و کامل را روزه بگیرند. در میان بودایی‌ها امروزی، روزه گرفتن و چهار بار اقرار به گناهان خود در هر ماه شیوع و تداول بیشتر دارد.

در سنت یهودی، شریعت موسوی، فقط یک روز روزه گرفتن را الزام آور کرده بود و آن روز آمرزش، (۱۱) روز کفاره (۱۲) بود (لاویان ۳۴ - ۲۹: ۱۶)، لیکن چهار روز اضافی در پی تبعید اهالی بابل (زکریا ۱۹: ۸) افزوده گشت تا از این رهگذر، روزهایی که در آنها فجایعی به وقوع پیوسته بود گرامی داشته شود. متون عربی روزه را در سیاق هشیار بودن در خدمت یهوه قرار می دهند (از باب مثال، لاویان ۲۹: ۱۶ و بعد؛ داوران ۲۶: ۲۰) و آن را هم چون تمهیدی برای از غیب خبر دادن، مهم تلقی می کنند (مثلاً موسی چهل روز در سینا روزه گرفت؛ الیاس در راه سفر به هورب چهل روز روزه گرفت). در یهودیت، چهار روزه اختیاری فردی روا داشته می شود و شواهدی وجود دارد مبنی بر این که دوشنبه‌ها و سه‌شنبه‌ها را جوامع یهودی به روزهای خاص روزه‌داری تخصیص دادند. بر وفق نظر تاسیتوس، (۱۳) روزه گرفتن آن چنان خاصه یهودیان قرن اول شده بود که او گوستوس (۱۴) توانست به خود ببالد که مجدانه‌تر از یک یهودی روزه گرفته است (تواریخ (۱۵) ۵.۴).

هر چند برخلاف روزه رسمیت یافته در عهد جدید سخن گفته شده است (متی ۱۶: ۱۶ - ۱۸: ۶)، غایة الامر تبدیل به سیر و سلوک ریاضت طلبانه صحرانشینان و مردان و زنان پارسای دیرنشین شد، که آن را مقیاسی معتبر و شایسته برای رهایی روح از بند تعلقات و مشتهیات دنیوی می دانستند. در سنت مسیحی، به تدریج روزه‌های فصلی هم چون چله روزه (۱۶) - روزه تمهیدی پیش از عید پاک (۱۷) و ایام مناجات (۱۸) در فصل بهار و استغاثه و توسل



برای دستیابی به محصول پربار و خوب و ایام ایامبر (۱۹) (روزهای چهارشنبه، جمعه و شنبه) که هفته مشخص و معینی از هریک از چهار فصل سال، مختص به نماز و روزه است، باب شد. هم چنین روزه‌های هفته‌ای (روزه گرفتن در چهارشنبه‌ها و جمعه‌ها) پیش از مواقع رسمی مراسمی که لحظه‌هایی خطیر و مهم در زندگی مردمان است (از قبیل غسل تعمید، (۲۰) آیین اعطای رتبه‌های مقدس در کلیسا به کشیشان، (۲۱) پذیرفته شدن در سلک شهسوران (۲۲) و ضیافت رسمی عشاء ربّانی، (۲۳) وجود داشته است.

در سنت اسلامی، مسلمانان همواره ماه نهم، رمضان را، ماه اکید روزه‌داری (صوم) تلقی می‌کنند. آنان در طی روزهای این ماه، از خوردنی و نوشیدنی در حد فاصل طلوع خورشید و غروب خورشید، به تصریح قرآن (۲: ۱۸۰ و بعد) امتناع می‌ورزند. بعضی از فرق سخت‌گیرتر مسلمان، هر دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گیرند و قرآن روزه گرفتن در اثنای سفر حج در، سه روز رفت و سه روز بازگشت، هم‌چون روزه کفاره، توصیه می‌کند (۲: ۱۹۳). متصوفه، روزه‌های اضافی را به منظور پیوند با خداوند توصیه می‌کنند و شیعیان روزه گرفتن را یکی از شیوه‌های بزرگ داشت علی (ع)، داماد پیامبر و دو پسر او تلقی می‌کنند. (۲۴) [هم‌چنین نگاه کنید به مدخل صوم].

بر وفق رأی اعتقادی مبنایی کثیری از قبایل بومی آمریکا، روزه گرفتن برای کسب هدایت از روح بزرگ (۲۵) ثمر بخش بود. در این قبایل، دلیر مردی جوان قصد رفتن به طبیعت وحشی می‌کرد که در آن جا به طلب چنین هدایتی روزه بگیرد؛ در آن محیط، معمولاً این هدایت بروی از رهگذر رؤیایی شخصی آشکار می‌شد. رؤیایی وی غالباً هم‌چون ابزار لازم کامیابی او در زندگی آتی اش تلقی می‌شد و مشعر بود به ارتباطی شخصی میان خودش و روح نگهبان وی. از باب نمونه، به دلیر مردان لا کوتا (۲۶) توصیه می‌شد به طلب مشاهده واکان تان کا، (۲۷) موجود متعالی، برآیند و «پای در اماکن مهجور و متروک گذارند و با ندبه و زاری واکان تان کا را بخوانند و چهار روز از خوردن و آشامیدن دست بکشند.» در بسیاری از قبایل، دوره‌ای از روزه‌عبادی پیش از آن که پسر به بلوغ جنسی برسد و پیش از آن که موعد ماهیانه دختر در رسد - که این هر دو لحظه، لحظه رشد و آستانه بلوغ انگاشته می‌شد - وجود داشت. در ویلز جنوبی (۲۸) در استرالیا پسران در مراسم بورا (bora) یشان باید چهار روز روزه می‌گرفتند. در فرهنگ آرتک، (۲۹) این آیین مستلزم این بود که کسی که ملهم می‌شد روحانی ایثارگر (۳۰) باشد، روزه را قسمی امساک و دست باز کشیدن به شمار می‌آورد. در حالی که روزه غالباً هم‌چون سیر و سلوکی تلقی می‌شد که جسم را تقویت می‌کرد و به فرد تشخص می‌داد به روزه‌داری مدید و دیگر مناسک شاق تن در دهد از این حیث که فرد بتواند روح نگهبان (۳۱) را که همراه مرد و زن در زندگی بود ببیند یا از او کلامی بشنود.

روزه هم‌چون کفاره یا تهذیب

عرف و سنت مصریان و بابلیان باستان مشتمل بود بر روزه‌عبادی

هم‌چون قسمی کفاره، مقرون به بروز احساسات و اظهار ندامت برای کارهای بد و ناصواب. هم‌چون مردمان ادوار بعدی، این ملل روزه را برای کفاره قصورها و تقصیرها در خور و ارزشمند می‌دانستند و بدین سان با روزه گرفتن از غضب خدایان ممانعت به عمل می‌آوردند. مثلاً در کتاب یونس (۳۲) توصیف شده است که آشوری‌ها پوشیده در کرباس اند، زاری می‌کنند، روزه می‌گیرند و به درگاه خداوند برای غفران گناهان استغاثه می‌کنند (یونس ۵: ۳ و بعد).

از نظر یهودیان، روزه وصف ظاهر ندامت باطن بود و در مواقع گوناگون، روزه‌ای عام هم‌چون بازشناسی عمومی گناه مردمان اعلام می‌شد (۱ سمیوئیل ۲۴: ۱۴، ۱ پادشان ۹: ۲۱، یوشع ۹: ۳۶).

روز آمرزش، روز کفاره، روز روزه‌داری و ندبه و زاری برای آمرزش گناهان بود. لیکن هم‌چنین روزه‌داری هم‌چون ابزاری برای جهت دادن روح به چیز یا کسی بزرگ‌تر، تلقی می‌شد. بر وفق نظر فیلون یهودی (۳۳) (۵۰ ب م - ۲۵ ق م)، تراپیوتاه‌ها، (۳۴) جماعتی از یهودیان اهل تأمل و مراقبه که در جامعه زندگی می‌کردند، روزه می‌گرفتند و آن را وسیله تهذیب روح می‌دانستند به وجهی که روزه گرفتن خود به فعالیت معنوی تر هم‌چون خواندن و مطالعه کردن تبدیل شود (در باب زندگی متاملانه). (۳۵) حسیدیمی‌ها، (۳۶) جماعتی از یهود که پیرو «معلم پارسا» (۳۷) بودند به تاسی از او پای در طبیعت وحشی کمران (۳۸) (حدود ۱۳۵ ق م - ۷۰ ب م) نهادند و در راهنمای سیر و سلو کشان (۳۹) روزه گرفتن را هم‌چون یکی از راه‌های تهذیب و کسب آمادگی برای آمدن «آخر الزمان» (۴۰) تجویز نمودند.

هر چند روزه گرفتن هم‌چون کفاره و تهذیب در سنن دیگر مشهود است، در میان مسیحیان بود که روزه گرفتن به ویژگی بارز و غالب این دین تبدیل شد. پیشتر در سده‌های اول و دوم، روزه هم‌چون یکی از کثیری از مناسک ریاضت طلبانه نمود داشت و در سده‌های میانه گسترش یافت. با رشد سریع جنبش‌های ریاضت طلبانه که دو گانه‌انگاری یونانی را در الگوهای فکری خودشان جذب کردند و گنجانیدند، روزه تبدیل به وسیله‌ای مهم برای رهایی جسم از تعلقاتش به دارایی‌ها و لذات مادی شد و بدین سان شخص با روزه گرفتن رهایی می‌یافت که به خیر برتر که همانا عشق به مسیح و تاسی به او بود، نیل پیدا کند. مفهوم غالب در روزه‌داری این بود که رعایت تعادل در خوردن و خوراک مسلماً بهترین راه و روش برای حفظ سلامتی بود و امساک از خوردن، خاصه در مهار و تحت ضابطه در آوردن توازن میان جسم و روح مؤثر بود. همانند فیثاغورسی‌ها و با توجه محرّمات مفصل آنان در باب خوردنی‌ها (سده‌های چهارم تا ششم ق م)، مسیحیان صدر اول این گونه مناسک ریاضت طلبانه را هم‌چون روزه، نماز و صدقه دادن را هم‌چون راه و روشی برای تقلیل یا حذف تنش میان کالبد زمینی و نفس مجرد و الهی تلقی کردند.

گرچه درست است که به نظر بعضی از افراد یا جماعت‌ها، روزه گرفتن تبدیل به غایتی فی نفسه شد و نه راه و روشی برای رسیدن به



غایتی، اکثر کتاب‌های ارشاد یا مقررات راهبانه، راهبان را انداز می‌دهد که از روزه افراطی دوری گزینند، چون این قسم روزه هم به جسم ممکن است صدمه بزند و هم به روح. گرچه اقامه سنت روزه در سرزمین‌های مختلف به وجوه گوناگون بوده است، اکثر کتاب راهنمای سیر و سلوک و کتاب‌های دعای مسیحی اندک اندک شروع به تنظیم دقیق‌تر ایام و مواقع روزه‌های اجباری کردند (ر.ک. کتاب تعلیم چدوازده حواری ج ۷ به بعد، یوستین شهید (۴۱) ۱ مدافعه ۶۱ (۴۲)). باری بارشده جوامع رهبانی در سده چهارم بود که روزه‌ها به تدریج همگانی‌تر شدند.

فرق مذهبی امروزیین مسیحی، تنوع چشم‌گیری از آراء و عقاید و سنن را در باب روزه عرضه و ارائه می‌نمایند. از نظر اکثر فرق مذهبی پروتستان، به استثنای پاره‌ای از فرق پروتستان که تمسک آنان به تعالیم انجیل بیشتر است (۴۳)، روزه به اختیار افراد وانهاده شد. هر چند در درون کلیساهای کاتولیک رومی و ارتدکس یونانی هنوز احکام و دستورالعمل‌هایی بر عرف‌ها و سنت‌های فردی و جمعی حاکم است، سنن روزه گرفتن‌های سخت و ملغی شده است. کاتولیک‌های رومی هنوز تا حدی به روزه و امساک از خوردن گوشت در چهارشنبه خاکستری (۴۴) [= روز اول ایام روزه و توبه مسیحیان] و جمعه مقدس (۴۵) [= جمعه پیش از عید پاک، روز یادبود تصلیب مسیح] اند. در درون کلیسای ارتدکس یونانی، روزه معمولاً یکی از اعمالی است که فرد را تهذیب می‌کند و او را برای محظوظ شدن از رمز و رازهای مراسم عبادت کلیسایی آماده می‌کند.

بودایی‌ها اگرچه معمولاً از قیود و قید و بندهایی در خوردن و خوراک هواداری می‌کنند و کثیری روزه را سنتی غیربودایی می‌دانند، روزه هم چون یکی از سنن سیزده گانه بودایی‌ها ملحوظ شده است که در مددکار بودن برای رهنمون شدن به زندگی‌ای شاد مؤثر می‌افتد و از جمله راه و روش‌های تهذیب (dhutanga) است. لذا کثیری از راهبان بودایی رسم روزه و خوردن فقط یک وعده غذا را پاس داشتند، و غالباً ارتزاق آنان از ظرف صدقات و خیرات بود و از پذیرش کمک اضافی سرباز می‌زدند. به زعم بودایی‌های دیگر، دستیابی به روشن بینی (۴۶) از راه طرد و رد اندیشه‌ها و آراء ناصواب، سهل‌تر از دستیابی به آن از رهگذر روزه گرفتن است. در جنیسم، باوری وجود دارد مبنی بر این که بعضی از اعمال ریاضت طلبانه و زاهدانه مانند روزه از این حیث تهذیب کننده‌اند که می‌توانند انباشت (Karman) را که بر جوهر فرد زندگی (monad - life) سنگینی می‌کند بزدایند. بنابراین روزه توانست مردمان را به سوی بالا در مسیر رهایی از (Karman) هدایت نماید. در سنت اسلامی، به روزه هم چون یکی از «اعمال حسنه»، یکی از تکالیف شناخته شده مسلمان مخلص و معتقد نگریسته می‌شود و در بخشودگی فرد از همه گناهان گذشته‌اش مثمرتر دانسته می‌شود (تبریزی، مشکاة المصابیح ۷۰۷).

در بعضی از قبایل بومی آمریکا، سنت روزه موجب تهذیب جسم و ارجح بر پاره‌ای از کارهای سخت، طاقت شکن و بزرگ است. سرخ‌پوستان چروکی (۴۷) معتقد بودند که پیش از کشتن یک عقاب فرد باید مدت مدیدی به دعا و روزه‌ای که جسم را تهذیب می‌کند تن

در دهد تا جسم خود را به وجهی که برای مبارزه لازم است تقویت نماید. سرخ‌پوستانی که به زبان سیویوان (۴۸) تکلم می‌کنند، معتقدند که هم‌پیش از شکار و هم‌پیش از جنگ بدن باید از رهگذر روزه برای این وظایف شریف و والا تهذیب شود. در میان اینکاها، (۴۹) روزه [= پرهیز] از نمک، فلفل‌های قرمز، گوشت یا chicha [= آب جوی به دست آمده از ذرت] یکی از راه‌های آمادگی بدن برای رویارویی با حادثه‌ای مهم و نیز شکل عام و همگانی توبه و کفاره بود.

روزه هم چون استغاثه

اگرچه در بسیاری از موارد دشوار است که وضوح میان روزه گرفتن هم چون ندامت و روزه گرفتن هم چون استغاثه تفکیک‌قائل شویم، در پاره‌ای از سنن روزه هم چون استغاثه کاربرد گسترده‌تری داشته است. مثلاً در آیین یهود، روزه گرفتن نحوه‌ای «معطوف نمودن گوش یهوه» و درخواست از خداوند است که به لطف در یهودیان نظر کند و به آنان خواسته‌ای را که طلب نموده‌اند ارزانی کند. مثلاً آه‌ب (۵۰) روزه گرفت تا بدین وسیله از فاجعه‌ای که الیاس پیش بینی نموده بود، جلوگیری به عمل آورد (۱ پادشاهان ۲۹ - ۲۷: ۲۱، ر.ک. اعداد ۲ و ۴: ۱، تواریخ ایام ۳: ۲۰، یوشع ۹: ۳۶). از آن جا که ندامت و استغاثه غالباً نیروهای انگیزشی دوگانه برای روزه‌داری در آیین یهوداند، روزه گرفتن هم به وجهی آشتی‌جویانه و هم به وجهی متضرعانه در این آیین پدیدار شد. همانند سنن اسلامی و مسیحی، برداشت آیین یهود از روزه در رهیافت ندامت باطنی و متبدل شدن از سویدای دل بازتاب یافت. در محافل زهاد مسیحی، به روزه هم چون یکی از اعمال ارزشمند و درخور ستایش نگریسته می‌شد که دیوان و وساوس شیطانی را از ضمیر فرد می‌زدود. به همین جهت روزه در درون مسیحیت هم چون نیرویی بالقوه برای استرحام از خداوند و طلب استعانت از او برای رهایی فرد از وساوس «دنیوی، شهوانی و شیطانی» جلوه‌گر شد. روزه وسیله‌ای بود برای درخواست از خدا که در کارزار علیه گناه، مسیحیان پیکارگر را هم تقویت کند و هم بدانان پشت گرمی دهد. در قرآن روزه گرفتن هم چون استغاثه و تضرع، فقط در صورتی روزه‌ای ستوده است که فرد از کذب و کردار ناصواب دست بکشد و گرنه خداوند به استغاثه او هیچ اعتنایی نخواهد کرد (از باب نمونه نگاه کنید به سوره ۲۶: ۲). (۵۱)

در میان جوامع دیگر نیز به روزه هم چون سنتی ارزشمند برای اکتساب پاداش‌هایی از قدرت‌های برتر نگریسته می‌شد. در مراسم اینتی کیوما (۵۲) در میان قبایلی در استرالیا مرکزی، به روزه گرفتن مبادرت می‌شود تا از این رهگذر از ازدیاد در توتیم چ= نماد، مظهر ج ذخیره غذایی اطمینان حاصل نمایند. دختران جوان جین (۵۳) روزه می‌گیرند و از آن هم چون وسیله‌ای برای درخواست از قدرت برتر استفاده می‌کنند که به آنان شوهر خوب و زندگی متأهلانه شادمانه‌ای را ارزانی کند. روزه گرفتن غالباً همراه یا مقدم



- 10 - Egyptian Mysteries.
- 11 - Yom Kippur.
- 12 - Day of atonement.
- 13 - Tacitus.
- 14 - Augustus.
- 15 - Histories.
- 16 - Lenten.
- 17 - Easter.
- 18 - Rogation Days.
- 19 - Ember Days.
- 20 - Baptism.
- 21 - Ordination to Priesthood.
- 22 - Admission to knighthood.
- 23 - reception of Eucharist.
- 24 - برداشت‌های نویسنده از آیات قرآن و معتقدات فرقی اسلامی همچون شیعه، لزوماً با آراء و معتقدات معهود مسلمانان و شیعیان و تفاسیر مفسران مسلمان منطبق و سازگار نیست.
- 25 - Great spirit.
- 26 - lakota.
- 27 - Wakantanka.
- 28 - South Wales.
- 29 - Aztec.
- 30 - Sacrificing priest.
- 31 - Guardian spirit.
- 32 - Book of Jonah.
- 33 - Philo Judaeus.
- 34 - Therapeutae.
- 35 - On the contem plative life.
- 36 - The Essenes.
- 37 - Righteous.
- 38 - Qumran.
- 39 - Manual of Discipline.
- 40 - end of days.
- 41 - Didachē.
- 42 - Justin Martyr.
- 43 - Apology.
- 44 - More evangelically.
- 45 - Ash Wednesday.
- 46 - Good Friday.
- 47 - Enlightenment.
- 48 - Life - Monad.
- 49 - Cherokee Indians.
- 50 - Siouan - speaking Indians.
- 51 - Incas.
- 52 - Ahab.

۵۳ - به چندین نسخه از قرآن‌هایی که در اختیار راقم این سطور است، مراجعه شد، آیه ۲۶ سوره ۲ [= آل عمران] مضمونی که دارد ربطی به مراد نویسنده ندارد. - م

54 - Intichiuma.

55 - Jain.

56 - Dakata Sun Dance.

ترجمه تحت‌اللفظی؛ ماوای زندگی جدید / cheyenne New life Lodge

57 - The

58 - The Ponca Sacved Dance.

59 - Mystery Dance.

بود بر مراسم رقص بعضی از قبایل که برای تمدید حاصل خیزی و برداشت محصول پربار از زمین دست به دعا برمی داشتند (نمونه‌هایی از این رقص‌ها عبارت‌اند از: رقص خورشید داکوتا، (۵۴) ذچینی نیولایف لاج، (۵۵) رقص مقدس پونکا (۵۶) یا رقص راز آمیز (۵۷)

خلاصه آن که از نخستین جوامع ثبت و ضبط شده در تاریخ تا جوامع کنونی، روزه گرفتن سنت دینی مرسوم و متداولی بوده است و هم‌چون پیش درآمد و نیز وسیله‌ای برای تعمیق تجربه‌ی تعالی و تنزه از شئون مادی و جسمانی به کار می‌آمده است. امساک اختیاری از خورد و خوراک به زعم بسیاری کسان در زمره شیوه‌های کمال مطلوب اظهار وابستگی به قدرتی برتر یا رهایی از چیزهایی است که امید و آرزوها برای دستیابی به صورتی «برتر» از وجود را مجال بروز نمی‌دهند. روزه گرفتن غالباً هم‌چون نشانه و نماد گروش آدمی به سوی چیزی و رای زندگی هر روزینه‌ او و گرایش به سوی معنویت، تعالی، روح بزرگ، خدا و غیره تلقی و مؤثر واقع شده است. در ادوار جدید، بر ارزش درمانی و شفابخش روزه هم‌چون عملی برای حفظ الصحه - که غالباً در وجه عبادی و دینی این سنت مأخوذ افتاده است - مهر تأیید نهاده شد.

کتاب‌شناسی :

Brandon,

S.G.F., ed. A Dicitonary of Comparative Religion. London, 1970. Religion and Ethics, edited by James Hastings, vol. 5. Edinburgh, J.A., and A. J. Maclean. "Fasting." In Encyclopaedia of 1912. MacCulloch,

The Cult of the Seer in the Ancient Middle East. London, 1971.

MacDermot, Violet.

N. Fasting: The Phenomenon of Selt - Denial. Nash ville, 1976.

Rogers, Eric

to Health and Wholeness for Your Body - Spirit. New York, 1981.

Ryan, Thomas. Fasting Rediscovered: A Guide

A History of indians in the United States. Rev. ed. Chicago, 1971.

Underhill, Ruth M. Red Man's America:

Westminster Dictionary of Christian Spirtuality. London, 1983.

Wakefield, Gordon S., ed. The

پی‌نوشت‌ها :

۱ - مأخذ ترجمه. of Religion Mircea Eliade (ed.), Vol.5.

.the Encyclopedia

2 - Rosemary Rader

۳ - عضو هیات علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

4 - Participation in divinity.

5 - Purity ritual.

6 - Philostratus.

7 - Life of Apollonius.

8 - Plutarch.

9 - Iamblichus.





روزه در بین امت‌های پیشین

است، در تورات می‌خوانیم: «هنگام برآمدنم به کوه که لوح‌های سنگی، یعنی لوح‌های عهدی که خداوند با شما بست بگیرم، آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.» (۲)

یهودیان نیز هنگام توبه و درخواست بخشش از خداوند روزه می‌گرفته‌اند در قاموس کتاب مقدس آمده است: «قوم یهود غالباً در هنگامی که فرصت یافته می‌خواستند اظهار ناتوانی و تواضع در حضور خداوند نمایند، روزه می‌داشتند. تا به گناهان خود اعتراف

یکی از موضوعاتی که همواره مورد پرسش قرار می‌گیرد، این است که آیا در میان اقوام و ملت‌های پیشین روزه گرفتن رایج بوده یا خیر؟

برای پاسخ بدین پرسش بر آن شدیم تا جستاری را از کتاب‌های پیشینیان آغاز نماییم. از این رو، آنچه پیش رو دارید، نتیجه یک نگاه گذرا در همین راستا می‌باشد که به باز نمودن روزه گرفتن در میان ملت‌های پیش از اسلام وجود داشته، در «قاموس کتاب مقدس» در همین باره چنین می‌خوانیم.

«روزه کلیتاً در تمام اوقات در میان هر طایفه و هر ملت و هر مذهب در موقع ورود آندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول و رایج بوده است.» (۱)

مطالعه تورات نیز می‌نمایاند که موسی (ع) چهل روز روزه داشته

روزه و رمضان در گذر تاریخ

در گذر تاریخ
روزه و رمضان

محمد علی
چنارانی



نموده به واسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را به دست آورند.

روزه اعظم با کفاره محتمل است که فقط در طول سال یک روز روزه مخصوص بوده که در میان طایفه یهود مرسوم بود. البته روزه‌های موقتی دیگری نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می‌داشتند. (۳)

مطالعه انجیل نیز می‌نمایند که حضرت مسیح (ع) چهل روز روزه داشته است؛ زیرا می‌خوانیم: «آنگاه که عیسی (ع) از قوت روح به بیابان برده شد، تا ابلیس او را امتحان نماید... پس چهل شبانه روز، روزه داشته، عاقبت الامر گرسنه گردید.» (۴)

پس از حضرت عیسی (ع) حواریان روزه می‌گرفته‌اند. در همین راستا چنین نقل شده است: «آنگاه گفتندش که چون است تلامیذ یحیی دایم روزه دارند، و دعا نمایند، اما شاگردان تو همواره می‌خورند و می‌آشامند؟... یکی از روحانیان از فارسیان گفت: آیا شما می‌توانید به فرزندان داماد بگویید روزه بگیرد حالی که داماد در حجله عروس است. ولی روزگاری خواهد آمد که داماد از پیش آنها برداشته خواهد شد و در آن ایام روزه خواهند داشت.» (۵)

هم‌چنین در کتاب «قاموس کتاب مقدس» آمده است: «بنابراین، حیات حواریون و مؤمنان ایام گذشته، عمری آکنده از انکار لذات و زحمات بی‌شمار و روزه‌داری بود.» (۶)
علامه طباطبایی درباره وجود روزه در میان دیگر ملیتها می‌نویسد:

«روزه از غیر ملیین هم نقل شده و مراد از غیر ملیین کسانی هستند که تابع پیامبری نیستند، مانند: بت پرستان، همان گونه که مصریان در قدیم الایام و یونانیان قدیم و رومیان و بت پرستان هند تاکنون روزه می‌گیرند. بل که روزه عبادتی است که قریب است انسان چنانچه به وسیله فطرتش به آن هدایت شده باشد.» (۷)

تحریف در ادیان

بنابراین، روزه در ادیان الهی در ردیف دیگر عبادتها بود، و از مواردی می‌باشد که در شرایع الهی ثابت بوده است. گرچه در کتابهای کنونی و در دستورات پیروان این مذاهب تحریفات فراوانی وجود دارد که از آن جمله می‌توان روزه گرفتن را برشمرد.
علامه طباطبایی در همین راستا چنین می‌نویسد:

در تورات و انجیلی که اکنون در دست یهودیان و نصرانیان می‌باشد چیزی که دلالت بر وجوب روزه نماید یافت نمی‌شود. بل که این دو کتاب (تورات و انجیل) روزه را مدح و ستایش کرده و از آن با عظمت یاد نموده‌اند.

اما یهودیان و نصرانیان در طول سال یک روز را روزه می‌گرفته‌اند. که آن را «ایام معدوده» می‌نامیدند. در آن روز از خوردن گوشت، شیر، آشامیدنیها و خوردنیها خودداری می‌کردند. (۸)

فخر رازی درباره تحریف روزه در امتان پیشین می‌نویسد:

«خداوند روزه ماه مبارک رمضان را بر یهودیان و نصرانیان واجب کرد. اما یهود روزه این ماه را که خداوند بر ایشان واجب گردانیده بود. ترک نمودند و اکتفا کردند به گرفتن یک روزه از ایام سال، و به گمان آنها روز در سال، همان روزی بوده که فرعون غرق شده است. اما نصرانیان ماه رمضان را روزه گرفتند، و چون با فصل گرمای شدید مصادف گردید. روزه را در فصلی قرار دادند که در آن تغییر نباشد. سپس گفتند: چون وقت روزه را عوض کردیم، آن را زیاد می‌کنیم. پس ده روز بر آن افزودند. آنگاه پادشاهی آمد و نذر هفت روز، روزه را نمود. پس نصرانیان آن هفت روز را اضافه کردند. سپس پادشاه دیگری آمد و آن را سه روز اضافه کرد تا پنجاه روز تمام شد.» (۹)

تشریح روزه در اسلام

از بررسی روایات و مدارک تاریخی چنین به دست می‌آید که در دوم ماه شعبان سال دوم (ه. ق) حکم تحویل قبله از بیت المقدس به سوی کعبه در هنگام خواندن نماز بر رسول خدا (ص) ابلاغ گردید، و این تغییر انجام گرفت. و سیزده روز پس از آن حکم وجوب روزه ماه مبارک رمضان تشریح و ابلاغ گردیده است. (۱۰)

در اسلام نسبت به کیفیت، شرایط و احکام روزه دستوراتی صادر گردیده که در کتابهای فقهی به طور تفصیل بیان گردیده است. در آغاز تشریح روزه چنانچه شب ماه مبارک رمضان مسلمانی را خواب می‌رود، از خوردن، آشامیدن و آمیزش با همسران خود محروم بودند، اما این احکام بر اثر یک حادثه تغییر کرد، در تاریخ چنین می‌خوانیم.

یکی از یاران رسول خدا (ص) به نام «مطعم بن جبیر» که پیرمرد ناتوانی بود، روزه می‌گرفت. هنگام افطار وارد منزل خود شد، همسرش رفت تا برای افطار وی غذایی آماده نماید او را خواب ربود. هنگامی که بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم. با همان حال شب را خوابید، صبح روز بعد در حالی که روزه بود برای کندن خندق حاضر شد. در هنگام کار به سبب ضعف و گرسنگی بیهوش افتاد، رسول خدا (ص) نزد وی آمد این منظره او را غمگین ساخت. در این هنگام آیه (۱۸۷) سوره بقره نازل گردید و این احکام را لغو کرد که مدارک گوناگونی بیان شده است. (۱۱)

حوادث مهم تاریخی در ماه مبارک رمضان

در ماه مبارک رمضان حوادث بی‌شمار و گوناگونی روی داده که برخی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. در شمار «ایام الله» هستند. بر این اساس، در این نوشتار به گونه خلاصه، به بیان حوادثی بسنده کرده‌ایم که در راستای زندگانی رسول گرامی اسلام (ص) و امامان شیعه (علیهم السلام) قرار گرفته‌اند. چرا که این شیوه از مصادیق آشکار تعظیم شعایر به شمار می‌رود. از این رو، دیگر مباحث



و حوادث این ماه شریف را به سبب خارج بودن از محور بحث فرو نهاده ایم.

۱- ولایت عهدی امام رضا (ع) سال ۲۰۱ هـ. ق

مأمون خلیفه عباسی، پس از آن که برادر ناتنی خود «امین» را از میان برداشت به سبب نفوذ علویان و علاقه ایرانیان، با رایزنی وزیر خود به نام فضل بن سهل، چنین مصلحت دید که امام رضا (ع) را به مرو فرا خواند. گرچه امام رضا (ع) از این تقاضای مأمون سر باز می زد، اما آن حضرت را با اجبار به مرو آورد.

آنگاه به فرمان مأمون در روز اول (یا ششم) ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ (هـ. ق) مجلسی با حضور تمامی بزرگان و دانشمندان تشکیل داد، سپس به عباس فرزند خود دستور داد که با امام بیعت کند. آنگاه بزرگان بیعت کردند و مأمون به مردم جوایزی بخشید، و شاعران نیز شعر سرودند، و به دستور مأمون نام آن حضرت را بر منبرها یاد کردند. و به نام امام سکه زدند، و لباس سیاه که شعار عباسیان بود ترک نمودند و لباسهای سبز پوشیدند. (۱۲)

۲- غزوه تبوک سال نهم هـ. ق

تبوک نام محلی میان حجر و شام است که دارای چشمه های فراوانی می باشد. و چون سپاه اسلام آنجا را مرکز خود قرار دادند، این غزوه را تبوک نامیده اند. در این غزوه بین مسلمانان و رومیان نبردی روی نداد. بل که به صلح انجامید، اما در این غزوه گروهی از کسانی که نامشان در شماره صحابه رسول خدا (ص) بود، قصد جان وی نمودند.

گرچه این گروه ناکام ماندند و رسوا شدند. از این جهت این غزوه را «فضحه» گفته اند. و چون مسلمانان در این غزوه سختیهای فراوانی متحمل گردیدند. آن را «ذوالعسره» نیز نامیده اند. (۱۳)

۳- فتح مکه سال هشتم هـ. ق

برخی از تاریخ نگاران فتح مکه را در روز دوم، و تعدادی ششم و برخی سیزدهم و گروهی بیستم ماه مبارک رمضان دانسته اند.

سبب فتح مکه و درگیری مسلمانان با کفار، نقض شرایط صلح حدیبیه از سوی قریش بود. زیرا فردی از قبیله بنی بکر (طرفدار کفار) شعری در هجو رسول خدا (ص) سرود و غلامی از قبیله بنی خزاعه (طرفداران رسول خدا (ص)) این شعر را شنید، او را از هجو پیامبر (ص) منع کرد. ولی سودی نبخشید، در نتیجه بین آنان زدو خورد شد، و به قبایل آنان نیز کشیده شد.

این خبر به پیامبر (ص) رسید، وی فرمود: نصرت داده نشوم اگر خزاعه را یاری نکنم. آنگاه در طلب سپاه برآمد و پیکی به سوی دشمن فرستاد و به آنان پیام داد.

هر کس به خدا ایمان دارد، در اول ماه مبارک رمضان سلاح بردارد و در مدینه حاضر شود. مردم مدینه نیز آماده جنگ شدند، تا این که زمان موعود فرا رسید، و شهر مکه به دست مسلمانان فتح گردید. (۱۴)

۴- وفات حضرت ابوطالب (ع) سال دهم بعثت

حضرت ابوطالب (ع) و همسر گرامش فاطمه بنت اسد (س) بیش از چهل سال از رسول خدا (ص) با تمام وجود خود نگهداری و حمایت کردند. و آن حضرت را در راه اهداف و رسالتش یاری نمودند. تا این که در سن هشتاد و چند سالگی در هفتم ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت بدرود زندگی گفت و در قبرستان ابوطالب در مکه به خاک سپرده شد.

امام باقر (ع) در برابر کسانی که به آن بزرگوار تهمت بی ایمانی می زنند فرمود:

اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان مردم را در کفه دیگر، ایمان ابوطالب سنگین تر خواهد بود. (۱۵)

۵- درگذشت حضرت خدیجه (س) سال دهم بعثت

حضرت خدیجه (س) دختر خویلد، نخستین زنی است که به پیامبر (ص) ایمان آورد و تمام ثروت خود را در راه اسلام بخشید. رسول خدا (ص) در سن بیست و پنج سالگی به سفر تجارته رفت، و پس از این سفر با پیشنهاد حضرت خدیجه (س) با وی ازدواج کرد. حضرت خدیجه تا آن زمان به سبب نیافتن شوهری لایق، کاردان و با ایمان که از رسومات جاهلیت به دور باشد ازدواج نکرده بود.

نتیجه این ازدواج دو پسر و دو دختر یا چهار دختر بود که عبارتند از: عبدالله، قاسم، زینب، فاطمه، رقیه و ام کلثوم. زندگی بین رسول خدا (ص) و حضرت خدیجه (س) بیست و چهار سال و یک ماه به طول انجامید. تا این که سه روز پس از درگذشت حضرت ابوطالب (ع)، در سن ۶۵ سالگی در دهم رمضان سال دهم بعثت درگذشت و در محلی به نام «حجون» دفن شد. (۱۶)

۶- ولادت امام حسن (ع) سال سوم هـ. ق

ولادت با سعادت نخستین فرزند علی (ع) و فاطمه (س) بنا بر قول مشهور در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هـ. ق در شهر مدینه بوده است. آن بزرگوار مدت هفت سال با پیامبر (ص) و سی سال با پدرش علی (ع) زندگی کرد. دوران امامت آن حضرت ده سال به طول انجامید هیچ کس از نظر اخلاق، روش، بزرگواری و سیما شبیه تر از او به پیامبر (ص) نبود. و مهمترین حوادث دوران امامت آن حضرت عواقب جنگهای صفین و حمل و نهروان بود، که پس از خلافت آن حضرت دامن گیر وی گردید. از این رو چند ماه پس از خلافتش عازم جنگ با معاویه گردید، که بر اثر سستی و خیانت برخی از فرماندهانش و سران قبایل و پیروان خود، چاره ای جز صلح با معاویه نداشت.

مدت خلافت ظاهری آن حضرت چهار ماه و سه روز بود. و پس از صلح به مدینه بازگشت. و حدود ده سال خون دل خورد. تا این که سرانجام در روز ۲۸ صفر سال ۵۰ هـ. ق به دست همسر خود به نام جعدہ دختر اشعث با زهر به شهادت رسید و در قبرستان بقیع در سن ۴۸ سالگی به خاک سپرده شد. (۱۷)

در گذر تاریخ
روزه و رمضان
محمد علی
چهارمینی



۷- ولادت امام جواد (ع) سال ۱۹۵ هـ. ق

براساس نقل شیخ مفید ولادت با سعادت امام محمد تقی جواد (ع) در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هـ. ق اتفاق افتاده است. وی نهمین امام شیعیان است که در اخلاق کریمه و صفات پسندیده، علم، معرفت، زهد، تقوا، وارث نیاکان بزرگوار خود بود. آن حضرت در سن نه سالگی به امامت رسید، مدت عمر آن حضرت بیست و پنج سال، مدت امامتش هفده سال بود. پس از این مدت در آخر ماه ذی القعدة سال ۲۰۸ هـ. ق به سبب زهری که معتصم عباسی توسط ام الفضل همسر آن حضرت به وی خوراند به شهادت رسید و در کاظمین در کنار جد بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) مدفون گردید. (۱۸)

۸- نامه کوفیان به امام حسین (ع) سال ۶۰ هـ. ق

در نیمه رجب سال ۶۰ هـ. ق معاویه از دنیا رفت و یزید به خلافت رسید. به فرماندار مدینه نوشت: از امام حسین (ع) و عبدالله زبیر و عبدالله عمر بیعت بگیرد اگر نپذیرفتند آنان را به قتل رساند. هنگامی که امام حسین (ع) از ماجرا با اطلاع گردید نپذیرفت و بیعت نکرد. سرانجام در سال ۲۸ رجب سال ۶۰ هـ. ق همراه فرزندان و یاران و خانواده خود به سوی مکه روانه گردید. و در سوم شعبان همان سال وارد مکه شد و مدت چهار ماه و اندی در آنجا ماند. کوفیان حدود دوازده هزار نامه برای آن حضرت نوشتند، و به وسیله عبدالله بن مسمع و عبدالله بن وال برای امام فرستادند. آن دو با شتاب روانه مکه شدند تا این که در دهم ماه مبارک رمضان سال ۶۰ هـ. ق وارد مکه شدند و نامه‌ها را به امام دادند. آن حضرت به سوی کوفه حرکت کرد تا این که در عصر روز دهم محرم سال ۶۰ هـ. ق همراه هفتاد و چند تن از یارانش با وضع رقت باری در سرزمین کربلا به شهادت رسیدند و خاندان آن بزرگوار اسیر و در شهرها گردانده شدند. (۱۹)

۹- حرکت مسلم به سوی کوفه سال ۶۰ هـ. ق

پس از آن که مردم کوفه نامه‌های فراوانی برای امام حسین (ع) نوشتند، آن حضرت مسلم بن عقیل را که پسر عمویش بود فراخواند، نامه‌ای در پاسخ کوفیان نوشت و به مسلم دستور داد هر چه سریعتر به کوفه رود، اگر اوضاع آن شهر را مناسب دید به امام اطلاع دهد. مسلم پس از دریافت نامه امام در نیمه ماه رمضان سال ۶۰ هـ. ق از مدینه خارج شد و به مکه رفت و از آنجا عازم کوفه گردید. سرانجام در سال ۶۰ هـ. ق به عنوان فرستاده امام حسین (ع) به دست عبیدالله بن زیاد در کوفه به شهادت رسید. (۲۰)

۱۰- انجام عقد اخوت بین رسول خدا (ص) و علی (ع) در سال

اول هـ. ق

هنگامی که آیه «انما المومنون اخوة» نازل گردید، رسول خدا در روز دوازدهم رمضان سال اول (هـ. ق) بین مهاجران و انصار عقد اخوت و برادری برقرار کرد. آنگاه خود پیامبر (ص) با علی (ع) پیمان برادری بست و فرمود:

علی برادر من است. ای علی تو در دنیا و آخرت برادر من خواهی بود.

از این رو علی (ع) هرگاه روی منبر می نشست می فرمود: من بنده خدا، و برادر رسول او هستم. هر کس غیر از من چنین ادعایی نماید دروغگو می باشد. (۲۱)

۱۱- معراج رسول خدا (ص)

از دقت و بررسی در آیات قرآن و روایات پیشوایان دین روشن می شود که خداوند رسول خدا را از مکه تا مسجدالاقصی و از آنجا به آسمانها تا سدره المنتهی و عرش اعلی سیر داده است. گرچه این کار چند مرتبه اتفاق افتاده، به گونه‌ای که برخی آن را تا ۱۲۰ مرتبه نقل کرده‌اند.

در باره تاریخ آن اختلاف وجود دارد؛ زیرا بعضی در ۱۷ و ۲۱ ماه مبارک رمضان، شش ماه پیش از هجرت، و بعضی در ربیع الاول، دو سال پیش از بعثت نقل کرده‌اند. درباره مکان آن نیز اختلاف نظر وجود دارد. چرا که برخی خانه ام هانی خواهر علی (ع) و بعضی شعب ابی طالب و گروهی مسجد الحرام را نام برده‌اند. (۲۲)

۱۲- جنگ بدر سال دوم هـ. ق

بدر نام چاهی است که جنگ بین مسلمانان و مشرکان در کنار آن اتفاق افتاد که پس از پایان جنگ، رسول گرامی اسلام اجساد کفار را در آن چاه افکند. این جنگ نخستین رویارویی اسلام و کفر بود؛ مشرکان از نظر امکانات نظامی برتری داشتند و تعداد نیروهای آنان سه برابر مسلمانان بود. اما مسلمانان تعداد فراوانی از کفار و هفت تن از سران آنان را به هلاکت رسانیدند و هفتاد نفر آنان را اسیر کردند.

در این نبرد تعداد سربازان اسلام بنا بر قول مشهور ۱۱۳ نفر بود، گرچه ۱۱۷ نفر نیز نقل شده است. در این نبرد مسلمانان پیروز شدند گرچه تعداد ۱۴ نفر به شهادت رسیدند. که شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار بودند. این نبرد در روز هفدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هـ. ق بوده است. (۲۳)

۱۳- ضربت خوردن علی (ع) سحرگاه نوزدهم رمضان سال چهارم هـ. ق

در نبرد صفین که معاویه سپاه خود را در حال شکست می دید، با رایزنی عمرو بن عاص که مردی نیرنگ باز بود، قرآنها را بر نیزه کردند و شعار دادند «کتاب خدا بین ما حکم نماید» هر چند علی (ع) تلاش کرد تا این فریب را خنثی نماید سودی نبخشید، سپس کار به حکمیت کشید، پایان حکمیت به سود معاویه انجامید. و همانهایی که حکمیت را پذیرفته بودند، از دین خارج شدند و شعار دادند که علی (ع) باید توبه نماید.

پس از مدتی همین افراد در سپاهی جداگانه با علی (ع) روبرو شدند. که جز نه نفر همگی کشته شدند. یکی از این نه نفر عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود که همراه یارانش جلساتی برگزار می کردند و بر کشتگان خود می گریستند. تا این که در کنار کعبه



پیمان بستند، علی (ع) معاویه و عمرو بن عاص را که به گمان آنها سبب گرفتاریها بودند، به قتل رسانند. از این رو، ابن ملجم روانه کوفه گردید و با همکاری زنی به نام «قطام» و اشعث بن قیس کندی در شب چهارشنبه سحر گاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هـ. ق در مسجد کوفه با همکاری وردان و شیب فرقی آن حضرت را شکافتند، در هنگامی که شمشیر ابن ملجم بر فرق علی (ع) فرود آمد، فرمود:

«بنام خدا، و با یاری پروردگار، و بر آیین رسول خدا، سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم.» (۲۴)

۱۴ - شهادت الگوی عدالت در سال چهارم هـ. ق

علی (ع) در سی ام عامل الفیل (۲۳ سال پیش از هجرت) از مادری به نام فاطمه بنت اسد در داخل خانه کعبه دیده به جهان گشود. از آنجا که رسول خدا (ص) از هشت سالگی تحت کفالت حضرت ابوطالب و همسر گرامیش بود، علی (ع) از همان آغاز با آن حضرت مانوس بوده است. هنگامی که رسول خدا (ص) با خدیجه (س) ازدواج کرد، از ابوطالب درخواست نمود، تا اجازه دهد علی (ع) را به خانه خود ببرد، و پرورش وی را به عهده گیرد. بر این اساس علی (ع) از آن پس همواره با پیامبر (ص) بوده است. هم چنین افتخار دامادی رسول خدا (ص) را نیز داشته است. سرانجام علی (ع) پس از حدود پنج سال خلافت ظاهری در سن ۶۳ سالگی، در سپیده دم شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال چهارم هـ. ق به شهادت رسید. و در محل کنونی مدفون گردید، و تا زمان هارون الرشید قبر آن بزرگوار برای عموم پنهان بود. (۲۵)

۱۵ - شبهای قدر

شبهای قدر از شریفترین شبهای سال به شمار می رود به گونه ای که همانند آن را نمی توان یافت. گرچه درباره شب قدر بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. زیرا برخی شب نوزدهم، برخی شب بیست و یکم، عده ای شب بیست و سوم و تعدادی شب بیست و هفتم را شب قدر می دانند.

اما آنچه بیشتر مورد توجه فرزندان شیعه قرار گرفته شب بیست و سوم است. فقیه وارسته مرحوم سید بن طاووس از طرفداران این نظریه می باشد.

اما مرحوم شیخ طوسی در کتاب «التبیان» در ذیل تفسیر سوره قدر می فرماید:

اصحاب ما امامیه می فرمایند: شب قدر یکی از دو شب بیست و یکم و بیست و سوم است که این نظریه از نظر پیشوایان پاکباز عارف به اسرار پروردگار جهانیان و آقای فرستادگان نقل گردیده است. (۲۶)

۱۶ - جنگ خنین سال هشتم هـ. ق

پس از فتح مکه توسط سپاهیان اسلام، گروهی از قبایل اطراف مکه به منظور مقابله با سپاه اسلام متحد شدند. خبر این حرکت به رسول خدا (ص) رسید. آن حضرت برای درهم شکستن مقاومت

مشرکان، سپاهی را آماده کرد و به سوی خنین حرکت نمود. در این نبرد ابتدا مسلمانان شکست خوردند و گریختند، اما با تدبیر و تلاش رسول خدا (ص) و یاران وفادارش، همانند علی (ع) بار دیگر فراریان بازگشتند، و با یک نبرد سهمگین، دشمنان را شکست دادند.

پس از شکست دشمنان غنایم فراوانی نصیب مسلمانان گردید. مسلمانان پس از این پیروزی برای تعقیب دشمنان به سوی طایف حرکت کردند. و چندین گروه را به اطراف گسیل داشتند که همگی با پیروزی بازگشتند. بنابراین، ماه مبارک رمضان سال هشتم هـ. ق برای مسلمانان سال با برکتی بوده است. چرا که جنگ خنین در بیست و نهم این ماه روی داده است. (۲۷)

پی نوشتها:

- ۱- قاموس کتاب مقدس، ۴۲۷.
- ۲- تورات، سفر تثبیه فصل ۹، شماره ۹.
- ۳- قاموس کتاب مقدس، ۴۲۸.
- ۴- انجیل متی، باب ۴، شماره ۱-۲.
- ۵- انجیل لوقا، باب ۵، شماره ۳۵-۳۳.
- ۶- قاموس کتاب مقدس، ۴۲۸.
- ۷- تفسیر المیزان، ۷/۲.
- ۸- همان، ص ۸.
- ۹- تفسیر فخر رازی، ۶۸/۵.
- ۱۰- تاریخ یعقوبی، ۴۲/۲. بحار الانوار، ۱۹۴/۱۹.
- ۱۱- تفاسیر شیعه، ذیل آیه ۱۸۷ سوره بقره.
- ۱۲- ر. ک: کشف الغمه، ۲۵/۳. مسار الشیعه، ۲۶. عیون اخبار الرضا، ۱/۸-۲۰.
- ۱۳- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی صفحه ۶۱۸ به بعد با تلخیص.
- ۱۴- مغازی واقعی، ۷۸۰/۲ به بعد؛ سیره ابن هشام، ۴۲/۲ به بعد.
- ۱۵- مسار الشیعه ۹؛ سفینه البحار ۸۸/۲.
- ۱۶- اسد الغابه ۲۳۷/۵؛ تذکره الخواص ۳۱۴؛ الاستغاثه ۷۵. مناقب ابن شهر آشوب ۱۵۹/۱؛ نسب قریش ۲۱؛ سیره ابن هشام م ۲۰۶/۱ به بعد.
- ۱۷- کشف الغمه ۵۱۴/۱؛ الارشاد ۲۰۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ۱۹۱/۳؛ بحار الانوار ۲۳۸/۴۳؛ اصول کافی ۴۶۱/۱.
- ۱۸- مسار الشیعه ۲۸؛ بحار الانوار ۱۰۳-۱/۵۰.
- ۱۹- اللهوف ۱۹؛ الارشاد ۳۴/۲؛ مترجم تاریخ طبری ۲۳۳/۴.
- ۲۰- الارشاد ۳۴/۲؛ تاریخ طبری ۲۱/۴. کامل ابن اثیر ۱۵/۴-۸.
- ۲۱- المستدرک علی الصحیحین ۱۴/۳؛ وفاء الوفا ۲۶۸/۱؛ الغدیر ۳/۱۱۵ به بعد.
- ۲۲- بحار الانوار ۱۴۰/۱۸-۲۸۲؛ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی ص ۱۷۳.
- ۲۳- مغازی واقعی، ترجمه دامغانی ۲۴/۱ تا ۱۴۰؛ تفسیر قمی ۲۴۸ تا ۲۳۶.
- ۲۴- بحار الانوار ۲۸۲/۴۲؛ احقاق الحق ۵۲۲/۸-۴۷۵.
- ۲۵- الارشاد ۸/۱؛ تاریخ یعقوبی ۱۳۹/۲؛ منتهی الامال ۳۳۴/۱.
- ۲۶- اقبال الاعمال ۱۶۷؛ بحار الانوار ۱۲۲/۱۹۵؛ تفسیر قمی ۲۳۱/۲.
- ۲۷- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی صفحه ۵۷۴ به بعد.

